

سازمانده کمونیست ۴۴

سر دبیر: محمد فتاحی m.fatahi@gmail.com 00447881885815 تماس با کمیته: sazmandeh.k@gmail.com دیمه ۱۳۸۹

- **بررسی و نقد شکل های موجود فعالین کارگری**
اسد گلچینی ص ۲
- **چرا شورای موقت ذوب آهن شورا نشد؟**
محمد فتاحی ص ۷
- **خطاب به فعالین کمونیست جنبش کارگری**
بهرام مدرسی ص ۱۲
- **سازمانیابی کمونیستی**
بهرام مدرسی ص ۱۴
- **ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر**
منصور حکمت ص ۱۶
- **یارانه ها، جمهوری اسلامی، بورژوازی ایران، طبقه کارگر و کمونیسم بورژوائی**
کوروش مدرسی ص ۲۴
- **بیانیه حزب حکمتیست در مورد یارانه ها**
ص ۲۸
- **موازین نشریه س. ک**
ص ۲۹
- **امکان عروج مجدد چپ در دانشگاه؟**
حامد کیایی ص ۳۰

بررسی و نقد تشکل های موجود فعالین کارگری

اسد گلچینی

این بحث اخیرا در سمینار کمیته سازمانده ارائه شده و برای نشریه سازمانده کمونیست پیاده و ادیت شده است. اظهار نظر رفقای دیگر از طرف خود رفقا پیاده و ادیت شده است.

بحث شامل این نکات است: بررسی مختصری از تشکل های موجود فعالین کارگری و یا شبکه های فعالین کارگری، زمینه ایجاد این تشکل ها، جایگاه و فعالیتی که این تشکل ها در مبارزات کارگری و جنبش کارگری داشته اند و راه حل ما در رابطه با این تشکل ها و تشکل توده ای کارگران

بررسی مختصر این تشکل ها

بخش قابل توجهی از کارگران فعال در ایران در ۶ سال گذشته در تشکلهایی سازمان یافتند. این تشکلها عبارت بوده اند از "کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل های آزاد کارگری در ایران"، "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری"، "تشکل کارگران اخراجی و بیکار"، "اتحادیه آزاد کارگران ایران"، "کمیته همبستگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" و گروه و کانون های دیگری که از این تشکلها منشعب شده اند. نقد و بررسی کارکرد و وضعیت این تشکلها و فعالینش در جنبش کارگری به نسبت همان وزن و جایگاهی که در این مدت کسب کردند برای این جنبش و مسیر آتی آن حائز اهمیت است.

ابتدا این مساله باید روشن باشد که آیا این تشکلهای توده ای کارگران هستند یا تشکل فعالین کارگری؟ جواب به این سوال لازم است چرا که این شبهه همیشه ایجاد شده که گویا اینها تشکلهای کارگری هستند. از نظر ما روشن است که اینها تشکل کارگران، به معنای اینکه بخشی از کارگران در یک محل، محل کار و یا رشته ای را متشکل میکنند یا اینکه میتوانند مبارزات اقتصادی این کارگران را نمایندگی کنند، نیستند. آیا این تشکل مربوط به کارگران و برای کارگران

است و در سوخت و ساز و تشکل مستقل کارگران حل شود. افق خانه کارگر و شوراهای اسلامی از نظر این بخش حضور دارند؟ پاسخ این بورژوازی در حاکم تاریخ شده بود و برای سوال هم منفی است چون هر

جمع و شبکه ای از ارتباط از این موقعیت، فعالین کارگری از هر طرف و در همه بخشهایی که وجود داشتند به دو شاخه مهم تقسیم شدند. اولین شاخه فعالین کارگری متشکل شده در کمیته های پیگیری و همبستگی و مشتقات بعدی آنها یک راه را در نهایت رفتند، و فعالین احیا سندیکا ها عمدتا در شرکت اتوبوسرانی واحد و بعدها و تحت تاثیر آن نیشکر هفت تپه یک راه حل دیگر داشتند و راه خود را رفتند.

در همان سال ۸۳ ابتدا کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل کارگری ایجاد شد، بیش از ۳ هزار نفر از فعالین کارگری و هوادارانشان در حمایت از این کمیته متنی را امضا کردند. بعد از آن بلافاصله کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری تشکیل شد. این کمیته در نقد کمیته پیگیری ایجاد شد، کمیته پیگیری اعلام کرده بود که با استفاده از قانون و شرایط ایجاد شده تشکل میسازند و کمیته هماهنگی میخواست در اتکا به خود کارگران تشکل ها را ایجاد کند. در واقع شاخه های مختلف چپ با مرزبندی های ایدئولوژیک و سیاسی و در واقع فرقه ای بود که در برابر هم ایستادند. بعدها انشعابات بیشتری هم از این جریانات اصلی صورت گرفت. از کمیته هماهنگی، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری جدا شد، از کمیته پیگیری ابتدا چند ائتلاف و کمیته بیکاران و اخراجی و بعد اتحادیه آزاد کارگران ایران متولد شد. ماهیت جدایی و انشعابات و یا ترکیبات جدید اساسا ناشی از اختلافات سیاسی و عقیدتی و بن بست های واقعی بود که در میان سازندگان این تشکل ها بود. این تشکلها از همان ابتدا با همین میانی و تناقضات تشکیل شده بودند.

فعالیت این تشکل ها بر محور رابطه با کارگران در همه جا، ایجاد شبکه آنها، رساندن اخبار کارگران بهم و اساسا فعالیت در میان کارگران اخراجی و بیکار شده و یا کارخانه و شرکت هایی که به کارگران با تعویق دستمزد میدادند و عملا در حال ورشکستگی بودند، بود. این تشکل ها مستقیما نماینده جایی نبودند و فعالین سیاسی کارگری

برای کارگران و مبارزات روزانه شان و آینده این مبارزاتشان باشد نیست. آیا این نوع تشکل ها لازم هستند؟ بله همیشه لازم هستند و این نوع تجمع و تشکل ها خود بخشی از فعالیت سیاسی کانون ها و تشکلها و شبکه های مبارزاتی و تشکیلات های حزبی درون کارگران هم هستند و بدیهی است کارگران و طبقه کارگر به اینها نیازمند است. مساله این است که نباید اینها را به جای تشکل توده ای کارگران نشانند. تشکل توده ای کارگران و یا حزب و تشکل های حزبی آنها هر کدام در جای خود برای طبقه کارگر ایران مهم هستند و بدون آنها سازماندهی مبارزات این طبقه در مبارزات جاری و مبارزه برای گرفتن قدرت سیاسی غیر ممکن است.

در این بحث تلاش میکنیم نشان بدهیم که این تجربه که مستقیما تجربه بخش قابل توجهی از نیروهای چپ و سوسیالیست ایران در میان کارگران است بر سنت و فعالیت غیر کارگری و غیر کمونیستی متکی بوده است و سعی میکنیم نشان دهیم که چگونه این تشکلها که فلسفه وجودی خود را ایجاد و یا کمک به ایجاد تشکل های کارگری کردند خود به یکی از موانع سازمانیابی و اتحاد کارگران تبدیل شده اند.

زمینه های ایجاد این تشکل ها

برای بررسی زمینه های ایجاد این تشکلها باید به سال ۱۳۸۳ برگشت. زمانی که خاتمی رئیس جمهور بود. دورانی که دیالوگ تمدنها در جریان بود و دولت ایران بعنوان عضو (ILO سازمان جهانی کار) شناخته شد و متعهد به همه قراردادهای و مقوله نامه های آن سازمان شد. در این دوران بورژوازی ایران و دولتش در این چهارچوب جهانی تلاش کرد جا باز کند. این سال مهمی بود و فعالین کارگری و کانون های متشکل آنها استفاده گسترده ای از این وضعیت کردند. ایران متعهد به پیش برد مقوله نامه های ۸۷ و ۹۸ شد. طبق این بند ها تشکل های مستقل کارگران باید ایجاد میشد و هر معضل قانونی هم که برای آنها وجود داشته باشد باید به نفع

و هواداران جنبش کارگری را شامل شده و فعالیتشان معطوف و مربوط به محل کار و زندگی کارگران نبود و تأثیری در آنجا نداشتند. حرکتی بزرگ برای جمع کردن این نوع فعالین کارگری ایجاد شده بود، اما اینکه چگونه فعالیت کردند و چه تأثیری بر مبارزه طبقه کارگر داشتند، فعالیت این ۶ سال و جمع‌بندی از تأثیر گذاری این تشکلهای در مبارزه اقتصادی و سیاسی کارگران نشان میدهد که تقریباً هیچ وزنی در این زمینه نداشته اند.

بخش دوم و سنت دیگری که در جنبش کارگری بود و تشکل های نوع دیگری را درست کرد در شرکت واحد و نیشکر هفت تپه بود. چند ماه بعد از تجربه کمیته های پیگیری و هماهنگی مهمترین و بزرگترین تشکل کارگری و توده ای در زمان حیات جمهوری اسلامی متولد شد. سندیکای شرکت واحد و بعدها سندیکای نیشکر هفت تپه در ادامه مبارزاتشان ایجاد شد. هر کدام مبارزات بسیار سخت و پیچیده ای را پیش بردند و در برابر حاکمیت و توطئه های بسیار وسیع و گسترده قرار گرفتند. کانون شوراهای اسلامی با رهبری صادقی و چند اوباش دیگرشان به جلسه هئیت مدیره سندیکای شرکت واحد، که در پی تشکیل سندیکا بودند و در انجمن صنفی خبازان در تهران برگزار شد، حمله کردند و تلاش کردند از این کار آنها جلوگیری بکنند. آنها با شارلاتان بازی و حمله به کارگران و تیغ زدن بر گردن و زبان رهبران سندیکا و از جمله اسالو خواستند کارگران را از این اقدام منصرف کنند. خواست آنها این بود که شورای اسلامی واحد نباید منحل شود و یا اگر هم میخواهند شورا را منحل کنند باید انجمن صنفی که جز قانون است را ایجاد کنند. اتفاق مهم این بود که این سندیکا درست شد و شورای اسلامی را عقب زدند و به انجمن اسلامی هم تن ندادند چرا که اینها همه از نظر کارگران بسیار منفور و ارگانهای دولتی و کارفرمایی بودند. سندیکای شرکت واحد درست شد و بلافاصله با هجوم بسیار بزرگی مواجه شد. کارگران هم توانستند مقابله کنند و دست به اعتصاب و تحصن زدند و شهر تهران و طبقه کارگر و جامعه را متوجه مبارزه خود کردند. طبقه کارگر ایران روزنه امیدی پیدا کرد. سندیکای شرکت واحد کارها و اقداماتی را در فاصله کوتاهی توانست انجام بدهد اقداماتی که بعضاً

شورای اسلامی تا ۱۵ سال مشغول انجامش بود! این به این معنی بود که این تشکل متعلق به کارگران و ابزار پیشبرد خواست و مطالبه آن ها بود. در برابر همه مصیبت ها و سختی ها و زندان و اخراج ها این تنها اتحاد کارگران در سندیکایشان بود که میتوانست مقابله کند.

پس دورانی که در سال ۸۳ در ایران بوجود آمد این دو بخش از فعالین و رهبران کارگری با اتکا به سنتهای مبارزاتی خود به دو شکل از این امکان ایجاد شده برای متشکل کردن کارگران استفاده کردند. میخواهم تاکید کنم که هر بخشی از کارگران و در واقع با سنت های مختلفی سراغ نوع کاری رفتند که آنرا برای جنبش کارگری لازم میدانستند. کارگران و فعالین کارگری عمدتاً چپ در کمیته های پیگیری و هماهنگی و بعدها اتحادیه آزاد کارگران دنبال فعالیت مورد نظر خود رفتند و کارگران شرکت واحد و هفت تپه در سندیکای خودشان متشکل شدند. هر دو به نتایج مختلفی رسیدند.

از این مشاهدات و تجربه دو سنت، دو روش و دو نحوه فعالیت و مبارزه را نشان میدهد. چپ و کمونیستها در ایران، حال با هر تعریفی که از خود دارند، را عمدتاً کمیته های پیگیری و هماهنگی و کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری و اتحادیه آزاد کارگران ایران، به نحو برجسته ای میتوان گفت نمایندگی کرده اند. میتوان گفت مستقل از هر درجه ای از دوری و نزدیکی به احزاب چپ، اینها نمودی از چپ در قالب این تشکل ها بودند و کاملاً نقش این چپ را در جنبش کارگری نشان داده اند. نیت همه فعالین این بود که تشکل کارگران را ایجاد کنند و یا کمک کنند این تشکل ها پا بگیرد در حالی که ادامه این فعالیتها برای کارگران راه به جایی نمیرد.

سنت دیگری که در میان کارگران واحد و نیشکر هفت تپه بود اتفاقاً نه از سر مرزبندی عقیدتی و سیاسی و برعکس از سر نیاز کارگران به اتحاد و سازمان برای زندگی بهتر، چه اندازه بهتر مساله این بحث نیست، و مستقیماً در محل کار و بعضاً زندگیشان کارگران را سازمان داد. همین جا به این سوال جواب روشن داده ایم که از نظر ما تشکل توده ای کارگران و تشکلی که ابزار مبارزه کارگران است و ایجاد اتحادهایی که کارگران میتوانند بر آن قدرتشان را بنا کنند،

جایگاه فعالیت در مبارزات کارگران و در

جنبش کارگری

دقیقتر سراغ این برویم که هر کدام از این تشکل های مورد نقد ما چه فعالیتهایی را داشتند و سنتی که میگوییم این فعالین و تشکلهایشان داشته اند چه مشخصاتی داشت. اشاره کردیم که همه فعالیتهای این تشکلهای فعالینش مربوط به مبارزات روزانه کارگران در محیط های معین کار و زندگی کارگران نبودند و چون این نبود از مبارزات اقتصادی و جاری کارگران و همه سوخت و سازهای یک محیط کار و اجزانش دور بودند. بحث تک مورد و تک موضوعی که ممکن است وجود داشته باشد نیست، بحث موجودیت و ضرورت یک تشکل است که ادعای تعلق به کارگر را دارد. کارکرد این تشکل های فعالین کارگری در مجموع شبیه انجمن های فعالین کارگر و چپ های دیگر بوده اند که اخبار مسائل کارگری را بهم برسانند، رابطه نزدیکی با هم داشته اند و منظماً گردهمایی داشته اند. با اینکار شبکه ای از کارگران و فعالین چه در بیرون از محیط کار و چه در محیط کار را دور هم نگاه داشته اند که همه اینها مثبت است و لازمه فعالیت متشکل اما در واقع اگر بخواهیم بگوییم به چه مسائلی جواب دادند. خیلی روشن میتوان گفت هیچکدام نماینده بخش معینی از کارگران در

یک صنف و یا رشته و رسته معینی نبودند. ما هم، حمایت از مبارزات کارگران و یا از این لحاظ این تشکل ها به هدف هایی برای خود و در خود تبدیل شدند. تشکیلات هایی که یک نوع دیگر کار و تلاش را برای جنبش کارگری در دستور می گذاشت، که به سنت اتحاد کارگری و متشکل کردن کارگران در مبارزاتشان با سرمایه دار و دولتش بیربط بود. فعالیتهای این فعالین و تشکلها ادامه فعالیت همان سازمانها و چپهایی بود که ریشه در چپ ایران داشت که در سال های بعد از انقلاب ۱۳۵۷، با کندن کارگر از محیط کارش و تبدیل به خبرنگار و هوادار سازمان و برای فشار به "رژیم اسلامی" و یا مترصد سرنگونی و فروپاشی "رژیم"، آنها را "متشکل" میکرد و مهمترین فعالیت هم اساسا آکسیون و تظاهرات و تجمع خیابانی بود تا اینکه از این طریق حکومت سرکوبگر و دیکتاتور را به عقب براند و این همانطور که اشاره کردیم اهداف، افق و آرمانها و به تبعیت از آنها فعالیت و سبک کار و سازمانیابی هایی بوده اند که مطلقا به مبارزه طبیعی کارگران و تشکل کارگران در اتکا به مکانیزم واقعی درون خود کارگران بیربط بودند.

در حالی که ما سندیکای شرکت واحد و هفت تپه تشکل خود کارگران میشود و با مبارزه و زندگی آنها به هر درجه ای کم یا زیاد اما عجین است. اما میبینیم که این تشکلهای مورد نظر ما هیچکدام به چنین جایگاهی نزدیک هم نمیشوند. ما برای همه فعالیتهای فداکاریهای اعضا و رهبران این فعالیتهای ارزش قائلیم اما بحث این نیست و باید سراغ معضل رفت که فعالیت این تشکل ها، بیشتر شبیه فعالیت کمونیستها و سازمانها و احزاب کمونیست و چپ سنتی در ایران در دوره پس از انقلاب است که مابیه از فعالیتشان در جنبش کارگری بعد از سالهای طولانی فداکاری و مبارزه به جایی نرسیده است. این تشکل های فعالین در بهترین حالت هواداران خوب و شریف طبقه کارگر بودند، درست مانند سازمانهای سیاسی. از این لحاظ به نظرم باید صریح و روشن و مستقل از اینکه ما در حال حاضر کمتر حامل این سنت هستیم یا نه، باید بتوانیم به خودمان و همه کارگران کمونیستی که در این سنت بوده و هستند این واقعیت را بگویم.

نمونه هایی از کارکرد این سنت، بحث را میتواند بیشتر باز کند، مثلا فعالیت در اول ماه

ما هم، حمایت از مبارزات کارگران و یا از این لحاظ این تشکل ها به هدف هایی برای خود و در خود تبدیل شدند. تشکیلات هایی که یک نوع دیگر کار و تلاش را برای جنبش کارگری در دستور می گذاشت، که به سنت اتحاد کارگری و متشکل کردن کارگران در مبارزاتشان با سرمایه دار و دولتش بیربط بود. فعالیتهای این فعالین و تشکلها ادامه فعالیت همان سازمانها و چپهایی بود که ریشه در چپ ایران داشت که در سال های بعد از انقلاب ۱۳۵۷، با کندن کارگر از محیط کارش و تبدیل به خبرنگار و هوادار سازمان و برای فشار به "رژیم اسلامی" و یا مترصد سرنگونی و فروپاشی "رژیم"، آنها را "متشکل" میکرد و مهمترین فعالیت هم اساسا آکسیون و تظاهرات و تجمع خیابانی بود تا اینکه از این طریق حکومت سرکوبگر و دیکتاتور را به عقب براند و این همانطور که اشاره کردیم اهداف، افق و آرمانها و به تبعیت از آنها فعالیت و سبک کار و سازمانیابی هایی بوده اند که مطلقا به مبارزه طبیعی کارگران و تشکل کارگران در اتکا به مکانیزم واقعی درون خود کارگران بیربط بودند.

در حالی که ما سندیکای شرکت واحد و هفت تپه تشکل خود کارگران میشود و با مبارزه و زندگی آنها به هر درجه ای کم یا زیاد اما عجین است. اما میبینیم که این تشکلهای مورد نظر ما هیچکدام به چنین جایگاهی نزدیک هم نمیشوند. ما برای همه فعالیتهای فداکاریهای اعضا و رهبران این فعالیتهای ارزش قائلیم اما بحث این نیست و باید سراغ معضل رفت که فعالیت این تشکل ها، بیشتر شبیه فعالیت کمونیستها و سازمانها و احزاب کمونیست و چپ سنتی در ایران در دوره پس از انقلاب است که مابیه از فعالیتشان در جنبش کارگری بعد از سالهای طولانی فداکاری و مبارزه به جایی نرسیده است. این تشکل های فعالین در بهترین حالت هواداران خوب و شریف طبقه کارگر بودند، درست مانند سازمانهای سیاسی. از این لحاظ به نظرم باید صریح و روشن و مستقل از اینکه ما در حال حاضر کمتر حامل این سنت هستیم یا نه، باید بتوانیم به خودمان و همه کارگران کمونیستی که در این سنت بوده و هستند این واقعیت را بگویم.

نمونه هایی از کارکرد این سنت، بحث را میتواند بیشتر باز کند، مثلا فعالیت در اول ماه

سرمایه داری و طبقه سرمایه دار قرار بگیرد. سرمایه داران و دولت چرا باید از کمپین کارگران و امضا جمع کردن هایشان حتی واهمه داشته باشند در حالی که کارگران و طبقه کارگر قدرت در تصمیم جمعی و عمل جمعی و دست گذاشتن روی نبض سرمایه دار و فشار بر آن است. در سنت و کار این تشکل ها امضا جمع کردن و کمپین اعلامیه دادن اساس قرار میگیرد. اطلاعیه در این سیستم و آنهم در سایت هایی که برای کارگران قابل دسترس نیست مهم میشود. کمپین مهم میشود، خارج کشور در این جهت ها مهم میشود و ... وقتی اینها را کنار هم میگذاریم مبینیم که این تشکل ها جایگاهی را کسب کرده اند که این جایگاه هر چه بیشتر به ان دقیق میشود به کارگر و جنبش کارگری و مبارزات جاری و اتحادش مرتبط نیست و عاملی در تغییر و بهبودی در زندگی و کار آنها نیست و تا هر زمانی از طرف همه این فعالین این سنت و فعالیتها ادامه داشته باشد و مورد نقد قرار نگیرد همین ادامه خواهد داشت و حتی بیربط تر میشوند.

از لحاظ سیاسی هم این تشکل ها جایگاه ویژه ای داشتند. از همین زاویه وضعیت آنها را میتوان دقیقتر بررسی کرد. مثلا دخالت این تشکلها در وقایع و تحولات سال ۸۸ و بعد از "انتخابات" ریاست جمهوری در ایران را بررسی کنیم. اینها در بهترین حالت همه به ضمیمه احزاب سیاسی تبدیل شدند که در صحنه سیاست حضور دارند و همان سنت و فعالیت را منعکس کردند. کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری را مثال بزنیم که ظاهرا خیلی چپ است اینرا فرموله کردند که در این اعتراضات کارگران در میدان هستند و این مبارزات ضد سرمایه داری کارگران است و باید با همه نیرو در آن دخالت کرد و سراغ آن رفت. کمیته های هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری و اتحادیه ازاد کارگران ایران هم وسوسه دخالت در جنبش سبز و فعالیت در آن تا شانه به شانه این جنبش جلو رفتن و اغراض آن در اول ماه مه و دنباله روی از همان فضای چپ را دنبال کردند و بعضا آگاهانه در قطعنامه شان تعدیل کردند که با وضعیت بیشتر هماهنگ شوند. و یا کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، که در شهرهای کردستان بیشتر فعالیت دارد، در این تحولات همین نقش و

جایگاهی را که سایر جریانات چپ داشتند ایفا کرد. چند روز پیش یکی از رفقا در مورد ترکیب و بافتی که "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" دارد سوالی طرح کرد و پرسید که چرا فکر میکنید عضویت دکاندار و دهقان ثروتمند و مرفه و تاجر چپ، در کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، ایراد دارد؟ چرا آنها هم نمیتوانند عضو این تشکل باشند و چه ایرادی دارد؟ این سوال محرک جدی تری برای من شد که این بحث امروز را با رفقای کمونیست جوان هم زودتر داشته باشیم. ایراد در همین جایگاه و تعلق است که این فعالیتها و فعالین و تشکل هایشان دارند و به زندگی کارگران و تغییر در مبارزه و اتحادش بیربط است. وقتی این را مبینیم باید سوال کنیم که چه اهداف و افق سیاسی و مبارزاتی ناظر بر این تشکل یا تشکل های مشابه است؟ ضرورتش برای پاسخگویی به نیاز کدام جنبش و کدام طبقه است؟ چرا عنوان تشکل در این مورد خاص کارگری و برای کارگران است ولی دکاندار و دهقان مرفه و روشنفکر چپ و... را هم شامل میشود؟ همانطور که قبلا هم اشاره شد حقیقت این است که وجود این نوع تشکلها در نیاز مبارزه و خواست یک مجموعه فعال سیاسی که معمولا هم نظر و عقیده هم هستند و سالها دور هم مانده اند تا بلکه در اوضاع سیاسی فرجی پیش آید و آنها هم در اداره وضعیت سهمی داشته باشند شبیه است تا یک تشکلی که برای کارگران بخواد کار خاصی انجام بدهد. این ترکیب هم مسایل مشترکی با هم دارند، خاطرات مشترکی دارند، مبارزات مشترکی دارند و بدرد هر چه بخورد بدرد طبقه کارگر و سازماندهی مبارزات روزانه اش و ایجاد سازمان برای پیشبرد مبارزاتش نميخورد، هر چند بخش قابل توجهی از آنها هم کارگر باشند. دلیل اینکه چنین تشکلهایی میتواند این نوع افراد و چنین ترکیبی را در کنار هم داشته باشد از خاصیتی است که این نوع تشکلها برای نیازهای سیاسی آنها دارد. همیشه این نوع نیازمندها هستند که سرنوشت چنین تشکلهایی را رقم میزند و مسیر آنها تعیین میکند و این سرنوشت مشترک چنین تشکلهایی است که نه در سطح اجتماعی و بطور علنی تشکل کارگران در جایی میشود و نه تبدیل به حزبی سیاسی و قانونی میشوند که تکلیف دیگران را روشن کنند که در آن بمانند و یا بتوانند وارد آن شوند. دقیقتر میشود نشان

راه حل ما و چند تصحیح و دقت در کارمان

صدها و شاید چند هزار نفر از کارگران و فعالین سوسیالیست در این سالها در این تشکل ها جمع شدند و فعالیت داشتند. اما سنت کارگری و کمونیستی عملا نه در مبارزات جاری طبقه کارگر و نه در افق سیاسی این تشکلها منعکس شده است. نقد کارگر کمونیست به این تشکل ها همین است. همین نیرو و توان فعلی جمع شده در این تشکل ها را اگر نقد کمونیستی و کارگری متوجه نکنند، نیازهای زندگی کارگران و مبارزه ای که بتواند با آن چفت شود آنها را حاشیه ای تر میکند و از بین میبرد. تحولات عظیمی در

جامعه به نسبت وضعیت کارگران در جریان و کارگری باشد. نباید به این دلیل که در این وضعیت شریک بودیم ارفاکی به این سنت بکنیم. بسیار رقیفانه به کارگران سوسیالیست و کمونیست که دنبال این سنت بوده اند و هستند این ها را میگوئیم و تلاش میکنیم همه آنها را با نقدی که داریم همراه کنیم. ما باید از جنبه دیگری هم کارمان را اصلاح کنیم و آن هم نوع تشکل های کارگری است. سنتا هر وقت ما حرف زدیم و یا فعالیت عملی در ایجاد تشکل های کارگری داشته ایم، بلافاصله حرف و کار ما به معنی تقابل اشکال مختلف تشکل های کارگری مثل شورا و سندیکا بوده است و یا بعضا هم چنین شده است و این را تلاش نکرده ایم سر جای واقعی خود بگذاریم و به جدال های فرقه ای و همیشگی دامن زده ایم. ما باید تاکید کنیم و سنتی که به آن تعلق داریم را روشن بیان کنیم و پراتیک کنیم.

محمد فتاحی:

چند نکته ای که به صحبت های خوب اسد میتوانم اضافه کنم؛

۱- نهادهای مورد بحث در فعالیت های شان از کارگران به سبک خود دفاع میکنند؛ اطلاع رسانی، مصاحبه، نشریه، مقاله و وبسایت دارند، به سبک خود کمپین میکنند و بعضا هم آکسیون های ویژه خود را دارند. در سوخت و ساز درونی، در عضوگیری های شان، اتحادشان و انشعابات شان در سال های گذشته، دقیقا مانند گروه ها و احزاب سیاسی بر پایه اعتقادات سیاسی ایدئولوژیک عمل کرده اند. این سوخت و ساز ویژه همه گروه های چپ رادیکال یا سوسیالیست هایی است که خود را هوادار تغییرات پایه ای در جامعه و کنار زدن سرمایه داری، و به زبان دیگر کمونیست و سوسیالیست میدانند. احزاب و گروه های چپ و سوسیالیست ایرانی موجود در اپوزیسیون هم از جنس همین سنت سیاسی اند، با این تفاوت که در شرایط خارج کشور و تبعید زندگی میکنند. از این زاویه به نفس وجود اینها به عنوان گروه های سیاسی چپ و سوسیالیست ایرادی وارد نیست؛ میشود کسانی به آنها بپیوندند و در فعالیت های شان آنها را تقویت، یا از آنها جدا شده و یا انشعاب کنند؛ چیزی که داستان فعالیت های سیاسی تعدادی از فعالین کارگری در سالهای گذشته بوده است.

۲- ایراد کار اما آنجا نمایان میشود که به عنوان نهادهای سازمانده تشکل های کارگری خود را معرفی میکنند. تئوری و سیاست و منطق و استدلال به کنار، در همین تجربه سال ها فعالیت، تمام اینها نشان داده اند که کارشان جذب فعال سیاسی به تحرکات و جمع های شان است و بس. این فعال سیاسی میتواند کارگر، کشاورز، بازاری، معلم، مترجم، نویسنده، بقال، مرفه و یا کم درآمد باشد. تنها

وضعیت شریک بودیم ارفاکی به این سنت بکنیم. بسیار رقیفانه به کارگران سوسیالیست و کمونیست که دنبال این سنت بوده اند و هستند این ها را میگوئیم و تلاش میکنیم همه آنها را با نقدی که داریم همراه کنیم. ما باید از جنبه دیگری هم کارمان را اصلاح کنیم و آن هم نوع تشکل های کارگری است. سنتا هر وقت ما حرف زدیم و یا فعالیت عملی در ایجاد تشکل های کارگری داشته ایم، بلافاصله حرف و کار ما به معنی تقابل اشکال مختلف تشکل های کارگری مثل شورا و سندیکا بوده است و یا بعضا هم چنین شده است و این را تلاش نکرده ایم سر جای واقعی خود بگذاریم و به جدال های فرقه ای و همیشگی دامن زده ایم. ما باید تاکید کنیم و سنتی که به آن تعلق داریم را روشن بیان کنیم و پراتیک کنیم.

ما در سنت جنبش شورایی هستیم، ایجاد شوراها مربوط به دورانی است که کارگران قدرت سازمانیابی بالایی دارند و در تحولات سیاسی مهمی در جامعه هستند و در تناسب قوایی که ایجاد کرده اند قادر به ایجاد شوراها بعنوان ارگان دفاع و قدرت گیری هستند و تا ایجاد چنین وضعیتی بوسیله کارگران و تشکلهای توده ای و حزبی شان ما فعال جنبش مجمع عمومی هستیم که در هر شرایطی میتواند کارگران را متشکل و مرتبط بهم نگاه دارد خفقان و سرکوب کنونی یا دوران بسیار سیاه تر از این که بود جنبش مجمع عمومی راه حل کارگران کمونیست و سنت دخالت مستقیم کارگران در سرنوشت خودشان و مبارزاتشان است. این جنبش ما، افق و پراتیک ما در فعالیت کمونیستی در میان کارگران است. آیا این یعنی ضدیت با سندیکا و اتحادیه کارگری که مثلا و در حال حاضر کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری میکند؟ این وارونه است. از نظر فعال جنبش مجمع عمومی هر سنگری که بوسیله کارگران ایجاد میشود سنگری از جنبش کارگری است، آیا این تشکلهای سیاست های چپ دارند و یا راست، محافظه کارند و یا رادیکال، به مجامع عمومی و توده کارگران متکی هستند یا نه، مادام بوسیله خود کارگران و مستقل از دولت و ابزارهایش درست شده است تشکل کارگران است، سنگر و پناه گاه کارگران بر علیه سرمایه دارن و دولتشان است و کمونیستها بخشی از آن هستند و هر

معیار در یارگیری اینها مانند بقیه چپ، ایدئولوژیک و در خدمت اهداف سیاسی معین است. نتیجتاً جذب کارگر و رهبر کارگری هم توسط اینها نه به دلیل طبقاتی و تعلق به طبقه معینی، که به دلیل اشتراک در باور و عقیده است. باورهای سیاسی اند.

۳- علت اجماع اینها در ظرف های سیاسی ایدئولوژیک (و نه طبقاتی) به دلیل نبود پیوند جنبشی بین اینها و طبقه کارگر است. این سنت سیاسی، کمونیسم امروز ایران را، همه تیره ها و خطوط آن، صرف نظر از فاصله های سیاسی ایدئولوژیک، را در بر میگیرد. وجه مشترک این چپ تعلق آن به ایده ها، آرمان ها، باورها و عقاید رادیکال است. این جنبش

محصول مرزبندی سیاسی ایدئولوژیک با کمونیسم پروروس یا به اصطلاح قدیمی رویزیونیسم در دوره های قبل و بعد از انقلاب 57 است. چپ ضد رویزیونیست یا ضد حزب توده هیچگاه از یک نقد سیاسی ایدئولوژیک به کمونیسم روسی فراتر نرفت و در عمل سیاسی یک رگه اعتراضی در درون طبقه کارگر نشد و جای پای هم در درون جنبش اجتماعی طبقه کارگر باز نکرد. رادیکال ترین رگه از میان آن چپ جریان مارکسیسم انقلابی به رهبری اتحاد مبارزان کمونیست بود که در جنگ برای زنده کردن مارکسیسم ارتدکسی به عنوان یک خط فکری شکل گرفت. اتحاد مبارزان در حزب کمونیست ایران هضم شد تا توسط آن حزب طبقه کارگر سازماندهی شود. رگه چپ در درون آن حزب به دلیل ناتوانی در تبدیل آن به یک حزب کارگری بعدها حزب کمونیست کارگری ایران را شکل داد. پروژه این یکی حزب هم، به دلایل متعدد ناموفق تر از آن یکی، قادر به تبدیل کمونیسم به یک جنبش در درون طبقه کارگر نشد. حزب حکمتیست علیرغم هر نقطه قوت و وضعی، برای همین هدف شکل گرفته و در همین جهت تقلا میکند، اما همانطوریکه شاهدیم این تقلا هنوز در شکل یک تقلا مانده و جریان چپ رادیکال تا این تاریخ ناتوان از چفت شدن با جنبش کارگری بوده است. نهادهای چپ و سوسیالیست علنی کار داخل ایران تحت تاثیر همین سنن مبارزاتی در فضای سیاسی ایران شکل گرفته و مانند سنت مادر قادر به یافتن جابایی در درون طبقه کارگر نشده اند. باز هم به همین دلیل اینها هم نه گرایشی در درون جنبش کارگری و به این معنی نه کمونیسم و نه

رفرمیسم و سندیکالیزم و هیچ چیز درون آنرا نمایندگی نمیکند. اینها هم مانند همه خط و خطوط مشابه خود مجموعه های سیاسی ایدئولوژیک در بسته بندی های مختلف سیاسی و تنها و تنها متکی به مواضع و باورهای سیاسی اند.

۴- جنبش کارگری اما جنبش باورها و عقاید و ایمان و مواضع سیاسی و ایدئولوژیک نیست، جنبش طبقه ای است که منافع زمینی، مادی و غیرایدئولوژیک صفوف آنرا به هم تنیده است. رگه های اعتراضی در متن همین تحرکات درونی این طبقه مبنای شکل گیری گرایش های اصلی درون جنبش کارگری میشوند. شبکه فعالین و رهبران کارگری در متن همین تحرک مادی پرورده و صاحب تجربه میشوند. خود طبقه کارگر از سوراخ همین منفعت به دنیای بیرون مینگرد، در متن همین تحرک متحد میشود و دوست و دشمن را با همین معیار مادی و ملموس از هم تشخیص میدهد. امروز، بربطی نهادهای سیاسی ایدئولوژیک مورد بحث به جنبش و منافع کارگر از همین زاویه بیش از پیش در مقابل چشمان همه عیان است.

۵- پاسخ متشکل کارگران در مراکز مختلف صنعتی به این نهادهای، دوری از آنها و پرهیز از آمیختن با آکسیون های سیاسی و سوخت و ساز ایدئولوژیک آنها بوده است. از طبقه کارگر به جز اتم های انسانی و عناصر "سیاسی کار" کسی سراغ این نهادها نرفته و آنها را جدی نگرفته است. یک علت این دوری و گریز، اختلافات و خصومت هایی است که این نهادها بر مبنای سیاسی ایدئولوژیک در بین فعالین کارگری ایجاد میکنند. اگر بین دو رهبر کارگری در یک مرکز، یک اتحاد غیر ایدئولوژیک برای پیشبرد مبارزات روزانه یک امر لازم و یک پدیده همواره استوار است، فعالین کارگری موجود در این نهادها سالانه و ماهانه و روزانه میتوانند بارها بر مبنای باور و ایمان و مواضع سیاسی با هم اتحاد و ائتلاف و انشعاب کنند. علت دیگر تن ندادن به بازی های سیاسی آنها و ندادن سرباز به عملیات پیش فنگ پافنگ آنها در خدمت جنبش های سیاسی غیرکارگری بوده است. در غیر اینصورت طبقه کارگر ایران دوره ای می بایستی دنباله رو جنبش های ناسیونال-ضدرژیمی در سال های گذشته می شد و همین مسیر میگذرد.

۶- با همه اینها، تعدادی از فعالین کارگری سالهاست به دلایل متعدد جذب این نهادها شده و علیرغم فداکاری های زیاد، از سوخت و ساز جنبش طبقه خود بیرون افتاده اند. این رفقا باید بدانند که همین امروز نیروی شان صرف فعالیتی میشود که برای طبقه شان مضر است. باید بدانند که نهادهای شان تضمین کرده اند که فعالین کارگری را از مبارزات جاری طبقه جدا و در انزوا نگهدارند. این رفقا باید بدانند که با بودن در نهادهای بربط به کارگر، وزارت اطلاعات را هم از نگرانی دخالت خود در مبارزه اقتصادی در آورده و از این لحاظ از خطر این طبقه برای طبقه حاکمه و نیروهای امنیتی اش کاسته است. یک بدیل واقعی در مقابل این رفقا یک برگشت طبقاتی به جنبش طبقه خود، و در کنار بقیه فعالین و رهبران، سازماندهی تشکل های کارگری در فضای همین امروز است. این همان مسیری است که در آن کمونیسم شان بیان اعتراض طبقاتی و فعالیت طبقاتی میشود. کمیته های کارگری، یا کمیته های کمونیستی در محل کار و زندگی آن ابزاری است که برای راه اندازی تشکل در محل کار و زیست، همین امروز قابل سازماندهی اند؛ کمیته هایی که با یک مرزبندی روشن با فعالیت های سیاسی و روش و منش و سنت این نهادهای فعلی، کار پیگیر سازماندهی تشکل را امر روز خود تعریف میکنند. سازماندهی انجمن های صنفی، مجامع عمومی، صندوق و هر تشکل متناسب با محل کار و زندگی، در جهت پیشبرد مبارزه اقتصادی و ایجاد تغییر در شرایط کار و زندگی روزانه، همین امروز، دست هر فعال سازمانده کارگری را می بوسد.

چرا شورای موقت ذوب آهن شورا نشد؟

محمد فتاحی

بهار امسال (1389) در متن تحرکات جنبش سبز، نهادی با عنوان "شورای موقت ذوب آهن" اعلام موجودیت کرد که در آن فضا بی شباهت به کمیته های بی هویت کارگری برای جلب کارگران به سبز نبود. خبرهای بعدی اما نشان از یک واقعیت کارگری در این مرکز مهم داشت؛ دهها نفر از فعالین کارگری بعد از بحث و گفتگوهای مفصل اقدام به ایجاد نهادی با عنوان فوق کرده بودند. شرکت تعداد قابل توجهی از فعالین و رهبران کارگری در این تجربه، آنهم در یک مرکز صنعتی مهم کشور ارزیابی از نقاط قوت و ضعف آنرا یک امر لازم برای کمک به اندوخته های رهبران و فعالین کارگری میکند. این نوشته تقلائی در همین جهت است.

نهادهای متعدد مربوط به فعالین کارگری در یک دهه گذشته، تا به امروز، تقریبا همه در خارج از مراکز کارگری شکل گرفته و به جای توجه به مبارزه روزانه و درد و مرگ و مسئله کارگران، مشغول پیش فنگ و پافنگ سیاسی در خدمت امر دیگری بوده اند. اقدام فعالین ذوب آهن از این نظر که در یک مرکز صنعتی مهم ایران دست به سازماندهی تشکیل داده ای می برند، یک حرکت بسیار ارزشمند و نشانی از شروع یک دوران مهم و متفاوت در قلب طبقه کارگر صنعتی ایران است. به همین دلیل عکس العمل وزارت اطلاعات و دولت به این حرکت بسیار سریع و متفاوت بود؛ تقریبا اکثر دهها نفر شرکت کننده در این حرکت به فاصله کوتاهی دستگیر، زندانی و نهایتا تعدادی از آنها هم از کارشان اخراج شدند.

اهمیت دیگر این حرکت سمت و سوی سیاسی متفاوت سازماندهندگان و فعالین آن بود. در دوره ای که توفان تحرکات سبز کل کمپ چپ غیرکارگری در خارج کشور و اکثر فعالین نهادهای با عناوین کارگری در داخل کشور را با خود برده بود، فعالین و سازماندهندگان "شورای موقت" مرزبندی روشنی در مقابل

ارتجاع سبز داشتند. آنها به درست متوجه شده بودند که این جنبش حرکت کمپ یک جناح بورژوازی ایران، به منافع کارگر بیربط، و باید از شرکت در آن خودداری کنند.

و بلاخره رفقای سازمانده حرکت متوجه این مهم بوده اند که در مراکز کارگری بزرگی که تعداد قابل توجهی از کارگران زیر یک سقف تمرکز یافته اند، تشکیل مناسب نه اتحادیه یا سندیکا که از جنس سنت شورایی است. در سنت شورایی، مجمع عمومی کارگری که در آن تمام کارگران مرکز شرکت کرده و در مورد مسائل خود نظر و رای مستقیم دارند، هر حرکتی به رای مستقیم مجمع عمومی متکی است.

علیرغم نقاط قوت ذکر شده اما حرکت این رفقا اشکالات شناخته شده ای داشته و هدف اصلی این نوشته اساسا متوجه ریشه های همین ضعف هاست. علت اصلی تکرار این اشکالات هم بی توجهی ما در حزب حکمتیست به سنت سیاسی مشابهی در حرکت نهادهای با عناوین کارگری در داخل کشور، و غیبت یک نقد روشن سوسیالیستی به عملکرد آنهاست. این اشکالات تا آنجا که گزارش حرکت شورای موقت برای ما روشن است چنین اند:

از مشاهدات میشود حدث زد که حرکت با تعجیل اولیه فعالین شورای موقت (ش.م) نه در جهت ایجاد تشکل توده ای با یک کار با حوصله و متین و پیگیر در ذوب آهن، که یک آکسیون سیاسی برای اعلام موجودیت، به مناسبت نزدیکی به اول ماه مه و احتمالا برگزاری تجمع روز جهانی کارگر بوده است. وسیله این آکسیون اعلام موجودیت فوری از طریق سایت های اینترنت، پخش کفتری اعلامیه ها در کارخانه و ایجاد سرو صدا در فضای مجازی بدون اینکه توده کارگر ذوب آهن روح شان از حضور چنین موجودی باخبر بوده باشد. کار این رفقا به لحاظ امنیتی دقیقا مانند این است که به محض تصمیم به کاری مهم در ذوب آهن به وزارت اطلاعات تلفن بزنند و بگویند قبل از اینکه کاری از پیش برده باشیم، لطفا فوران بیابید ما را دستگیر کنید! وزارت اطلاعات هم فوراً و قبل از اینکه هزاران رفیق کارگر ذوب آهن بویی از مسئله برده باشند، متوجه مسئله شده و برایش نقشه میریزد و برای شناسایی و دستگیری فعالین آن دست بکار میشود. شلوغ کردن های مربوط به اطلاع رسانی از طریق اینترنت و باز کردن وبلاگ برای اطلاعیه

های شورای موقت، فوراً وزارت اطلاعات را متوجه حضور این فعالین در دنیای اینترنت کرده و به فاصله کوتاهی یک وبلاگ موازی با همان نام، برای به دام انداختن فعالین و کارگرانی که جذب آن میشوند راه می اندازد.

تشکل مد نظر این نهاد ایجاد "شورای ذوب آهن" بوده است. رفقا فراموش کرده یا متوجه نبوده اند که یک شورای واقعی کارگری به معنی پاگرفتن مجامع عمومی منظم در محیط کار است، نتیجه راه افتادن یک جنبش مجمع عمومی است که در مسیر خود به مجامع عمومی منظم منتهی میشود. در این مسیر، و تا زمانی که مجامع عمومی منظم نشده و شورا شکل نگرفته است، مجامع عمومی پراکنده

میتوانند به انتخاب هیات نمایندگی تا مجمع عمومی آتی دست بزنند. در غیر اینصورت، سازماندهی یک مجمع عمومی میتواند به غلط سازماندهی شورا نام بگیرد. مسیر اول یعنی سازماندهی یک جنبش مجمع عمومی برای رسیدن کارگران به مهمترین مطالبات شان، یک کار پر حوصله و پیگیر فعالین کارگر سوسیالیست را لازم دارد. کسی میتواند مدعی شود که فعالین ش.م جنبش مجمع عمومی برای رسیدن به مطالبات اقتصادی کارگران را از قبل راه انداخته و حالا به مرحله تبدیل آن به مجامع عمومی منظم، یعنی شورا رسیده اند. در پاسخ میتوان نوشت و گفت که رفقای که نهاد چند ده نفره خود را با صدای بلند از هر بلندگوی در دسترسی اعلام میکنند، نمیتوانند در مورد مجامع عمومی پشت سرشان سکوت کرده باشند. نتیجه میشود گرفت که مجامع عمومی کارگری برای پیگیری خواست های مربوط به معیشت و شرایط کار و زندگی کارگران در جریان نبوده و چنین پدیده ای در اخبار سالهای اخیر ذوب آهن هم نیامده است.

نه فقط این، اولین حرکت دسته جمعی این فعالین هم اقدامی در جهت سازماندهی مجامع عمومی و طرح خواست های کارگری نیست. در چنین حالتی رفقای اصلی سازمانده این نهاد کارگری میتوانند خود به عنوان یک کمیته کمونیستی دو کار را همزمان و به شکل در هم تنیده پیش برند؛ اولاً در یک کار با حوصله و پیگیر و نقشه مند، کارگران سوسیالیست را در مورد اوضاع سیاسی مهمی که در ایران میگذرد را با خود هم افق و هم سیاست میکردند. این کار به انسجام سیاسی شبکه ها و محافل کارگری و ایجاد حلقه های متعدد به دور رهبران و فعالین

سوسیالیست و کمیته کمونیستی شان می انجامید. در کنار همین کار و در دل آن همان شبکه ها و محافل را در مورد ضرورت راه انداختن حرکت برای دست یابی به مطالبات کارگری و راه انداختن مجمع عمومی بسیج میکردند. ادامه این حرکت هم مجمع عمومی به عنوان ظرف تشکل و اتحاد عمومی کارگران برای خواست های شان را به دنبال داشت، هم انسجام سوسیالیستی با یک افق روشن را. به زبان دیگر هم تحزب سیاسی شکل با کیفیتی گرفته بود، هم حرکت برای تشکل توده ای در متن آن راه افتاده بود. در پروسه چنین حرکتی نه نیازی به پخش کفتری اعلامیه است، نه ایجاد وبلاگ برای ارتباط با رفقای که روزانه کنار هم مشغول کار و زندگی اند. در چنین فضایی تمام ارتباطات و مباحث و گفتگوها در دل نشست و برخاست های شبانه روزی و در دل ارتباطات طبیعی شکل میگرفت و پیش میرفت. در چنین حالتی وزارت اطلاعات می بایست زمان طولانی کار کند، نقشه بچیند، انرژی تخصیص دهد و منتظر بماند تا بتواند سر نخ از یک کمیته کمونیستی یا از سازماندهندگان اصلی بدست بیاورد. حتی در چنین حالتی دستگیری همه فعالین اصلی به سختی ممکن است، به علاوه از آنجا که در آن صورت فعالین نقش موثری در زندگی کارگر و حل مشکلاتش دارند، هیچ دستگیری با سکوت بقیه روبرو نمی شود. در مورد ش. م متاسفانه عملاً با سکوت تمام همکاران همراه بود.

در مقابل، کار رفقای ش. م یک حرکت آکسیونی با تعجیل و با اهداف سیاسی است، اما چرا؟ جامعه را اعتراض عمومی فراگرفته بود، و همه جا چپ های هوادار سبز در بوق کرده بودند که طبقه کارگر میتواند و باید برود و از باغ سبز برای خود میوه آزادی بچیند. همه چپ های این سنت، که فضای غالب بر چپ ایران است، افسوس میخوردند که چرا کمونیست ها در این تحركات و این جنبش بی پرچم و غایب اند، چرا نمیروند به مردم جهت نشان دهند تا دنبال موسوی نروند و به جای آن خودشان رهبر شده و انقلاب و مبارزه مردم را کاری کنند. همین فضای ایجاد شده توسط این چپ رفقای ذوب آهن را به تعجیل می اندازد تا هر چه زودتر پرچمی هوا کنند و در "جنبش توده ها" جهت متمایزی از سبزها ایجاد کنند. این همان راهی است که در آن دوره تعداد قابل توجهی از فعالین کارگری رفتند و نه تنها دست خالی برگشتند بلکه رسماً

سرباز جنبش بورژوازی پروغرب ایران شدند. این سنت سیاسی فکر میکند جمهوری اسلامی نه یک دولت مستقر و قدرتمند طبقه حاکمه ایران، که رژیم یک باند و یک دسته اسلامی است و به همین دلیل در جامعه ایران بی پایه و به آسانی و با یک تلنگر قابل سرنگون کردن است. این سنت در عمل به کارگر کمونیست هم میگوید که ایجاد تشکیلات کارگری و کمونیستی و تحزب سیاسی در درون طبقه کارگر خیلی لازم نیست چون جامعه ایران و مردم از همه اقشار و طبقات دنبال بهانه اند و با هر سرو صدای بلندی به خیابان میریزند و کار رژیم را تمام میکنند. در فضایی که این چپ در خدمت سبز و این چنین ساده لوحانه برای خود و دیگران ایجاد کرده بود، فعال کارگری که بویژه پایش جایی مانند ذوب آهن سفت است میتواند متوهم شده و به خود بگوید خوب اگر امروز چنین کاری نکنم پس کی میشود کرد؟ بویژه از اینکه موضع فعالین ذوب آهن علیه سبز هم بوده است، برایشان موجه بوده که ایجاد پرچم مستقلی از ارتجاع سبز میتواند توده ها را به جای نماز جمعه و عاشورا به جای دیگری و منجمله به صف کارگران بکشاند. جای شک است در غیبت چنین ذهنیت بیماری، حتی هیات مدیره سندیکای هفت تپه به جای برگزاری یک مراسم آرام و متناسب با توان خود در هفت تپه، به فراخوان مراسم اول مه در پارکی در تهران، یعنی به فاصله صدها کیلومتر از مرکز خود تن دهد.

اگر رفقای هفت تپه متوجه نشدند که حتی قدم اول در علم کردن یک پرچم متفاوت از سبز نه در پارکی در تهران که در تجمع کارگران خود آن مرکز در محل کارشان ممکن است، فعالین ش. م هم متوجه نشدند که برگزاری یک مجمع عمومی با یک قطعنامه کارگری در مورد اوضاع سیاسی و جنگ جناح های بورژوازی، میتواند عالیترین کار فعالین سوسیالیست یک مرکز مهم مانند ذوب آهن در مقابل موج سبز باشد. حتی یک بیانیه دو پاراگرافی که در مقابل جنگ دو جناح به روشنی اعلام سیاست میکند، در صورتیکه به تصویب یا تایید مجمع عمومی برسد، عالیترین کار در این مورد انجام شده است. این کار هم اما حوصله و سازماندهی و به فرصت لازم دارد. چنین کاری ظاهراً خیلی طول میکشد و برای علم کردن یک پرچم سیاسی در فضای آن روز مال نمیشود. تظاهرات های میلیونی ظاهر قرار بود به

سرنگونی رژیم منتهی شود، قرار بود رژیم امروز یا فردا سرنگون شود. در چنین فضایی چه کسی حوصله کار متین برای سازماندهی آنها جمع عمومی دارد؟ این فضایی بود که در آن دوره کمپین فعالین ش. م، ذهن هر کس که نهایت روشنی نداشت را به خود مشغول میکرد. ادعا میشد آن جنبش برای سرنگونی به خیابان ریخته، اما پرچم سیاسی هم ندارد! بعضی ها ادعا میکردند که حتی بی رهبر است! لذا به عنوان کمونیست میشود درون آن رفت و رادیکال و سوسیالیستی و کارگری و رهبری اش کرد! در چنین فضایی و با چنین درکی البته کار با حوصله برای سازماندهی مجامع عمومی به داد این کار و این جنبش حی و حاضر در خیابان نمیرسد، این داروی پس از مرگ سهراب می نمود؛ نتیجتاً می بایست فوراً چیزی سر هم بندی کرد تا در این فضا، فوراً، برای کار سیاسی پرچمی و علمی و راهی باشد؛ باید با عجله اعلامیه داد، فراخوان صادر کرد، آکسیون سازمان داد، شلوغ کرد، پلاکارد و شعار سیاسی نوشت و به وسط خیابان و توده ها شیرجه زد؛ حالا که در خیابان ها قیام و انقلاب دارد شکل میگیرد، کسی دیوانه شده سراغ مبارزه اقتصادی و مطالبات حقیر روزانه برود؟... بله این تصویر کودکانه و در اساس بورژوازی از تحولات جاری در آن مقطع خیلی ها را دنبال نخود سیاه فرستاد. رفقای ذوب آهن هم تحت تاثیر همین تصویر دنبال کار خود رفتند. این همان نگرشی هم است که سالهای طولانی چپ ضد رژیم را دنبال نخود سیاه و در حاشیه تحولات سیاسی جا داده است. از نظر این چپ هر تحرکی میتواند به سرنگونی منتهی شود. به همین دلیل این چپ به دنبال هر حرکتی در هر گوشه این کشور و با هر پرچمی، یک ضمیمه سرگردان تر از سرگردان است. این چپ قبل از جنبش سبز، از جنبش ناسیونالیستی آذربایجان، خوزستان و کردستان دنباله روی کرده و بخشی از آن حتی به هخای فاشیست هم آویزان شده بود تا بلکه درخت سرنگونی میوه دهد. این سنت نمی پذیرد که جنگ سبز وسیله دعوی دو جناح طبقه حاکمه است و در مقابل آن، کمونیسم به یک جنبش دیگری نیاز دارد. هدف از پیش کشیدن این مسئله این واقعیت تلخ است که این سنت بر شانه های فعالین و رهبران کارگری سنگینی میکند و فعالیت شان را تحت تاثیر قرار میدهد. به همین دلیل در طول تمام این سالها کسی سندی از نهادهای

"کارگری" داخل کشور علیه این جنبش های بورژوازی ندیده است. چپ های بورژوازی حتی زمانی که خیابانها شلوغ نیست، تلویحا به کارگر میگویند برای رسیدن به هر مطالبه ای جز سرنگونی نمیتواند مثر مثر باشد، چون اینها اسلامی و عقب مانده، و به همین دلیل از اداره یک سرمایه داری متعارف ناتوانند. این دقیقا انتقاد جناح بورژوازی پروغرب ایران است که خود را برای اداره این سیستم از اینها شایسته تر میبیند. این یعنی پیگیری مطالبات اقتصادی روزانه کارگر بی نتیجه و پوچ است و از این طریق فعال چپ کارگری را در این عرصه به انفعال میکشانند. در چنین فضایی، فعال کارگری در جایی مانند ذوب آهن هم وقتی به این سنت آلوده میشود، از بذل توجه کافی به مسائل و مطالبات اقتصادی کارگران دریغ میکند. بی توجهی فعالین ش.م به امر اقتصادی و نیازهای روزانه کارگران میتواند ناشی از عملکرد تمام این سنت ها و ذهنیت ها و تصاویر از کار کمونیستی باشد.

عیب دیگر کار فعالین شورای موقت در عملکرد همزمان آنها به شکل یک سازمان سیاسی کمونیستی است. در سبک کار این فعالین، فعالیت از نوع حزبی که یک کار زیر زمینی و بشدت دور از چشمان پلیس و جاسوس باید باشد، با فعالیت علنی در یک ظرف واحد و در همان نهاد ش.م پیش رفته است. آژیتاتور و فعال و سازمانده یک نهاد علنی نمیتواند در عین حال نقش فعال و سازمانده حزبی را برای خود قابل شود. منزل مسکونی و کامپیوتر و محیط کار طبیعی چنین فعالینی نمیتواند مملو از نشریات ممنوعه باشد. رهبر کارگری که بطور اتوماتیک زیر نظر مداوم پلیس است، نمیتواند و بطور قطع نباید حامل و یا پخش کننده نشریات ممنوعه در جایی باشد. روابط چنین فعالینی هم نمیتواند سر نخ به کسانی را به دست دهد که از نظر پلیس دارای پرونده سیاسی و حزبی اند. شبیه چنین اشتباهاتی در سبک کار بعضی از فعالین این حرکت کار پلیس را برای شناسایی آنها سهل کرده است. همین مسئله موجب شده که در بازجویی های وزارت اطلاعات، فعالیت و اقدامات این فعالین به شکل کیس های حزبی تنظیم شده و از آنها بازجویی شود. البته وزارت اطلاعات عمدا هر فعالیت کارگری کمونیستی جدی را یک نقشه حزبی عنوان میکند و تا حد ممکن از این

ترفتند برای در هم شکستن یک فعالیت علنی کمک میگیرد، همانطوریکه در اینمورد هم چنین عمل کرده است. در چنین حالتی، در صورتیکه دو عرصه کار مخفی و علنی کاملا مجزا از هم پیش رفته باشند، مقاومت در مقابل اتهامات امنیتی پلیس کاری سهل تر و کاملا ممکن است. در چنین حالتی، در مقابل بازجویان وزارت اطلاعات، فعال کارگری میتواند به راحتی و با اعتماد به نفس از اقدامات خود در جهت بهبود شرایط کار و زندگی کارگران دفاع کرده و در مقابل امنیتی کردن کیس کارگری و علنی خود و ربط آن به وابستگی های حزبی و سیاسی ایستادگی کند. موارد ذکر شده جزو داده های بدیهی در یک فعالیت نقشه مند اند.

اما سوال اینجاست که چرا این بدیهیات دست کم یا نادیده گرفته میشوند؟ دلیل اصلی این است که در این سنت هدف نه جمع کردن فعالین و رهبران کارگری برای ایجاد شورا و تشکل توده ای بلکه جمع کردن هم فکر و هم ایدئولوژی برای کار سیاسی است. و این ایدا مختص فعالیت رفقای ش.م نیست، بلکه آنها هم آنرا در فضای سنت چپ بورژوازی بطور اتوماتیک گرفته و در هوا قاپیده اند. شما به نهادهای فعالین کارگری در داخل کشور نگاه کنید که چگونه از کشاورز و ثروتمند ده تا بقال و مغازه دار و شاعر و نویسنده و بازاری و فعالین سیاسی اقشار مرفه، و البته همه هم با عنوان پرطمطراق فعال کارگری، به همراه تعدادی کارگر هم عقیده، همگی ظاهرا به هدف ایجاد تشکل کارگری اما در اساس برای کار سیاسی دور هم جمع شده اند و هر فرد غیر خودی را حتی اگر فعال کارگری باشد در درون جمع خود تحمل نمی کنند. در درون ذوب آهن هم فعالین ش.م متاسفانه با همان هدف سیاسی سراغ کارگر و فعال کارگری از جنس سیاسی خود میگشته اند. اینجاست که اگر بهترین رهبر کارگری هم در کنار دست شان مشغول فعالیت کارگری خود باشد از نظرشان میتواند بی اهمیت جلوه دهد. بی دلیل نیست که در جمع دهها نفر از فعالین ش.م برای استثنا هم یک نفر با عقاید و نظرات متفاوت یافت نمیشود. و بی دلیل نیست که سراغ بخشی از فعالین کارگری که مشغول دخالت پرحوصله در مبارزات روزانه کارگراند، نرفته اند تا برای ایجاد تشکل توده ای و راه اندازی مجمع عمومی با خود همراه کنند. دلیل خود این به توجهی به مبارزات اقتصادی هم ریشه در

معضل دیگری دارد؛ سنت مشترکی که نهادهای کارگری داخل کشور را شامل میشود، متاثر از چپ رادیکال ایران است. خود چپ رادیکال محصول یک مرزبندی ایدئولوژیک با چپ هوادار شوروی سابق یا به اصطلاح آنروز "روزیونیسم" است که در نهایت به دلایل متعدد فقط یک خط فکری متکی بر مواضع سیاسی ایدئولوژیک باقی ماند. حلقه بعدی در پیشروی آن چپ ایجاد یک جنبش سوسیالیستی کارگری در متن جامعه و در قلب طبقه کارگر صنعتی بود. به دلایل متعدد که اینجا مورد بحث نیست، این شیفت صورت نگرفت و در درون طبقه کارگر به یک سنت اعتراضی تبدیل نشد. مقاله منصور حکمت با عنوان ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر در این شماره سازمانده کمونیست بخشا به همین مسئله بی ربطی این چپ به کارگر پاسخ میدهد.

یک نکته مهمی که میتواند در چنین نهادهایی خطر امنیتی ایجاد کند احتمال نفوذ پلیس و جاسوس است. فعالیت چنین جمع هایی متکی به افراد هم نظر و هم عقیده است، نه فعال موثر و رهبر کارگری شناخته شده و مورد اعتماد و با سابقه که برای همه شناخته شده اند. نتیجتا پلیس میتواند به آسانی کسانی را جهت نفوذ در یک جمع هم فکر آموزش سیاسی و فکری بدهد. پلیس حتی ممکن است راسا چنین نهادهایی را توسط عوامل خود اعلام کند تا کارگران سوسیالیست و چپ در یک مرکز کارگری را به دور آن نهاد جمع و از این طریق مباحث و تحرکات شان را تماما زیر کنترل بگیرد. وزارت اطلاعات ایران تجربه پلیس سیاسی جهان علیه کمونیسم و کارگر را در دست دارد. از طرف دیگر سنت فعالیت چپ غیرکارگری هم به اندازه کافی راه را برای ضربه و نفوذ پلیس باز گذاشته است. عملکرد رو به بیرون این سنت که در مقایسه با کار پیگیر و متین و با حوصله رهبران کارگری جاقفاده بیشتر به عملیات آکروبات بازی شبیه است با صدای بلندی پلیس و دستگاه امنیتی را برای کشف نقشه خود فرامیخواند.

نکته دیگری که در همین رابطه باید در نظر داشت کار و فعالیت در مراکز صنعتی مهم کشور است. برای وزارت اطلاعات و پلیس امنیتی تمرکز و حساسیت روی چنین محیط هایی آنها در شرایط بحرانی فعلی بسیار بیشتر است. فعالین سوسیالیست کارگری در

چنین مراکزی نمی‌توانند نقش خود را با فعالین مراکز حاشیه‌ای کارگری و با مراکز ورشکسته به لحاظ اقتصادی و یا فعالین خارج از مراکز کارگری مقایسه کرده و به همان ریسک‌ها در فعالیت تن دهند. عکس‌العمل سریع وزارت اطلاعات در مقابل فعالین ش.م و دستگیری تمام آن دهها نفر درون آن نهاد همین واقعیت را به همه ما نشان میدهد.

به عنوان نکته پایانی:

نزدیک به یک دهه از فعالیت نهادهای فعالین کارگری در داخل کشور میگذرد. در کل این دوره، این نهادها تشکل فعالین دور از مبارزات روزانه کارگران مانده اند. دلیل اصلی و اساسی برای در حاشیه ماندن همه آنها عدم دخالت در مبارزات اقتصادی و مسائل مربوط به درد و مرگ کارگران است و بس. اینها نه حول حل مشکل روزانه کارگران که حول مواضع سیاسی ایدئولوژیک به دور هم گرد آمده اند. نتیجتاً اتحاد و تفرقه و انشعابات اینها بر همان مبنای مواضع سیاسی و ایدئولوژیک متکی بوده است. اینها در عمل نقش گروه‌های سیاسی چپ رادیکال بی ربط به مبارزه کارگران را داشته اند و تمام هم و غم شان خارج کردن فعال و رهبر کارگری از چرخه دخالت روزانه در مسائل اساسی کارگران تحت عناوین سیاسی بوده است. سنت سیاسی غالب بر کار اینها همان سنت کمونیسم بورژوایی ایران بوده که کارش ارائه خدمات به جنبش‌های راست و ناسیونالیستی در سال‌های قبل بوده است.

از چرخه دخالت روزانه در مسائل اساسی کارگران تحت عناوین سیاسی بوده است. سنت سیاسی غالب بر کار اینها همان سنت کمونیسم بورژوایی ایران بوده که کارش ارائه خدمات به جنبش‌های راست و ناسیونالیستی در سال‌های قبل بوده است.

علت اصلی‌تر هم این واقعیت است که سنت کمونیسم بورژوایی در ایران گرایش در جنبش کارگری ایران نیست و یک جریان فکری معلق و متکی به مواضع سیاسی ایدئولوژیک است. سنت حزب توده و گروه‌های بورژوایی در ایران گرایش در جنبش کارگری ایران نیست و یک جریان فکری معلق و متکی به مواضع سیاسی ایدئولوژیک است. سنت حزب توده و گروه‌های بورژوایی در ایران گرایش در جنبش کارگری ایران نیست و یک جریان فکری معلق و متکی به مواضع سیاسی ایدئولوژیک است.

هم مرام بالاتر نخواهد رفت. در عمل روزانه وجه مشترک همه اینها بیربطی به مبارزه اقتصادی کارگر یعنی همان سنت ناسیونالیسم ایرانی و محلی است. مشکل اینها، علیرغم هر ادعایی که مثل همه دارند، نه با نظام و سیستم اقتصادی و سرمایه‌داری که با رژیم سیاسی و نوع حاکمیت بر سیستم موجود است. در مقابله با بلای این سنت در جنبش کارگری، تنها کار تاکید بر دخالت و پیشبرد مبارزه اقتصادی کارگر است. کارگر در این میدان است که متشکل میشود و به عنوان طبقه آگاهی طبقاتی کسب میکند. در این میدان است که رهبر کارگری رشد میکند و به رهبر هم طبقه‌ای هایش تبدیل میشود.

بدون شرکت فعال و نقشه مند در مبارزه اقتصادی شاید بتوان تعدادی فعال کارگری را از راه به در برد، اما طبقه کارگر را نمیشود تحت عنوان سیاست و کار سیاسی از زندگی روزانه و مسائلی دور کرد. در غیبت این دخالت در مبارزات روزانه کارگر، هر گروهی میتواند مدعی شود که از دیگری کارگری‌تر و سوسیالیست‌تر است. سنت غالب بر تحرک فعالین "شورای موقت" هم علیرغم هرنیتی، همین سنت دور زدن مسائل روزانه و اقتصادی کارگر به نفع "کار سیاسی" بوده است.

لذا رفقای سوسیالیستی که نمیخواهند مثل بقیه نهادهای فعالین کارگری سال‌ها را به عنوان نهاد بیربط به کارگر باقی بمانند، ناچارند از سنت چپ بورژوایی فاصله بگیرند. آنوقت میتوان امیدوار بود که طبقه ما در مراکز مهم کارگری صاحب تشکل و تحزب و جنبش قدرتمند خواهد بود و برای پیروزی‌های بزرگ گام بر خواهد داشت. مقاله بهرام مدرسی در مورد اهمیت مبارزه اقتصادی در همین شماره سازمانده کمونیست تقابلی برای کمک به درک همین مشکل است.

های درون دایره آن تاریخا در جنبش کارگری یک گرایش بوده و فرمیسم در آنرا نمایندگی میکرده اند. به همین دلیل حضور یک فعال توده‌ای در یک محل برای سازماندهی یک سندیکا به سبک خودشان کافی است و سرکوب سیاسی هم قادر به ریشه کن شدن آن از جنبش کارگری نیست. سنت کمونیسم بورژوایی در ایران اما متفاوت است. در ایران امروز آنچه که گروه‌های کمونیستی نام دارند عمدتاً محصول مرزبندی چپ ایران با کمونیسم اردوگاهی (چیزی که رویونیسم نامیده میشود) بعداز و در جریان انقلاب و بویژه بعداز همکاری حزب توده و اکثریت و شرکت شان در جنایات جمهوری اسلامی است. در این پروسه عنوان کمونیسم از احزاب پرو روس به جریانات منتقد آن رسید. جریان ضد رویونیست با فروپاشی شوروی ناچار بود روی پای خود بایستد و به اعتبار خط و جهت خود صاحب جنبش مستقل خود شود. تقلا پیشرترین جریان این سنت که اتحاد مبارزان کمونیست و بعدها حزب کمونیست ایران بودند به یک جنبش مستقل سوسیالیستی در جامعه منتهی نشد.

پروژه بعدی حزب کمونیست کارگری بود که قرار بود به ایجاد یک جنبش کمونیستی کارگری در جامعه بیانجامد که به خیلی دلایل پروژه‌ای بود که در این کار شکست خورد. نتیجتاً سنت چپ رادیکال یا کمونیسم ایران نهایتاً قادر به ایجاد جای پای در جنبش کارگری و پایه گذار یک سنت سوسیالیستی کارگری نشد. گروه‌ها و نهادهای با عنوان کارگری در داخل کشور تحت تاثیر همین سنت عقیم، تا این لحظه قادر به ایجاد یک تشکل هم نشده اند. در بعد اجتماعی این نهادها مانند احزاب و گروه‌های سیاسی این سنت، مادام که در این دایره سرگردان اند، هیچوقت قادر به ایجاد تشکل نخواهند شد و تقلا شبانه روزی اینها هیچوقت از جمع رفقای هم فکر و

از سایت منصور حکمت دیدن کنید:

www.hekmat.public-archive.net

نکاتی پایه ای خطاب به فعالین کمونیست جنبش کارگری

متن زیر بر اساس سمیناری که در ژانویه سال ۲۰۰۹ برگزار شد تهیه شده است. این بحث از نظر من امروز بیش از هر زمان دیگری به نکات اساسی که باید مورد توجه فعالین و رهبران کمونیست در جنبش کارگری قرار گیرد اشاره میکند.
نکاتی در متن تغییر و یا تدقیق شده اند.

بهرام مدرسی

قبل از اینکه بحث را شروع کنیم همه رفقا را تشویق میکنم که چند نوشته مشخص از منصور حکمت در رابطه با مسائل جنبش کارگری را حتما مطالعه بکنند. اول نوشته ای است بنام "در مورد مسائل گری در بحث شورا و سندیکا" که یک نوشته داخلی است و در سال ۱۳۶۵ به عنوان سند داخلی دوره حزب کمونیست ایران منتشر شده است. دوم "در مورد مسائل گره ای در بحث شورا و سندیکا" که در جلد ۶ آثار منصور حکمت هم چاپ شده است و در ادامه نوشته های "باز هم در مورد شورا"، "سیاست سازماندهی ما در میان کارگران"، "قطعنامه در باره تشکلهای توده ای طبقه کارگر" و "تشکل توده ای طبقه کارگر گفتگو با منصور حکمت" این متون هم در جلد ۶ آثار منصور حکمت چاپ شده اند. همینطور دو سمینار که فقط روی سایت منصور حکمت هست اولی "بحث در سمینار حزب کمونیست ایران در باره اتحادیه های کارگری" و "بحث در سمینار حزب کمونیست ایران در مورد کار قانونی و علنی" از این جمله هستند.

نکات پایه ای

نکته اول اینکه مبارزه اقتصادی طبقه کارگر سنگ اول آگاهی طبقه کارگر نسبت به خودش به عنوان یک طبقه است. در جریان مبارزه اقتصادی است که طبقه کارگر موجودیت خودش را به عنوان فروشنده نیروی کار درک میکند و در جریان این مبارزه میتواند به یک درک سوسیالیستی نسبت به شرایط خودش برسد و از اینجا و در ادامه میتواند به درک عمومی و اجتماعی طبقه کارگر و ارکان جامعه سوسیالیستی تبدیل شود. در جریان مبارزه اقتصادی است که طبقه کارگر درک عمیق تری نسبت به رابطه کار

و سرمایه می تواند کسب کند و اساسا آن بنیانها و ارزشهایی که ارزشهای اجتماعی و انسانی پایه ای یک جامعه سوسیالیستی هستند فرموله شوند و بعنوان استنباط عمومی و اجتماعی طبقه کارگر و به طبع آن کل جامعه شکل بگیرند. طبقه کارگری که زندگی را فروش نیروی کارش رقم میزند طبعاً نسبت به شادی، در آن جامعه سوسیالیستی نسبت به رفاه در آن جامعه نسبت به دخالت کردن در امورات آن جامعه نسبت به نوع سازمانی که آن جامعه باید داشته باشد و نسبت به آن شرایطی که انسان بتواند در آن زندگی انسانی و درخور داشته باشد، نسبت به سایر طبقات اجتماعی که این رابطه را با سرمایه ندارند نگاه میکند. همین درک است که در جریان مبارزات اقتصادی طبقه کارگر میتواند و باید شکل بگیرد. مبارزه طبقه کارگر برای دفاع از سطح معیشتش، برای مقابله با حمله بورژوازی به زندگی و برای کسب زندگی برابر از همین جا و به علت موقعیت این طبقه در تولید اساسا به همه اقشار و طبقات دیگر متفاوت است.

همین موقعیت متفاوت است که به طبقه کارگر امکان میدهد که با راهی خود کل جامعه را از قید نکبت سرمایه داری آزاد کند و همین توضیح میدهد که چرا هنوز بورژوازی چه در ایران و چه در آمریکا و اروپا و چین حاکم است؟ دلیل آن تنها عدم آگاهی طبقه کارگر به این موقعیت خود و عدم تشکل اش برای تمییز انقلابی و سلب حاکمیت از بورژوازی است.

به همین دلیل گفتم مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و درکی که طبقه کارگر از دل این مبارزه اقتصادی در رابطه با موجودیتش و موقعیتش در جامعه سرمایه داری بدست میآورد، می تواند به یک درک سوسیالیستی تبدیل شود و تصویر جامعه سوسیالیستی و آن نظم نوینی را که دیکتاتوری طبقه کارگر باید ایجاد کند را به دست بدهد. اینها همه آن نکاتی هستند که مارکس در کاپیتال و گروندریسه آنجایی که درباره ابعاد اجتماعی استثمار طبقه کارگر صحبت میکند و به از خود بیگانگی انسان میپردازد تاکید شده اند. همین اساسا نقطه اختلاف اساسی مارکس با سایر

منقدان جامعه سرمایه داری را تشریح میکند. این نه فلسفه ای برای مطالعه که واقعیت زندگی و مبارزه طبقه کارگر برای دفاع از حیاتش است. مبارزات اقتصادی طبقه کارگر میتواند به این درک سوسیالیستی مسلح بشود یا نشود. همین دلیل تلاش نیروها و احزاب سیاسی مختلف را برای دادن یک درک معین به مبارزات اقتصادی طبقه کارگر را بیان میکند. این دروغی بیش نیست که ظاهراً هرکسی که حرفی از طبقه کارگر میزند و خود را مدافع این جا یا آنجای منافع آن میدانند کمونیست و یا به بیان امروزی متداول "چپ" است. مارکس در مانیفست از کمونیست ها بعنوان یک گرایش معین در جنبش کارگری نام میبرد.

نادیده گرفتن این مهم به معنی از میان بردن اهداف و راه های متفاوت کمونیست ها در جنبش کارگری در مقابل نمایندگان سایر اقشار و طبقات اجتماعی در مبارزات این طبقه است.
نکته دوم اینکه به هر درجه ای که آن درک طبقاتی بر این مبارزه اقتصادی سوار بشود به همان درجه امکان سوسیالیستی شدن آن بیشتر می شود و می تواند ما را بطور مشخص به عنوان یک حزب کمونیستی به هدفمان که ساختمان سوسیالیزم و سرنگون کردن حاکمیت سیاسی و اقتصادی بورژوازی است، نزدیک بکند. منظورم این است که اگر حتی آن درک سوسیالیستی و مارکسیستی درباره رابطه کار و سرمایه هم وجود نداشته باشد منتهی طبقه کارگر در ابعاد اجتماعی در مبارزه اقتصادی و دفاع از معیشتش علیه بورژوازی و دولتش شرکت کند به ما کمونیست ها امکان میدهد که گرایشمان در طبقه کارگر را متشکل تر کنیم و مهر خود را علیه همه گرایشات بورژوایی در طبقه کارگر به این مبارزات بکوبیم. به هر درجه این مبارزات طبقاتی تر بشوند به نفع گرایش کمونیستی در جنبش اعتراضی طبقه کارگر خواهد بود.

نوع مبارزه ای که طبقه کارگر در جریان کشمکشش با بورژوازی بر سر خواسته های اقتصادی اش جلو میبرد هم اتوماتیک وار نوع و شکل سازمانی را که طبقه کارگر در فریاد سرگونی قدرت بورژوازی از آن استفاده میکند و جامعه را به این اعتبار سازمان میدهد را تصویر میکند. اگر کل مبارزات اقتصادی طبقه کارگر یک چهار چوب سندیکالیستی، که البته منظورم آن گرایش رسمی است که بنام سندیکالیسم در جنبش کارگری اروپا بخصوص شناخته میشود و با جنبش سوسیال دموکراسی اروپایی چفت است، داشته باشد اتوماتیک وار جامعه ای که بعد از آن و در نتیجه مبارزات سندیکالیستی اگر به فرض محال بتواند بورژوازی را سرنگون کند به شکل همین سندیکاها سازمان میدهد بطوری که شکل آن و ساختمان آن نه بر اساس دموکراسی مستقیم کارگری و دخالت مستقیم طبقه کارگر با شوراها و مجامع عمومی بلکه از طریق نمایندگان و هیئت های مؤسس که هر یک سر در رشته تولیدی خود دارند و عملاً منافع طبقه کارگر را تکه تکه میکنند و به این اعتبار هیچ تصویری از کل مسولیتی که طبقه کارگر برای نجات خود و جامعه دارد را نمی بیند و راه را برای آلترناتیو های بورژوایی حتی به فرض محال پس از کسب قدرت سیاسی از طریق جنبش سندیکالیستی بوجود میآورد. این همان بوروکراسی کلفت جنبش سندیکالیستی را در ابعادی اجتماعی است که امروز مشکل اصلی طبقه کارگر در اروپا است. این در تناقض با آن دنیایی است که کارگر به اعتبار رابطه اش با سرمایه میخواهد. این را قبلاً توضیح دادم. این را اگر با جنبش شورایی که

انقلاب اکتبر و به اعتباری حتی کمون پاریس بنیادش را نهاد بسیار متفاوت است. نکته سوم اینکه موقعیت طبقه کارگر ایران مختصات ویژه ای به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر میدهد. مابه کرات درباره نیروی کار ارزان طبقه کارگر و نقشی که دولت به عنوان اصلی ترین مدافع و حافظ این نیروی کار ارزان به عهده دارد صحبت کرده ایم. دولت اینجا به عنوان اصلی ترین سرمایه دار مملکت از یک طرف و از طرف نماینده رسمی کل طبقه بورژوا در حفظ آن موقعیت ویژه طبقه کارگر، رابطه معینی بین طبقه کارگر و دولت را تعریف میکند که باعث می شود مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در ایران بر خلاف اروپا یا آمریکا به سرعت و به شدت سیاسی بشود. اعتراض کارگری در ایران در هیچ دوره طولانی مدتی نمی تواند صرفا اعتراض اقتصادی بماند و به سرعت سیاسی میشود. این را ما در همین اعتراضات پراکنده کارگری که در حال حاضر شاهد آن هستیم می بینیم. می بینیم که هر اندازه هم که اساتلو را بگیرند و خودش هم بیاید پشت تلویزیون و بگوید که ادبی است که فقط برای حق کارگر مبارزه میکند و اصلا مخالفی با دولت ندارد، میگیرند و به زندان می اندازند. این ویژگی موقعیتی است که طبقه کارگر در ایران دارد. این مبارزه اقتصادی و اعتراض کارگری را به سرعت و به شدت سیاسی میکند و خود این تأثیرات مثبت و منفی روی کار ما به عنوان یک حزب کمونیستی خواهد داشت که در ادامه به آن می پردازم.

نکته چهارم اینکه در این بحث ما چه طرفدار جنبش سندیکالیستی باشیم و چه طرفدار جنبش شورائی هیچکدام از اینها یعنی نه جنبش سندیکالیستی و نه جنبش شورائی داده های خودبه خودی مبارزه طبقه کارگر نیستند. بر خلاف تصور و تبلیغاتی که به طور مشخص طرفداران جنبش تریدیونیستی یا جنبش سندیکالیستی میدهند نه جنبش سندیکالیستی حاصل عمل خودبه خودی طبقه کارگر است و نه جنبش شورائی.

در دوره انقلاب اکتبر و یا حتی دوره انقلاب ۵۷ چه این و چه آن هر دو نتیجه و محصول تبلیغات و کار سیاسی نیروهای معینی بودند که نمایندگان خود و طرفداران و هم خطهای خود را در جنبش کارگری داشتند و هر کدام سعی میکردند جنبش خودشان را سازمان بدهند. همان طور که فمینیسم داده طبیعی و نتیجه عمل خودبخودی جنبش زنان برای رهایی نیست، به همان درجه هم سندیکالیزم و یا جنبش شورائی هم جزو داده خود بخودی مبارزه طبقه کارگر برای خواستهای اقتصادی اش نیست. اینها آلترناتیوهای نیروهای سیاسی معینی هستند که در این مورد مشخص در رابطه با

جنبش کارگری تبلیغ میشوند و آنجا که توانسته اند گسترش پیدا کنند طبعاً نشانه موفقیتشان بوده است. این چه در مورد قدرت بزرگ جنبش سندیکالیستی در کشورهای اروپایی و چه خیلی قوی تر و محکم تر از آن در مورد قدرت جنبش شورائی در جریان انقلاب اکتبر هم صادق است. نکته پنجم اینکه مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری و حتی در فاشیستی ترین جوامع سرمایه داری مثل ایران به هر حال یک مبارزه موجه برای بورژوازی است. طبقه کارگر بعنوان فروشنده نیروی کار خود حق دارد بر سر قیمت کالا پیش مثل هر فروشنده دیگری مبارزه کند و چانه بزند. همین امروز هم اعتصاب در قوانین جمهوری اسلامی ممنوع است اما مبارزه کارگران برای اضافه دستمزد و یا برای جلوگیری از بیکارشدنشان و یا پرداخت حقوقهای معوقه شان اعتصاب میکنند. قانون هر چه باشد این مبارزات در جامعه سرمایه داری و در ایران بخصوص موجه بودندشان را لحظه به لحظه به بورژوازی تحمیل میکنند. بورژوازی امکان آن را ندارد که حتی در فاشیستی ترین حکومت ها مثل ایران هم در طولانی مدت مبارزات اقتصادی را ممنوع اعلام نکند.

در ترکیه با شروع یک دوره ثبات سیاسی و اقتصادی مجبور شدند فعالیت اتحادیه های کارگری را قبول کنند، اتحادیه هایی که خوب در ادامه ضمن حفظ درجه ای از رادیکالیسم مثل اروپا به ابزار احزاب پالمانی تبدیل شدند. در جریان انقلاب ۱۹۰۵ این خود تزار بود که فراخوان تشکیل "سویت" ها را برای جمع بندی ارائه خواسته های کارگران را داد. چیزی که بعدا به شوراها پتروگراد و مسکو تبدیل شدند و بورژوازی را خلع ید کردند. میخوام بگویم که برای بورژوازی بعنوان خریدار نیروی کار طبقه کارگر درجه ای از مبارزه طبقه کارگر موجه است. اینکه این تا کجا پیش میرود در درجه اول به خودآگاهی طبقه کارگر و در درجه دوم و به توازن قوای سیاسی موجود ربط پیدا میکند.

بنابراین طبیعی است که آن شکلی از سازمان و مبارزه که تنها خود را محدود به آن چهارچوب "موجه" میکند در دوره های غیر انقلابی شانس بیشتری برای طرح دارند. از جمله این اشکال باید به مبارزه تریدیونیستی و مبارزه اتحادیه ای اشاره کرد. در شرایط غیر بحرانی مبارزه تریدیونیستی و سندیکالیستی بعنوان آلترناتیوهای قانونی و پذیرفته شده امکان بروز پیدا میکنند. به هر درجه که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر با یک درک سوسیالیستی و به یک آگاهی سوسیالیستی چفت بشود و کل نظم و کل موجودیت طبقه بورژوازی را مورد حمله قرار بدهد و به این

اوضاع سیاسی و اجتماعی که بعد از حذف سوبسیدها ایجاد شده است مبارزه برای افزایش دستمزدها را به صدر مبارزات طبقه کارگر میراند. حذف سوبسیدها در ضرب اول به معنی چند صد برابر شدن قیمت کالاهای اساسی است. رژیم اسلامی تلاش دارد تا با پرداخت مبالغ معینی هم قدرت خرید پایین مردم را فعلا در همین سطح نگاه دارد و هم سوپاپ اطمینانی علیه شورشهای احتمالی مردم داشته باشد. سیاست حذف سوبسیدها را نمیتوانند کنسل کنند. این همانطور که خودشان هم گفته اند قدمی تاریخی برای سرمایه داری در ایران است. بنابراین تأمین قدرت خرید مردم و اینجا بخصوص طبقه کارگر را مجبورند با بالا بردن سطح دستمزدها جبران کنند. این آن جنگ اصلی است که طبقه کارگر وارد آن میشود. هیچ بورژوایی داوطلبانه دستمزد کارگران را بالا نمیبرد. امروز کل طبقه بورژوا در ایران میدانند که مجبورند سطح دستمزدها را بالا ببرند، درجه و کمیت آن اما تنها به قدرت مبارزه طبقه کارگر به نمایندگی از کل جامعه کارکن بستگی دارد.

چیزی که ما در این دوره شاهد آن خواهیم بود، باز شدن کانهایی در مبارزه برای افزایش دستمزدها و مبارزه کارگری هستند که در ۳۰ سال گذشته سابقه نداشته اند. دولت مجبور میشود که مجاری اعتراض و مبارزه برای افزایش دستمزدها را باز کند چرا که در غیر اینصورت با طغیان عمومی گرسنگان روبرو خواهد شد. خود پروسه تعیین حداقل دستمزدها هر چه بیشتر دایره مجلس و ادارات دولتی خارج و هر چه بیشتر به توازن قوای میان سرمایه و طبقه کارگر تبدیل میشود.

کارگران کمونیست باید اینبار بتوانند تضمین کنند که این مبارزه به نفع کل طبقه کارگر تمام خواهد شد.

آدرس اینترنتی رادیو پرتو:

www.radiopartow.com

سازمانیابی کمونیستی

برمبنای یک سمینار
حزبی
در دسامبر ۲۰۱۰

بهرام مدرسی

آنچه که تاریخاً بعنوان "فعالیت کمونیستی" در ایران شناخته میشود نتیجه پراتیک جنبشی است که از سالهای ۱۳۲۰ تا امروز، علیرغم استثناهای معینی، ادامه داشته است. این جنبش نقطه تلاقی "کمونیسم روسی" پس از سالهای ۱۹۳۰ از یکطرف و "ناسیونالیسم بورژوازی ایرانی" از طرف دیگر بوده است. تلاقی این دو جنبش نتیجه اش شکل گرفتن جبهه ملی و حزب توده میشود.

انقلاب ۵۷ نیروهایی که حول یکی از این جناح های مطرح "چپ" در ایران شکل گرفته بودند را پلاریزه میکند. جریان فدایی و آنچه که بعدها به خود نام "خط ۳" را داد نیروهای اصلی بودند که بعد از انقلاب ۵۷ از دل آن سنت مشترک "چپ" بیرون آمدند. اگر انقلاب ۵۷ آلترناتوهای متفاوت رشد سرمایه داری در ایران را از "پوزسیون" به "پوزسیون" داد و طیف وسیعی از آن "چپ" و کمونیسم مطرح آن دوره را به بحران کشاند و عملاً نابود کرد، پرچم کمونیسم را هم برای دوره معینی از بستر رسمی و قابل قبول آن "چپ" خارج کرد و به جریانی سپرد که نتیجه تبعی تحرک طبقه کارگر در جریان انقلاب ۵۷ بود و حیات سیاسی خود را با نقد آرا و افکار این چپ شروع کرد. این اتحاد مبارزان کمونیست و بعد ها حزب کمونیست ایران بودند.

طی تمام این دوران از ابتدای شکل گیری محافل اولیه چپ بعد از سرکوب حزب کمونیست ایران توسط رضا شاه تا مقطع تشکیل حزب کمونیست ایران پس از انقلاب ۵۷ بقول منصور حکمت: اگر "برای مارکس و انگلس، کمونیسم "دکترین شرایط رهایی پرولتاریا" بود، وسیله ای که از طریق آن کارگران میتوانند "علیه سازمان اجتماعی کهن" نه بعنوان افراد بلکه "در ظرفیتشان بعنوان انسان" اعتراض کنند یک قرن بعد، کمونیسم تقریباً همه چیز بود بجز این. کمونیسم به چهارچوبی ایدئولوژیک و سازمانی برای بیان نارضاایتی طیف وسیعی از تمایلات فردی، ناسیونالیستی و محلی علیه جنبه های از "سازمان اجتماعی کهن" تغییر یافت" (حکمت-ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر)

از آنجا که این کمونیسم امرش و اساساً دلیل وجودیش نه رهایی پرولتاریا و ویرانی کل سازمان کهن اجتماعی بلکه به سرانجام رساندن تحول ناتمام سرمایه داری در ایران بود، رجوعش به طبقه کارگر و آنچه که بنام "کار کمونیستی" در این رابطه تعریف میکرد هم منتج از همین هدف سیاسی بود. تمام مباحث مربوط به "سبک کار کمونیستی" که طی سالهای پس از تاسیس حزب کمونیست ایران و حتی پیش از آن از طرف منصور حکمت مطرح میشوند، تلاشی هستند برای شکل دادن به یک پراتیک کمونیستی که فاصله اش از آن بستر رسمی چپ بورژوازی تنها در تئوری باقی نمی ماند و حزب کمونیستی را به بستر اصلی اعتراض طبقه کارگر تبدیل میکنند. شکست این تلاش در حزب کمونیست ایران دلیل تاسیس حزب کمونیست کارگری است. با تاسیس حزب کمونیست کارگری، حزب کمونیست ایران به آن بستر رسمی و سنتی "چپ" باز میگردد.

حزب کمونیست کارگری به نظر من بعنوان پروژه ای که قرار بود کمونیسم در ایران را به بستر اعتراض اصلی طبقه کارگر و حزب کمونیستی را به ظرف این اعتراض تبدیل کند، شکست خورد. تنها جریانی که امروز به نظر من تلاش میکند کمونیسم در ایران را به ابزار اعتراض روزانه طبقه کارگر تبدیل کند حزب حکمتیست است. حزب حکمتیست امروز چه سیاستاً و چه عملاً فاصله خود را با آن بستر رسمی چپی که امروز متأسفانه قطور تر از مقطع سال ۶۱ است نشان داده است.

آنچه که امروز وظیفه ما است کمک به شکل گرفتن یک تحرک همه جانبه کمونیستی در طبقه کارگر است. کمونیسم ما یکی از گرایشات مطرح در طبقه کارگر است. این کمونیسم باید راه های پیشروی خود را به خود و به همه فعالین کمونیست طبقه کارگر نشان دهد. این دلیل مراجعه مجدد ما به مباحث سبک کاری و نقد روش هایی که سنت آن چپ بورژوازی در جنبش طبقه کارگر هستند را باید توضیح دهد. در همین رابطه بحث سازمان حزبی از نظر کمونیست ها و نشان دادن و نقد فشار آن سنت رسمی فعالیت "چپ" ها بر فعالین کمونیست طبقه کارگر امروز بخصوص بسیار مهم است.

وقتی ما از سازمان کمونیستها صحبت میکنیم منظورمان چیست؟ کمونیست ها جمع میشوند و خود را سازمان میدهند تا در جامعه معینی، در عرصه معینی و در محیط جغرافیائی معینی مبداء یک تحرک یا یک جابجائی قدرت به نفع مبارزه طبقه کارگر بشوند. طبقه ای که در

منتهی الیه داستان باید چنان آماده باشد که بتواند از بورژوازی خلع ید بکند. در سنت کمونیسم بورژوایی سازمان به معنی متشکل کردن نیروهای خود است. در این سنت طبقه کارگر نه هدف که ابزار فشار است و "سازمان" تا آنجا که به این فشار محتاج است به این طبقه رجوع میکند. "سازمان" طبقه کارگر را برای اهداف خود متشکل میکند. این تشکل در هیچ مقطعی از حیات این چپ بورژوایی ربط مستقیمی به زندگی و مبارزات طبقه کارگر نداشته است. طبقه کارگر رشد میکند، سرکوب میشود، اعتصاب میکند، اخراج میشود و غیره و ما شاهد هیچ تاثیری از این سر بر آن سازمان نیستیم. اما اگر کانون نویسندگان جایی بهش فشار بیاورند و یا دانشگاه ها سرکوب شوند و غیره شاهد جابجایی در آن سازمان میشویم. "تشکل طبقه کارگر" و آن چه که در رادیکالترین آنها بعنوان سازمان و تشکل کمونیستی از آن نام برده شد ابزاری برای احراز اهداف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هستند که ربطی به انقلاب پرولتری ندارند. جمهوری خلق، جمهوری دمکراتیک خلقی، حکومت انسانی، دمکراسی، پارلمانتاریسم و غیره ظرفهایی هستند که در آن سازمان طبقه کارگر در بهترین حالت بعنوان نیروی "تا آخر انقلابی" برای تحول سیاسی مد نظر اینها معنی پیدا میکند.

شکل امروزی این سازمان یابی از طرف چپ بورژوایی انواع و اقسام تشکل ها و نهادهای سیاسی هستند که به نام و به قیومیت از طبقه کارگر تشکیل شده اند. جمع های سیاسی که بخود نام های اتحادیه و کمیته فلان را داده اند و خود را در شورترین شکل آن بعنوان تشکل توده ای طبقه کارگر اعلام میکنند.

کمونیسم ما وظیفه اش سرنگونی حاکمیت سرمایه است و هر سازمان یا تاکتیک یا اظهار وجودش تنها در خدمت آماده کردن طبقه کارگر برای این امر خواهد بود و به این اعتبار کمونیسم طبقه کارگر و فعالین آن است. تحزب سیاسی این جریان از این نظر باید جمع عددی تشکل های کمونیستی در طبقه کارگر باشد.

برای فعال کمونیست در جنبش کارگری و برای حزب ما به طبع آن بنابراین سازمان کمونیستی نمیتواند مبنای اولیه اش سازمان "رفقای خودمان" باشد. سازمان کمونیستی متشکل کننده کمونیست هایی و یا جمع هایی است که خود راسا و ابتدا پیش از اینکه وارد هیچ سازمانی بشوند در محیط خود در کارخانه یا محله، در دانشگاه ها یا مراکز دیگر مبنای تغییری یا چیزی به نفع آن مبارزه اصلی طبقه کارگر هستند.

اینجا ما شاهد دو تصویر هستیم. از یکطرف هسته ها و کمیته ها و تشکل هایی که: هیچ ربطی به مبارزات روزمره طبقه کارگر ندارند، هیچ تاثیری در محل کار و زندگی خود ندارند و تبلیغات و پروپاگاندهایشان تاثیری در طبقه کارگر ندارد. میتوان حزبی را بر مبنای چنین سازمان هایی تشکیل داد. تصویر دیگر کمیته هایی هستند که فعالین و رهبران کمونیست طبقه کارگر در محیط را در خود متشکل کرده اند و در مبارزات روزمره کارگران محل کار و زندگی خود تاثیر گذارند. حرفشان در محل کار و زندگی شان تاثیر میگذارد و غیره، همین در مورد کمیته های متشکل از کمونیست ها در دانشگاه ها و مراکز دیگر هم صادق است. میتوان حزبی را هم بر مبنای چنین سازمانی تشکیل داد.

به نظر من تصویر ما از حزب خودمان باید دومی باشد. کل مباحث مربوط به کمیته های کمونیستی تلاش ارزشمندی در این رابطه هستند. سازمان کمونیستی و تحزب کمونیستی نمیتواند چیزی جدا از این تصویر دوم باشد. هر تلاش کمونیستی با همه فاصله ای هم که با آن بستر سنتی چپ بورژوایی که قبلا به آن اشاره کردم داشته باشد. مادام که مبنای تحزبش همین تصویر دوم نباشد، حداکثر بعنوان یک تلاش خوب جایی ثبت میشود اما مبنای تحرک کمونیستی در دنیای واقعی مبارزه کارگری نخواهد بود.

سوالی که امروز مقابل حزب ما مطرح است این است که چطور خود را به بستر اصلی خود وصل کند؟ چطور کمونیسمش به کمونیسم مطرح میان رهبران و فعالین جنبش کارگری وصل شود. من آگاهانه میگویم وصل چرا که فکر میکنم کمونیسم به همین معنی که ما میگوئیم یک گرایش مطرح در میان فعالین و رهبران طبقه کارگر است و اگر تاکنون بیان حزبی بعنوان یک تشکل سراسری پیدا نکرده است دلیل آن فشار کمونیسم بورژوایی است. اینجا به نظر من فشار پلیسی رژیم اسلامی نقشی ثانوی دارد. این کمونیسم بورژوایی است که فعال کمونیست در طبقه کارگر را فلج کرده است. همین امروز رفقای خودمان اگر دقت نکنند در کارشان همان سنت های این کمونیسم بورژوایی را اجرا میکنند. میروند جمع میشوند و کار سیاسی میکنند که هیچ ربطی به کارخانه و محل زندگیشان ندارد. فشار همین سنت است که جنبش ما را علیرغم همه آن مباحث "سبک کار کمونیستی" مداما به عقب هل میدهد.

بنابراین اگر حزب کمونیستی و اینجا منظور حزب حکمتیست است، باید در ساده ترین شکل خود حتی جمع عددی محافل، تشکل ها و کمیته های کمونیستی در کارخانه ها و محلات باشد، باید مشغله اش، نوع دخالتش و اساسا تصویری که از خودش میدهد مستقیما به زندگی روزمره و مبارزات روزمره طبقه اش مربوط باشد. باید نبض این حزب، بالا و پائین رفتنش و بود و نبودش تاثیری در مبارزات روزمره طبقه کارگر و تقویت یا تضعیف داشته باشد. حزب ما به نظر من تا اینجا قدمهای قابل افتخاری را در این رابطه برداشته است. این اما ابدای کافی نیست. دخالت در مبارزات روزمره طبقه کارگر نمایندگی کردن منفعت کل طبقه کارگر در این مبارزات روزانه و تلاش در تهیه ماتریال کافی برای فعالین و رهبران کمونیست در مبارزه و مباحث روزمره شان از این جمله اند. نشریه سازمانده کمونیست به نظر من باید به این خدمت کند.

از سایت کورش مدرسی دیدن کنید:

www.koorosh-modaresi.com

مقدمه ای کوتاه بر انتشار مجدد در این شماره "سازمانده کمونیست"

انتشار مجدد این مقاله به دلیل اهمیت آن در ریشه یابی شکل گیری چپ رادیکال یا کمونیسم بورژوازی ایران از تقریباً یک قرن پیش و علل بیربطی آن به جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است؛ چیزی که موضوعات این شماره نشریه سازمانده کمونیست به آن اختصاص یافته است. خود حکمت همچنانکه خواننده در پایان این مقاله متوجه میشود، برگرداندن کمونیسم از جنبش های سیاسی دیگر به طبقه کارگر و نتیجتاً ایجاد یک جنبش کمونیستی کارگری را آزمایشی در مقابل حزب کمونیست ایران و کار نسل آینده تعریف کرده و در پاراگراف پایانی آن چنین بیان میکند؛ "هیچ اندازه رادیکالیزه شدن تنوریک و سیاسی در خود قادر به تغییر خصلت کمونیسم امروز و پُر کردن شکافی که آن را از طبقه کارگر جدا میکند، نیست. آنچه که برای تحقق کمونیسم پرولتاری مانیفست کمونیست لازم است، یک انتقال اجتماعی واقعی است. کمونیسم باید از همه کسانی که آن را طی قرن بیستم برای رفرم در کاپیتالیسم بکار گرفتند، پس گرفته شود و به طبقه کارگر داده شود تا علیه سرمایه و برای رهایی بشریت بکار گرفته شود. باید جنبش کمونیسم کارگری شکل بگیرد؛ جنبشی که در آن کمونیسم دوباره بیان اعتراض طبقاتی و فعالیت طبقاتی است. انقلاب ایران ماتریال لازم برای این انتقال طبقاتی را فراهم ساخت. ظهور قشر وسیعی از رهبران کارگری سوسیالیست و رادیکال، ورشکستگی ایدئولوژیک و سیاسی ناسیونال-فرمیسم و سوسیالیسم خرده بورژوازی، و ظهور یک حزب مارکسیستی رادیکال که بالقوه میتواند توسط طبقه کارگر در دست گرفته شود و به عنوان ابزار مؤثری در مبارزه طبقاتی بکار گرفته شود، همگی پیشرویهایی تعیین کننده‌ای در این جهت هستند. اما اینها همه به پراتیک نسل حاضر مارکسیستهای انقلابی ایران و توانایی آنها در پاسخگویی در چرخشهای سیاسی مهم در آینده بستگی دارد. این آزمایشی است که حزب کمونیست ایران باید از سر بگذراند."

چند سال بعد، در دل تحولات جهانی و منطقه ای، خود حکمت حزب کمونیست ایران را ابزار مناسبی برای این کار نمی یابد و برای رسیدن به هدف مد نظر حزب کمونیست کارگری ایران را سازمان میدهد. تحولات جهانی دوران فروپاشی بلوک شرق و ریزش آوار آن بر سر کمونیسم آن دوره و جنگ سیاسی ایدئولوژیک سنگینی که در این رابطه به کمونیسم و مشخصاً به آن حزب تحمیل شد، عوارض تبعیدی شدن بر پراتیک آن حزب، عملکرد و غلبه سنن چپ غیر کارگری بر آن در این پروسه، طوری که خود حکمت آنرا پدیده ای نامتجانس با کمونیسم کارگری ارزیابی میکند، و بالاخره ناتوانی در پاسخ به چرخش های مربوط به اوضاع سیاسی جهان و به تبع آن ایران و منطقه، ضریب بیماری و بعداً مرگ خود حکمت، مسائلی بودند که مانع موفقیت آن حزب در آزمایشی که می بایست از سر بگذراند شدند. امروز غیبت یک جنبش کمونیستی کارگری در عمق جامعه بیش از همیشه نمایان است. نتیجتاً باز هم ایجاد چنین جنبشی در درون طبقه کارگر ایران به پراتیک مستقیم مارکسیست های این دوره گره خورده است. با این مقدمه کوتاه توجه شما را به این اثر جلب میکنیم. س.ک

ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر بررسی تجربه ایران

محافل مارکسیستی روشنفکری در غرب رایج بینش، و چه به عنوان یک هدف سیاسی بود و شده است^۱]. برخی تمها به عنوان عناصر و این که چگونه دمکراسی مقهور "ضد اصول این نقد مداوماً تکرار میشوند. اولاً، امپریالیسم" غالب بر آگاهی سیاسی و اولویتهای برنامه‌ای و عملی سازمانهای چپ ایران در سالهای اخیر، بخصوص بعد از ژوئن ۱۹۸۱ (سی خرداد ۱۳۶۰) و سرکوب وسیعی که سراسر کشور را فرا گرفت، شکست فاحشی خورده است. اکنون وظیفه اصلی، "جمعبندی" تجربه دهساله، بررسی "اشتباهات" کمونیستهای ایرانی و "آماده شدن" برای گشایش تاریخی آینده است. ثانیاً، این تصور که ناتوانی و یا بی‌رغبتی دگماتیستی چپ ایرانی به اتحاد و ایجاد یک ائتلاف وسیع از نیروهای "مترقی" جامعه ایران در مقابله با تهاجم ارتجاع اسلامی، نه فقط موجب باصطلاح زوال چپ شد بلکه بخشا مسئول شرایط دهشتباری است که مردم ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی تجربه کردند. ثالثاً، به ما یادآور میشوند که ایدئولوژی و پراتیک چپ ایران چه اندک تحت تأثیر دمکراسی چه به عنوان یک مفهوم و یک

منصور حکمت - ۱۹۸۷

حیرت آور است که در غرب، حتی در بین سوسیالیستها، در مورد تاریخ معاصر وضعیت چپ ایران آنقدر کم اطلاعات دارند. هر کمونیست ایرانی که بخشی از تجربه غنی سیاسی دهساله گذشته بوده، از نوع تفسیرهایی که هر از گاهی در ژورنالهای "با کیفیت" چپ در غرب در مورد ایران و چپ ایران منتشر میشود، دلسرد میشود. آنچه در این نوع تفسیرات در غرب میبینیم نه تنها تحلیلهای سطحی بلکه تحریف زمخت و واقعیتهاست. این فاجعه است، نه فقط به این خاطر که روایتی تحریف شده از یک تاریخ زنده میدهد، بلکه بیشتر به این دلیل که درجه بیتفاوتی سیاسی و سطح نازل تنوریک سوسیالیستهای غربی وقتی که وظیفه تحلیل موضوعات مبارزه طبقاتی خارج از مرزهای دنیای پیشرفته سرمایه‌داری بمیان میآید، را به نمایش میگذارد.

بنظر میآید که نقد معینی از کمونیسم در

خیزشهای توده‌ای طبقه کارگر، بلکه "مبارزه بیوقه، گاه آشکار و گاه پنهان" کارگران علیه کاپیتالیسم که مارکس آن را دینامیسم جامعه سرمایه‌داری میخواند، دو تاریخ متمایز و جداگانه شدند.

اگر برای جنبش کمونیستی در غرب این جدایی نشان‌دهنده یک چرخش و نفی وحدت اولیه کمونیسم و طبقه بود، برای سوسیالیسم ایرانی که در سالهای ۱۹۴۰ ظهور کرد و در

سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تکامل یافت، این یک موقعیت اورژانسی بود، شرایطی همجنس با موجودیت خود بعنوان سنتی در اپوزیسیون ایران بود. این سنت، سوسیالیسم را بعنوان دکترینی برای تحقق استقلال ملی، توسعه اقتصادی، دموکراسی بورژوازی و رفرمهای اجتماعی دریافت کرد و بکار گرفت. چنین سوسیالیسمی گرایش‌های رادیکال و میلیتانت درون درون سنتهای شکل گرفته ناسیونالیستی، رفرمیست و لیبرال اپوزیسیون بورژوازی را نمایندگی میکرد و سرعاً توسط روشنفکران رو به افزایش جامعه شهری در پیش گرفته شد. سوسیالیسم ایرانی ساختاری جدا از عمل و پراتیک طبقه کارگر زاده شد و با سوسیالیسم مارکس و لنین بیگانه بود.

تاریخ کمونیسم ایران رسماً به اوایل قرن و شکل‌گیری محافل سوسیال دموکرات در تهران و آذربایجان، که ارتباطهایی با سوسیال دموکراسی روسیه بویژه بلشویکهای باکو داشتند بر میگردد. در ۱۹۲۰، حزب کمونیست ایران شکل گرفت. این حزب خود یک دهه فعال بود، نقش مهمی در اشاعه افکار سوسیالیستی و سازماندهی قشر کوچک کارگران مزدی شهر و دهقانان فقیر، و تشکیل یک جمهوری شورایی زودگذر در استان گیلان در کنار دریای خزر (ژوئن ۱۹۲۰ تا اکتبر ۱۹۲۱) داشت. این حزب متحمل عقب‌گردهای جدی در اواخر دهه ۱۹۲۰ شد و نهایتاً توسط دیکتاتور رضاشاه منهدم شد.

البته تاریخ واقعی چپ ایران بعداً با احیا و توسعه جنبش اپوزیسیون در دوران بی ثبات ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ آغاز میشود. دو سازمان مهم در این مقطع ظهور کردند، حزب پرورشوری توده که در اکتبر ۱۹۴۱ تاسیس شد و جبهه ملی مصدق که در اکتبر ۱۹۴۹ تاسیس شد، و یک ائتلاف نه چندان محکم از گروهها و سیاستمداران لیبرال و سوسیال دموکرات تا پان‌ایرانیستها و مسلمانان محافظه‌کار را در بر میگرفت. در بین آنها، حزب توده و جبهه ملی

وسيله‌ای که از طریق آن کارگران میتوانستند "علیه سازمان اجتماعی کهن" نه بعنوان افراد بلکه "در ظرفیتشان بعنوان انسان" اعتراض کنند [۲]. یک قرن بعد، کمونیسم تقریباً همه چیز بود بجز این. کمونیسم به چهارچوبی ایدئولوژیک و سازمانی برای بیان نارضایتی طیف وسیعی از تمایلات فردی، ناسیونالیستی و محلی علیه جنبه‌هایی از "سازمان اجتماعی کهن" تغییر یافت.

ناسیونالیزه کردن مارکسیسم در اتحاد شوروی در سالهای آخر دهه بیست و سالهای آغازین دهه ۱۹۳۰ و متعاقب آن تئوریزه کردن ناسیونالیسم و رفرمیسم بعنوان محتوی مارکسیسم بود که این گسل تاریخی را ایجاد کرد. به رغم انزوای تئوریهایی مارکسیسم غربی، در هر حال، برای بستر اصلی کمونیسم و شاخه‌های اصلی آن، نتیجه‌هایی تجربه شوروی تحت حاکمیت استالین جدایی بین تئوری و عمل نبود، بلکه تغییر مسیر تئوری در خدمت عمل سیاسی غیرپرولتاری و در نتیجه مسخ و تخریب خود این تئوری بود. تغییر جهت اجتماعی و طبقاتی سوسیالیسم بعنوان یک تئوری و جنبش سیاسی، علاوه بر این در پراتیک سنتهایی تروتسکیسم، مائوئیسم، اروتونیسم، چپ نو، چپ آمریکا لاتین، و پوپولیسم جهان سومی و غیره که خود را در مخالفت رسمی با "کمونیسم" اتحاد شوروی شکل دادند، تحکیم گردید. در اروپای شرقی، "سوسیالیسم" بعنوان دکترینی برای ایجاد اقتصادهای سرمایه داری دولتی و اطمینان خاطر از اطاعت طبقه کارگر، بکار گرفته شد. در غرب، سوسیالیسم بعنوان پوشش ایدئولوژیک برای دموکراسی خواهی دانشجویان و میلیتانیس آنارشیستها، مباحثات فرهنگی و آنتیستی روشنفکری، رفرمهای فرهنگی و آموزشی طبقه متوسط، سیاستهای چپ پارلمنتاریست، رفع بحران به شیوه کینزی (اقتصاد کینز) و آشتی طبقاتی بکار گرفته شد. در "جهان سوم" که دستاوردهای اولیه صنعتی شدن اتحاد شوروی و سپس تمجیدهای مائوئیستی از ناسیونالیسم که بر زمینه ستم و استثمار عریان امپریالیسم، مردم را بخورد جذب میکرد، "سوسیالیسم" توسط بخشهای میلیتانت بورژوازی بومی و نیروهای طبقه خرده بورژوازی بعنوان چهارچوبی مفید برای تحرک ناسیونالیسم ضدامپریالیستی بکار گرفته شد. تاریخ کمونیسم و تاریخ مبارزه طبقه کارگر، نه فقط

ایرانی هنوز نوشته نشده است. موضوعات آن بسیار متنوع و پیچیده‌اند. اینجا من خود را به بحث چند مسأله خاص محدود میکنم. اول، صفات مشخصه ایدئولوژیک و اجتماعی چپ در آستانه انقلاب دوم، بحران چپ رادیکال و دست آخر ساختارهای ایدئولوژیک و سازمانی چپ ایران و بخصوص شکلگیری یک جریان کمونیسم کارگری انقلابی.

چپ رادیکال ایرانی: سوسیالیسم یا ناسیونالیسم؟

چپ ایران در دوران پس از جنگ جهانی دوم، از حزب توده سالهای دهه ۱۹۴۰ تا پوپولیستهای ۱۹۷۰ را باید در متن دو پروسه تاریخی بررسی کرد: اول، شکلگیری باصطلاح جنبش کمونیستی بین‌المللی، و دوم، تکامل تاریخی اپوزیسیون بورژوا-ناسیونالیستی ایران. چپ ایران از ۱۹۴۱ تا ۱۹۸۱ محصول مشترک این دو تاریخ بود، در هر مقطع، بر منطق مشترک درونی این دو پروسه یعنی تبدیل کردن سوسیالیسم بمثابه یک تئوری و سنت سیاسی به پرچم ناسیونال رفرمیسم، تأکید میگذاشت.

پری آندرسون در اثر خود ملاحظاتی بر مارکسیسم غربی، اشاره میکند که "جدایی ساختاری" تئوری مارکسیسم از "عمل سیاسی"، بتدریج طی سالهای ۱۹۳۰ متحقق شد و به خصالت مشخصه اصلی مارکسیسم غربی بعنوان یک سنت تبدیل شد. البته پری آندرسون، در بخش عمده اثرش، اساساً به محتوای طبقاتی واقعی تئوری و ماهیت طبقاتی عمل سیاسی‌ای که مادی اجتماعی تئوری کمونیسم را شکل میدهد، غیرانتقادی باقی میماند - نگرشی که علت شیفتگی او نسبت به رویدادهای مه تا ژوئن ۱۹۶۸ در پاریس و نظرش در این باره بعنوان یک نقطه عطف تاریخی را توضیح میدهد. در واقع گسیختگی بسیار ریشه دارتر و بنیادی‌تر از آنچه آندرسون اشاره میکند، در کمونیسم بین‌المللی تحلیلا و تاریخاً روی داده است - گسیختگی‌ای که کل کاراکتر اجتماعی و سیاسی کمونیسم و رشته‌های مختلف آن را تغییر داد. این گسیختگی بنیادی به معنی بیگانگی تئوری و عمل کمونیستی با طبقه کارگر، نه فقط بعنوان توده‌های استثمار شونده، بلکه بعنوان تجسم انسانی یک موقعیت اقتصادی عینی در اقتصاد سیاسی کاپیتالیسم است. برای مارکس و انگلس، کمونیسم "دکترین شرایط شرایی پراولتاریا" بود،

آرمانهای پابرجاتر سیاسی قرن بیستمی روشنفکران ایرانی یعنی بورژوا-دمکراسی، توسعه اقتصاد ملی و استقلال سیاسی را در خود داشتند. آنچه صفات مشخصه ایدئولوژیک و اجتماعی چپ رادیکال را در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شکل داد، سنتز جبهه ملی و حزب توده بود و نه میراث حزب کمونیست انقلابی ایران.

جبهه ملی یک ائتلاف خود اعلام کرده ناسیونالیستی بود، اما حزب توده برای نمایندگی چپ سوسیالیست در اپوزیسیون بکار گرفته شد. حزب توده رسماً یک جبهه غیر مارکسیستی ضد فاشیستی (پیرو خط جبهه توده‌ای که توسط کنگره هفتم کمینترن در پیش گرفته شد) بود. این حزب به هم نزدیک شدن دو جریان را نمایندگی میکرد، یکی جریان بومی و دیگری جریان بیرونی انترناسیونالیستی، ناسیونال رفرمیسم و پرو-سوویتسم. در آغاز، دو گرایش نه تنها با هم انطباق داشتند بلکه یکدیگر را تحکیم هم میکردند. برای روشنفکر طبقه متوسط ایران، اتحاد شوروی مدل بازسازی ملی و رفرفرم بود، یک سد ضدفاشیستی، دشمن فقر و ستم ملی، و نیرویی برای حفظ ایران در برابر طرحهای ستمگرانه امپریالیسم بریتانیا بود. البته با آشکار شدن سیاست اتحاد شوروی در مقابل ایران، دو گرایش شروع به دور شدن از یکدیگر کردند. و وفاداری راسخ رهبری حزب توده به اتحاد شوروی بطور فزاینده‌ای عناصر ملی درون حزب را نسبت به آن بیگانه میکرد. اولین ائتلاف آشکار و سازمان یافته حول خط ناسیونالیستی در ۱۹۴۸ رخ داد زمانی که تعدادی از کادرهای حزب و فعالینی که توسط خلیل ملکی هدایت میشدند حزب را بدلیل تابع کردن منافع ملی به اولویتهای سیاست خارجی اتحاد شوروی و نیروی ناسیونالیست بیرون حزب، ترک کردند. البته این بی‌تفاوتی حزب توده در حمایت بی‌شائبه و کامل از دولت ملی مصدق و بخصوص بی‌اعتنایی آن در دفاع از این دولت علیه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹) اوت ۱۹۵۳)، که گسست نهایی ناسیونالیسم ایرانی از حزب توده را ببار آورد.

چپ رادیکال از خلأ ناشی از عدم حمایت حزب توده از ناسیونالیسم و زوال جبهه ملی در ابتدای ۱۹۶۰ نشأت گرفت. چپ رادیکال دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قبل از هر چیزی محصول نقد ناسیونالیستی از شکست حزب توده و "خیانت" آن به "جنبش" بود. بعبارت دیگر

ایران را از قوانین حرکت سرمایه جهانی و قلمداد کردن سرمایه‌داری غیر وابسته و موزون بعنوان یک امر عادلانه و مترقی. اینجا اسطوره بورژوازی ملی نه بعنوان آنتی تز سیستم فئودالی- زمینداری (همدست اصلی امپریالیسم برای مانوئیستها) بلکه بورژوازی کمپرادور بعنوان تجسم بومی ستمگری امپریالیستی و استثمار "خلق ایران" ستایش گردید. مع‌هذا، ناسیونالیسم رادیکالیزه شده در جریانهای جدید، حاوی تعدادی تعابیر جدید و جهتگیری‌های عملی مهمی بود:

اول، انتقال از مفهوم ملت به مفهوم "خلق". خلق به مجموعه محدودتری اطلاق میشد، و شامل طبقات و اقشار معینی از "ملت ایران" بود. این انتقال برسمیت شناسی آشکارتر تقسیم اجتماعی درون جامعه ایران بود. ناسیونالیسم دیگر فقط درگیر مبارزه ضداستعماری نبود، بلکه مبارزه‌ای علیه "ضد خلق" بود یعنی طبقات و اقشار بومی‌ای که سلطه امپریالیسم را نمایندگی و تحکیم میکردند. مبارزه ضدامپریالیستی مردم نیروی محرکه جامعه و اساس ناسیونالیسم "واقعی"، و رادیکال تعریف میشد.

دوم، درک چپ از دمکراسی هم به همین ترتیب تغییر کرد. سازمانهای سنتی تعبیری لیبرال از دمکراسی داشتند. آنها مدافع حقوق فردی و مدنی بورژوا-دمکراتیک و تأسیس یک رژیم قانون اساسی بودند. از طرف دیگر، چپ رادیکال دمکراسی را بعنوان حاکمیت توده‌ای طبقات خلقی تعریف کرده بود. شکل واقعی این رژیم توده‌ای، قانون اساسی و حقوق شهروندی تحت چنین رژیمی ثانوی بودند و به ندرت تعریف شده بودند. در ایدئولوژی چپ، ضدامپریالیسم بر بورژوا-دمکراسی غلبه یافت.

سوم، مسأله قدرت سیاسی ناگزیر به میان آمد. "تضاد بین خلق و امپریالیسم" فقط میتوانست با سرنگونی سلطنت، "رژیم دست نشانده" امپریالیسم حل بشود. یک ضدیت آشتی ناپذیر با سلطنت و یک دفاع پُر حرارت از روشهای خشن و انقلابی علیه دولت، کل آن چیزی بود که در تحلیل نهایی، بیکره چپ رادیکال ضدامپریالیستی را تشکیل میداد. این جدایی آشکار از روشهای احزاب سنتی و راه‌های اساساً پارلمانتاریستی و قانونگرایانه بود [۵].

چهارم، در قلمرو اقتصادی، چپ رادیکال مدافع نقش مستقیم و فعال دولت در دولتی کردن وسیع سرمایه‌های "مستقل" بود، در حالی که ناسیونالیسم سنتی از هدف ایجاد و

"گسست تاریخی" چپ رادیکال از "سازمانهای سنتی" در اصل چیزی نبود جز احیاء مجدد خود آن سنت، جز اثبات مجدد برتری ناسیونالیسم بعنوان تم محوری سوسیالیسم ایرانی. اما این صرفاً از طریق رادیکالیزه شدن خود ناسیونالیسم و چرخش متناظر با آن در پایگاه اجتماعی و طبقاتیش متحقق شد.

این شبه سوسیالیسم رادیکال ناسیونالیستی جریانهای مختلف و سازمانهای گوناگونی ایجاد کرد، از مائوئیسم و چریکهای شهری اواخر دهه ۶۰ و اوائل ۷۰ تا گروههای "سیاسی-تشیکیلاتی" [۳] ۱۹۷۸-۱۹۸۱ معروف به خط سه. مائوئیستها با افراط ناسیونالیستی ذاتی مائوئیسم و روایت چینی از کمونیسم، قادر شدند نقد ناسیونالیستی و کل تاریخ بورژوا- ناسیونالیسم در ایران را در سیستم فکری و تاریخ خود وارد کنند. آنها این ناسیونالیسم را تکمیل و تقدیس کرده و اساس "سوسیالیسم" خود قرار دادند. تئوری "سوسیال امپریالیسم" روس، تئوریزه کردن بی‌اعتمادی جبهه ملی به اتحاد شوروی بود. کارآکتریزه کردن اقتصاد ایران بعنوان "نیمه فئودال، نیمه مستعمره" گر چه یک تقلید نازل از چین بود، در خدمت تمجید و تقدیس باصطلاح "بورژوازی ملی" بعنوان بخشی از "ائتلاف انقلابی خلق"، و مبارزه برای توسعه سرمایه‌داری مستقل تحت یک رژیم ملی بعنوان مرحله‌ای در رسیدن به سوسیالیسم قرار داشت. فدائیان [۴] کم و بیش نتایج مشابهی را از یک مسیر تئوریک دیگر کسب کردند. آنها از اتحاد شوروی البته نه به شدت مائوئیستها، فاصله گرفتند. شدت و حدت محکوم کردن اتحاد شوروی از سوی بنیانگزاران این جنبش متفاوت بود، از احمدزاده و پویان که هر نوع وجود روابط سوسیالیستی تولید را در اتحاد شوروی مورد سؤال قرار میدادند و حزب کمونیست شوروی پس از استالین را رویزیونیست میخواندند تا جزئی که از این لحاظ کمتر انتقاد داشت. البته در محکوم کردن حزب توده بعنوان خائن به منافع ملی و دولت جبهه ملی مصدق که سبب این آرمان ملی بود، متفق‌القول بودند. بعلاوه، چریکها و برخی گروههای مائوئیست، مفهوم "سرمایه‌داری مستقل" را از بحث توسعه آمریکا لایتین عاریه گرفته و با همان روحیه‌ای که اکثریت مائوئیستها بحث "نیمه فئودال نیمه مستعمره" را بکار بردند، بکار گرفتند، این یعنی خارج کردن سرمایه‌داری

توسعه بازار محلی سرمایه همراه با درجه معتدلی از توزیع مجدد درآمدها فراتر نمیرفت. در هر دو حالت هدف اصلی صنعتی کردن و خودکفائی اقتصادی بود. اما برای چپ خام و اتوپیست، خودکفایی به یک اصل ایدئولوژیک تبدیل شد و شاخص ضدیت با امپریالیسم و حتی سوسیالیسم بود.

و بالاخره، چپ رادیکال در تئوری خود رو به طبقه کارگر آورد و آن را مفتخر به نقش نیروی رهبری در مبارزه علیه امپریالیسم و وابستگی کرد. مع‌هذا، چپ سنتی مداوما در فرمولاسیونهای تئوریک گوناگون تأکید میکرد که خواستهای طبقاتی و سوسیالیستی باید تابع انقلاب خلقی باشند.

تأثیر صف‌بندیهای جدید در کمونیسم بین‌المللی بر موقعیت چپ رادیکال در ایران در این دوره بسیار آشکار است. قویترین تأثیرات از تجربه چین و مائوئیسم بود، گرچه نفوذ جنبشهای ناسیونالیست و توده‌ای در آمریکای لاتین، ویتنام و حتی الجزایر هم نباید دستکم گرفته شود. ساده کردن‌های متافیزیکی مائو از مارکسیسم و بویژه دو اثر "فلسفی" او "درباره تضاد" و "درباره عمل" کل دستگاه تئوریک چپ رادیکال را شکل داد. آنها دیدگاه مکانیکی از تحول تاریخی را که قبلا از "تاریخ مختصر" استالین به ارث برده بودند تکمیل کردند. مائوئیسم روایتی از مارکسیسم را عرضه میکرد، یک متدولوژی و یک سری از مقولات و فرمولاسیونهایی که به راحتی میتوانست توسط ناسیونالیستهای رادیکال یک کشور عقب‌مانده و از نظر سیاسی زیر سرکوب بکار گرفته شود. در یک سطح عملی‌تر، گسست چین از اتحاد شوروی بر مبنای یک تفسیر ظاهرا رادیکالتر از مارکسیسم، به چپ رادیکال کمک کرد که خود را از تجربه حزب توده جدا کند. ناسیونالیسم ذاتی و ملیت‌انسی جدلی و بیانی آن نسل جدید فعالینی را که از شکست احزاب سنتی و رژیمهای سرکوبگر به تنگ آمده بودند، بکار گرفته شود.

اینجا هم چرخشهای ایدئولوژیک و تئوریک در سطح بین‌المللی چهارچوبی مضمونی برای یک تغییر اساسا محلی را فراهم کرد. شکست سیاسی در ۱۹۵۳ (کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - مترجم) یک عقبگرد جدی بود. اما این اصلاحات ارضی دهه ۱۹۶۰ (سالهای ۱۳۴۰) بود که سرنوشت اپوزیسیون لیبرال و ناسیونالیست سنتی را تعیین کرد. از نظر سیاسی، اصلاحات ارضی، اپوزیسیون

و پیروی از یک بلوک بین‌المللی که امثال شاه را بعنوان سمبل موضع "جهان سوم" علیه "برقدرتها" ستایش میکرد، از جانب بدنه اصلی چپ طرد شدند. بعلاوه، تئوریهای دهقانی و موضع ضدفئودالی آنها با خصلت آشکارا شهری انقلاب، اعتبار خود را از دست داد. پوپولیستهای رادیکال خط سه، به سهم خود، با مشکلات ناشی از گسست خود از دو خط دیگر دست و پنجه نرم میکردند. آنها فاقد یک هویت تئوریک اثباتی بودند. رجوع آنها به استالین و "اصول" او برای تحقق ثبات ایدئولوژیک در مقابله با برآمد تئوریک و روشنفکری تیز چپ در دوران انقلاب کاری از پیش نژد.

به هر رو انقلاب بنیادهای ناسیونال-رفرمیسم میلیتانت را لرزاند. در حدود کمتر از سه سال، از زمستان ۱۹۷۹ تا تابستان ۱۹۸۱، سیستم مضمونی چپ فرو پاشیده بود و با خود عمارت سازمانی آن را هم پائین کشید. هیچ جنبه‌ای از ایدئولوژی چپ ناسیونالیست و تئوری سیاسی ضدامپریالیستی آن قسیر در نرفت. خصلت‌بندی روابط تولیدی بمثابه "سرمایه وابسته"، "ایده بورژوازی ملی مترقی" و "خرده بورژوازی مترقی"، تئوری انقلاب مرحله‌ای، با انقلاب دمکراتیک و حل روابط ماقبل سرمایه‌داری که به ادعای آنها بر کشاورزی ایران غلبه داشت، کلیشه قدیمی طبقه‌بندی ائتلاف طبقات خلقی و غیره، همگی بسرعت کنار گذاشته و بدون اثر دفن شدند.

حتی مراجعی چون استالین و مائو هم نجاتی نداشتند. در ۱۹۸۱، اعتقادات و مفاهیم ۱۹۷۸ مانند خرافات یک عصر باستانی و فراموش شده بنظر میآمدند.

از لحاظ تاکتیکی، چپ رادیکال بر سر دو موضوع محوری و مرتبط با هم گیر کرد: اول، برخوردش به جمهوری اسلامی و جناحهای لیبرال و پان-اسلامیستی آن، و دوم، جنگ ایران و عراق. مائوئیسم رسمی و حزب توده در تاکتیک‌هایشان انسجام بسیار بیشتری از چپ رادیکال نشان میدادند. مائوئیستها بسرعت در لیبرالها، تجسم "بورژوازی ملی" محبوب خود را یافتند و نهایتا جزو "دفتر هماهنگی رئیس جمهور"، که لفافه‌ای برای ائتلاف غیررسمی سیاستمداران و گروههای متحد با بنی صدر برای دفع حزب جمهوری اسلامی بود، شدند. حزب توده رژیم خمینی را اساسا در خدمت موضع عوامفربانه ضدآمریکایی خود حمایت کرد و پیرو سرسخت "خط امام" باقی ماند. حزب توده تا

ناسیونالیست متعارف را خلع سلاح و پایان کار جبهه ملی به عنوان یک نیروی فعال سیاسی را اعلام کرد. بعلاوه، این رفرمها کمک کرد تا استبداد تحکیم شود و به آن خصلت دولت پلیسی مدرن داده شود. از نظر اقتصادی، این رفرمها کلیه اشکال ماقبل سرمایه‌دارانه تولید را منحل و یک ارتش وسیع از کارگران مزدی ایجاد کرد. این پیروزی کاپیتالیسم و ادغام کلیه بخشهای سرمایه در یک بازار واحد را تأمین کرد و آخرین ظواهر تقسیم اقتصاد به "ملی" و "وابسته" را از بین برد. یک پروسه شتابان انباشت آغاز شد که بورژوازی و روشنفکران آن را تماما جذب کرد. بورژوازی امر لیبرالیسم و رفرم را تا زمانی که بعدها خطر انقلاب بطور جدی آن را تهدید کرد، به خرده بورژوازی ناراضی سپرد. چپ میلیتانت نماینده این چرخش در مرکز جاذبه ناسیونال-رفرمیسم از بورژوازی به خرده بورژوازی بود. محتوای سیاسی و اهداف اجتماعی این مبارزه برای رفرم اجتماعی، لیبرالیزاسیون سیاسی و ناسیونالیسم ضدامپریالیستی، بدون تغییر ماند. بهترین توصیف برای چپ رادیکال دهه‌های ۶۰ و ۷۰، ناسیونال-رفرمیسم، ناسیونالیسم و رفرمیسم میلیتانت است که با ظرفیتهای سیاسی و افق خرده بورژوازی تطبیق داده شده است.

انقلاب و بحران چپ

انقلاب با خود یک گسترش سریع و یک بحران عمق‌یابنده سیاسی-اجتماعی برای چپ رادیکال به همراه آورد. همه جریانها در موقعیت بی‌ثباتی ایدئولوژیک و سردرگمی سیاسی وارد انقلاب شدند. سنت چریکی حتی توسط کادرهای برجسته خود در زندان تحت حمله قرار داشت. شکستهای عملی در ایران، توهم زدایی نسبت به نمونه شکست خورده چریکی در آمریکای لاتین، و درجه‌ای از برسمیت شناختن عدم انطباق مارکسیسم با درک اولیه مشی چریکی، بطور قطع در ظهور این جریان انتقادی نقش داشت. البته نیروی عمده برای تغییر دیدگاه چریکی از جنبش توده‌ای سیاسی بیرون درهای زندان بود، جنبشی که بنیادهای نخبه‌گرایی چریکی و خط‌مشی‌های توطئه‌گری چریکی را رد کرد. مائوئیستها دیگر بمثابه یک جریان تئوریک اعتبار خود را از دست داده و عملا به دلیل موضعگیری راست‌روانه زُمخت خود

آن حد با جناح مسلط حزب جمهوری اسلامی کنار آمد که از رژیم ترور و شکنجه و اعدامهای دسته جمعی پس از سی خرداد ۶۰ حمایت کرد. اما جمهوری اسلامی برای سازمانهای چپ رادیکال، یک معضل حل نشدنی و بدون جواب بود. مشکل از خصلتی ناشی میشد که چپ رادیکال به اپوزیسیون اسلامی ماقبل انقلاب بعنوان جنبش سیاسی خرده بورژوازی سنتی منتسب میکرد، قشری که در چهار چوب فکری چپ ضد امپریالیست بخشی از "انتلاف انقلابی خلق" بود. این فرمولاسیون در خود، کاملا مکانیکی و غیرمارکسیستی بود. البته زمانی که این خصلت به دولت بورژوایی پس از انقلاب منتسب شد، یک فاجعه تئوریک و سیاسی بیار آورد. بخش عمده سازمانهای چپ رادیکال یعنی فدایی، پیکار [۶]، رزمندگان [۷]، در چرخش از یک فرمولاسیون به فرمولاسیون دیگر برای حل تضادی که بین ارزیابی تئوریک آنها و پراتیک ارتجاعی ضدکمونیستی جمهوری اسلامی وجود داشت، نوسان میکردند. رویدادهایی مانند اشغال سفارت آمریکا و بروز جنگ ایران و عراق به این سردرگمی افزود.

جنگ، احساسات چپ ناسیونالیست را برانگیخت. بطور کلی، آنهایی که توهمات قوی به خصلت "ضد امپریالیسم" رژیم داشتند، موضع ناسیونالیستی و دفاع طلبانه در پیش گرفتند. این موضع ابتدا توسط سازمانهایی که به اتحاد شوروی سمپاتی داشتند اتخاذ شد. سازمانهایی که برخورد رادیکالتری به رژیم میکردند عموماً جنگ را بعنوان یک جنگ ارتجاعی درون سرمایه‌داری محکوم کردند. پیکار و تعدادی از سازمانهای کوچکتر نزدیک به آن شعار "تبدیل جنگ به جنگ داخلی" را مطرح کردند. این موضع قطعاً قاطعیت پیکار بر حفظ موضع رادیکال خود در مقابله با یک چرخش به راست را نشان میداد. اما این شعار یک امتیاز دوگانه داشت. اول، راه میانبری برای حل مشکل موضعگیری نسبت به رژیم بود، فراخوان به "جنگ داخلی" معادل فراخوان به سرنگونی رژیم اسلامی بود - شعاری که پیکار نمیتوانست از تحلیل خود نسبت به خود رژیم اتخاذ کند - ولی اکنون میشد تاکتیک رادیکال را بدون رادیکالیزاسیون تئوریک اتخاذ کرد. دوم، این موضعگیری با تشبیه ساده این جنگ با جنگ

جهانی اول و برخورد لنین و بلشویکها به آن، بسیار قابل دفاعتر بود. این موضع اوجگیری بحران ایدئولوژیک در این خط را به تعویق انداخت.

بحران سازمانی به شکل انشعابات پیوسته و گروهبازی در میان کلیه جریانهای عمده صورت گرفت و منجر به تجزیه تقریباً کامل سازمانی آنها شد. انشعاب اول در سنت فدائی بر سر مشی چریکی شهری رخ داد. بزودی پس از قیام ۵۷، بخش کوچکی که با اشرف دهقانی [۸] بود، بر مبنای گسست سازمان از "مبارزه مسلحانه" انشعاب کرد و رفت تا انشعابهای دیگر به گروههای کوچک بی نفوذ در درون آن رخ بدهد. انشعاب دوم بر سر چگونگی برخورد به رژیم و کشش روزافزون سازمان به حزب توده بود. اقلیتی قابل توجه، که بعدها به "شاخه چپ اکثریت" ملحق شد، در ژوئن ۱۹۸۰ (تیر ۱۳۵۹) پس از اینکه سردبیری ارگان مرکزی، نشریه کار شماره ۵۹، آشکارا و علناً به راست چرخید، انشعاب کرد. "اکثریت" بزودی موضع حزب توده را یکجا اتخاذ کرد و دچار انشعابهای دیگری پس از سال ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) شد و عملاً به چند گروه کوچک، که بعضاً فقط تعداد معدودی بودند و هر یک هم مدعی میراثداری فدایی بودند و تماماً به دعوای سیکتی خود مشغول گردیدند، تقسیم شد.

رزمندگان هم تا آن زمان دچار تنشهای ایدئولوژیک و سیاسی درونی بود، زمانی که رهبری آن در سال ۱۳۵۹ در ارگان مرکزی رزمندگان شماره ۳۵ موضعی آشکارا در دفاع از جنگ و در ضدیت با برخورد رادیکال صفوف خود گرفت، به بحران عمیقی فرو رفت. رهبری و کادرهای طرفدار جنگ شش هفته بعد، آن مواضع را پس گرفتند اما سازمان قادر به جلوگیری از تجزیه و انشعاب نشد. بحران پیکار با انتشار پیکار ۱۱۰ در ژوئیه ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) به اوج رسید. سردبیری آن که درگیر کشمکشهای درونی جمهوری اسلامی بین بنی صدر و جناح جمهوری اسلامی بود، موضعی طرفدار جناح لیبرال گرفت. مقاله سرعت پس گرفته شد، اما سازمان دیگر چند پارچه شده بود. کلیه تلاشهایی که برای بازسازی سازمانی و یا انشعاب به فراکسیونهای شکل گرفته در درون آن انجام شد، در غیاب فراکسیونها یا محافلی که دارای انسجام و سر و سامانی تئوریک و مرجعیت سازمانی باشند، به شکست انجامید. سازمانهای چپ رادیکال دیگر نیز کم و بیش

دچار همین سرنوشت شدند. وحدت انقلابی که اتحاد وسیعی از سازمانهای خط سه بود و تحت تاثیر مائونیسم و در راست پیکار قرار داشت، بدون اینکه واقعا کارش را شروع کند، فلج شد و صفی از نیروهای سردرگم و روحیه باخته را بجا گذاشت.

بحران و تجزیه سازمانهای عمده چپ رادیکال آنطور که ادعا میشود، نتیجه سرکوب وسیع در سی خرداد ۱۳۶۰ و پس از آن نبود. همچنین این بحران و تجزیه، حاصل اشتباهات تاکتیکی چپ و یا عدم اتحاد آنها یا باصطلاح غفلت آنها در نفهمیدن ارزش "دمکراسی" نبود [۹]. [این تجزیه در تغییر و تحولات اقتصاد سیاسی طی دو دهه اخیر ایران ریشه داشت. اگر چپ رادیکال، علیرغم کثرت خود و قوی بودن از نظر تعداد و میلیتانتی سیاسی، بعنوان یک نیروی حاشیهای در سیاست ایران در طی انقلاب ظاهر شد، به این دلیل بود که این چپ "سوسیالیسم" و روشهای عملی طبقات حاشیهای را نمایندگی میکرد. بحران سوسیالیسم خرده بورژوایی و ناسیونال-رفرمیسم میلیتانت که ماهیت اجتماعی چپ رادیکال را تشکیل میداد در واقع مدتها بود که دورانش سپری شده بود. تحکیم کاپیتالیسم پس از اصلاحات ارضی، پروسه شتابان انباشت سرمایه با افزایش قیمت نفت در سالهای دهه هفتاد و عروج طبقه کارگر شهری در ابعاد وسیع، دیگر هر نوع سوسیالیسم غیرپرولتری را به یک اتوپی عقیم تبدیل کرده بود. استبداد پهلوی با سرکوب آگاهانه هر نوع اختلاط سیاسی، مانع آشکار شدن تناقضات درونی چپ رادیکال گردید. با بحران سیاسی ۱۹۷۷ و انقلاب ۷۸-۷۹ سیاست بالاخره به اقتصاد رسید. تناقضات خفته بیدار شدند و حل خود را در بحران چپ رادیکال و تجزیه آن در رویارویی با رادیکالیزه شدن تئوریک و جهتگیری اجتماعی متمایز کمونیسم ایران یافتند. سرکوب سی خرداد شصت و پس از آن، این پروسه را گند کرد و مانع شد که کاملاً به فرجام برسد. مع هذا تا ۱۳۶۰ سیمای ایدئولوژیک و ترکیب سازمانی چپ رادیکال کاملاً تغییر کرده بود.

یک قُطب بندی جدید

بحران چپ رادیکال بنا بر این به هیچ وجه یک تغییر رو به عقب نبود. برعکس نشانه تغییر و تحولی مهم و یک نقطه عطف تاریخی عمده

حزب کمونیست ایران و چشم انداز کمونیسم کارگری

انقلاب دو تحول مهم بیار آورد: اول، یک نقد بالنده از پایه‌های ایدئولوژیک و تئوریک چپ خرده بورژوازی رادیکال از موضعی مارکسیستی، و دوم، رشد و خیزش فوق‌العاده جنبش طبقه کارگر. این دو عنصر با هم شرایط را برای ظهور جریان سازمانی مارکسیسم انقلابی متمایز از چپ رادیکال موجود فراهم کردند. انقلاب ۹-۱۹۷۸ عمده‌ترین حرکت سیاسی برخاسته از تناقضات سرمایه‌داری ایران بود. این انقلاب اولین فرصت تاریخی واقعی را برای طبقه کارگر فراهم کرد تا در عرصه تولید اجتماعی کسب کرده بود، بدست آورد. جنبش طبقه کارگر نقش حیاتی در سرنگونی سلطنت داشت. اعتصابات کارگری بویژه در صنایع کلیدی مانند نفت و کارخانه‌ها، اسکلت اصلی مبارزه توده‌ای را تشکیل میداد، دولت‌های نظامی یکی پس از دیگری را فلج کرد و به مبارزه مردم روحیه و جسارت بخشید. اعتراضات کارگری پس از انقلاب نیز ادامه یافت و یکی از موضوعات محوری رودروئی‌های سیاسی در جامعه باقی ماند.

اینجا باید به وجوه معینی از جنبش طبقه کارگر ایران اشاره کرد. اول، به دلیل سرکوب شدید در دو دهه گذشته و ورود دهقانان فقیر به صفوف کارگران، سنت مبارزه سازمانیافته در درون طبقه کارگر ایران بشدت ضعیف است. در غیاب سازمانهای توده‌ای، مبارزه روزمره توسط شبکه‌ای از محافل متشکل از رهبران عملی محلی و آژیتاتورهای کارگری سازماندهی و رهبری میشد. دوم، تا قبل از انقلاب، جنبش طبقه به ندرت از تغییر و تحولات درون چپ رادیکال تأثیر میگرفت. طبقه کارگر از سنت سوسیالیستی با پایه دانشجویی و روشنفکری که مبارزه طبقاتی را تابع "مبارزه برای خلق" کرده بود و چیزی بعنوان خط مشی و راهنمای روشهای عملی چندان برای ارائه به طبقه کارگر نداشت، جدا ماند. سوم، به همان دلایل، طبقه کارگر تحت تأثیر احزاب رویزیونیست و رفرمیست که بتوانند میلیتانی آنها را محدود کنند نبود. آنها در کل، سیاسی‌تر از طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری متروپل بودند، بیشتر از آنها به

بود. از بحران چپ سنتی رادیکال یک قطب‌بندی جدید بر اساس جریانهایی که خصلتهای پایدار تئوریک و اجتماعی داشتند، ظهور کرد.

۱- یک قطب جدید پرو-شوروی ظهور کرده است. این قطب میکوشد جای حزب توده را در ارتباط با اتحاد شوروی بگیرد، به مسالمت با ناسیونالیسم برسد و بدنیاالافتضاحات سیاسی حزب توده و فدایی اکثریت در حمایت از جمهوری اسلامی برای خط پرو-شوروی نوعی پرستیژ و آبروی سیاسی بخرد. معروفترین اما نه با ثبات‌ترین نماینده این خط، راه کارگر است، که طی انقلاب بعنوان گروه فشار تئوریک و سیاسی بر جریان فدایی تشکیل شد. علاوه بر این، این جریان شامل گسستی است که با رهبر اکثریت، علی کشتگر، تداعی میشود، و همچنین "حزب دمکراتیک مردم ایران"، که اخیراً از حزب توده انشعاب کرد. هر دو این سازمانها انشعاب کردند تا مواضع بیشتر ناسیونالیستی‌ای اتخاذ کنند. کلیه سازمانهایی که به این جریان تعلق دارند اتحاد شوروی را

"سرزمین پدری سوسیالیسم" میدانند و علی‌العموم از سیاست خارجی آن، مگر در مواردی که مربوط به منافع "سرزمین پدری خودشان" باشد، حمایت میکنند. اینجا اینها میخواهند مستقل بمانند. این تمایز بنیادی آنها با سنت توده‌ای و تنها امید آنها برای جذب ناسیونالیسم ایرانی است. تا به حال، گذشته لک‌هزار گروه کشتگر و حزب دمکراتیک مردم ایران مانع هر نوع وحدت مشخصی در این خط شده است. البته این قطب مهمی است به این دلیل که میتواند به هسته اصلی نسل دیگری از مدافعین ناسیونال رفرمیسم دولتی تبدیل شود، شاید این بار با خصلتی بیشتر کارگری. تحولات اخیر در اتحاد شوروی قطعاً عواقب تعیین‌کننده‌ای برای این جریان خواهد داشت.

۲- یک "چپ نو ایرانی" روشنفکری در میان ایرانیان تبعیدی‌ای ظهور کرده است که با درجه‌ای تأخیر، جدلها و یلمیکهای درون مارکسیسم غربی و چپ نو را دوباره کشف کرده‌اند[۱۰]. نفوذ مارکسیسم غربی به طرز گنگی توسط جریان وحدت کمونیستی در جریان انقلاب نمایندگی میشد، اما نفوذی حاشیه‌ای در بین سازمانهای چپ رادیکال داشت. وحدت کمونیستی از رادیکالیزه شدن جوانترین نسل فعالین جبهه ملی نشأت گرفت. این سازمان در ۱۹۷۰ تشکیل شد و اساساً در

میان دانشجویان ایرانی در خارج فعال بود. قیل از انقلاب در تماس با سازمانهای چریکی داخل ایران بود و آنها را حمایت میکرد و میکوشید با فدایی وحدت کند. آنها در سال ۱۹۷۶ در مخالفت با مائوئیسم و استالینیسم آشکارتر فدائی از آنها فاصله گرفتند. در دوران انقلاب و پس از آن، وحدت کمونیستی یک موضع پایدار لیبرال چپ داشت، علیه "سکتاریسم" چپ، دیدگاه جهان‌سومی چپ و عدم تمایل آن به وحدت با مجاهدین و جناح چپ بورژوازی لیبرال ایران برای مقابله با قشر روحانیون و آخوندها جدل میکرد. وحدت کمونیستی در حالی که خود را در اصول به سوسیالیسم متعهد میدانست، در عمل و در چند بیانییه برنامه‌ای خود از مبارزه برای خواسته‌های فوری و محدود سیاسی فراتر نرفت. وحدت کمونیستی بخصوص خود را با مبارزه طبقه کارگر و مسائل مربوط به آن درگیر نمیکرد، خط مشی گسترش تشکیلاتی نداشت و یک گروه تئوریک و پروپاگانديست با درجه‌ای از نفوذ در میان روشنفکران چپ باقی ماند.

"چپ نو" ایرانی، در عین اینکه تحت تأثیر وحدت کمونیستی بود، خصلتهای متفاوتی از خود نشان میداد. در تئوری بیشتر سوپرتکتیو و ذهنی است، دیدگاه بدبینانه‌ای دارد، و شدیداً مخالف فعالیت عملی کمونیستی است. این جریان، گسست روشنفکران ایرانی که تاکنون خودبخودی به مارکسیسم گرایش داشته‌اند با کمونیسم میلیتانت را نشان میدهد. چپ نو ایران ریشه در شکست چپ رادیکال سنتی در ایران دارد و مخاطبین اصلی آن فعالین نامید و عقیم چپ سنتی سابق هستند. این جریان در حال حاضر اهمیت سیاسی ندارد. اما زمینه ایجاد هسته‌ای از کادرهای سوسیال دمکراسی راست را فراهم میکند.

۳- یک کمونیسم رادیکال و میلیتانت شکل گرفته است که خصلت‌نمای آن استقلال ایدئولوژیک و سیاسی آن از قطبهای موجود کمونیسم بین‌المللی، جهت‌گیری بسوی مارکسیسم کلاسیک و سنتهای لنینی و تأکید قوی آن بر کار سیاسی و تشکیلاتی در میان طبقه کارگر است. از نظر سازمانی، این جریان با حزب کمونیست ایران نمایندگی میشود. اما طیفی از محافل کارگری میلیتانت و شبکه‌های غیر رسمی آنها را هم شامل میشود. شکل‌گیری این جریان محصول بسیار مهم و مثبت تکامل چپ رادیکال ایرانی در دهه گذشته است.

مسئله دولت و قدرت سیاسی اهمیت میدادند و بیشتر خواهان اتخاذ اشکال رادیکال مبارزه بودند. در دوران انقلاب محیط مناسبی برای اشاعه ایده‌های کمونیستی و سازمانیابی کمونیستی در بین طبقه کارگر بوجود آمد. بسیاری از رهبران عملی جنبش کارگری کمونیست شدند و حتی فعالیت سازمانی کمونیستی کردند. البته در کل آنها فاصله خود را از سازمانهای چپ رادیکال نگه داشتند. بسیاری از کارگران از این سازمانها بعنوان رادیکالترین بخش اپوزیسیون حمایت کردند، همچنانکه کارگران به ناگزیر و در غیاب احزاب واقعی کارگری این کار را میکنند. اما کارگران در مقیاسی وسیع به آنها نپیوستند. علیرغم رشد یک سنت قوی کمونیستی در درون طبقه کارگر که بخش قابل ملاحظه‌ای از رهبران عملی طبقه را در بر میگرفت، چپ رادیکال تحت غلبه سیاستهای دانشجویی باقی ماند و کارآکنتر روشفکری خود را حفظ کرد. این شکاف بر سازمانهای چپ رادیکال فشار دائمی می‌آورد و فاکتور عمده‌ای در تجزیه نهایی آنها بود. یک تغییر و تحول موازی در سطح ایدئولوژیک و سازمانی قابل مشاهده بود. مارکسیسم اصولی و انقلابی در دوران انقلاب به سرعت رشد کرد، بنیادهای ایدئولوژیک سوسیالیسم خرده بورژوازی چپ ایران را مورد تردید و انتقاد قرار داد. این پروسه بر کلیه سازمانهای چپ رادیکال بخصوص سازمانهای خط سه تأثیر گذاشت. این رادیکالیسم را با بازگشت به کلاسیکهای مارکسیستی و آثار لنین، تأکید بر تقدم مبارزه طبقاتی، جهتگیری بسوی کار در میان طبقه کارگر و دفاع از تاکتیکهای رادیکال میشد بازشناخت. آشکارترین و سرسخت‌ترین مدافع این گسست با چپ پوپولیست، اتحاد مبارزان کمونیست بود. اتحاد مبارزان کمونیست که در دسامبر ۱۹۷۸ شکل گرفت و ابتدا سه‌هنگام خوانده میشد، کمپین تنوریک قدرتمندی علیه تنوریها و مفاهیم ناسیونالیستی و پوپولیستی چپ رادیکال آغاز کرد. "بورژوازی ملی" را اسطوره خواند و توسعه سرمایه‌داری "مستقل" و "ملی" را یک اتوپی ارتجاعی نامید. اتحاد مبارزان کمونیست مفهوم انقلاب دمکراتیک برای حل مسأله ارضی و توسعه نیروهای تولیدی را رد کرد، و وظیفه انقلاب جاری را ایجاد شرایط سیاسی و اجتماعی لازم برای تحرک سوسیالیستی طبقه کارگر و یک حرکت بی‌وقفه بسوی انقلاب سوسیالیستی میدانست. اتحاد مبارزان نقد چپ رادیکال از امپریالیسم را ناسیونالیستی و ضد سرمایه انحصاری دانست و رد کرد و کوشید نقدی مبتنی بر مفهوم استعمار طبقاتی ارائه دهد. اتحاد مبارزان بر اساس تحلیل خود از خصائل دولت بورژوازی در دورانهای بحران انقلابی، جمهوری اسلامی و دو جناح درونی آن را بورژوازی و ضدانقلابی خواند. بعلاوه اتحاد مبارزان کمونیست تشکیل یک حزب لنینیست را یک وظیفه میرم میدانست و پلمیک تنوریک خود علیه پوپولیسم را وسیله‌ای برای دستیابی به یک مبنای محکم برنامه‌ای برای چنین حزبی میدانست. در ماه مارس ۱۹۸۱، اتحاد مبارزان برنامه خود را منتشر کرد که در آن بر تعهد خود به انقلاب کمونیستی تأکید کرده و وظایف میرم جنبش کمونیستی را جمع‌بندی کرده بود. این برنامه که بعداً مبنای برنامه حزب کمونیست ایران شد، همچنین شامل مطالبات دمکراتیک و اقتصادی بلاواسطه بود. ایده‌های اتحاد مبارزان کمونیست تأثیر عمیقی بر چپ رادیکال بخصوص فعالین خط سه داشت. بسیاری مستقیماً به آن پیوستند، اما نفوذ واقعی آن بسیار فراتر بود. در حالیکه اتحاد مبارزان "چپ" و "تروتسکیست" قلمداد میشد، ترمینولوژی و تحلیل‌های آن بطور روزافزونی توسط سازمانهای عمده چپ در جستجویشان برای انسجام تنوریک و در دوران چرخش تاکتیکی آنها به چپ، وام گرفته میشد و بکار میرفت. فراکسیونها و جریان‌های قویاً طرفدار اتحاد مبارزان کمونیست در کلیه سازمانهای عمده خط سه، رزمندگان، پیکار، وحدت انقلابی ظهور کرد. همه اینها بعداً به اتحاد مبارزان و سپس به حزب کمونیست پیوستند. اما نفوذ مهم اتحاد مبارزان در چپ رادیکال از جای دیگری سر برآورد. در ماه مارس ۱۹۸۱، دومین کنگره کومه‌له، یک سازمان کمونیستی با حمایت توده‌ای در کردستان و یک رکن مهم مقاومت مسلحانه علیه جمهوری اسلامی، مواضعی شبیه مواضع اتحاد مبارزان اتخاذ کرد و اتحاد مبارزان را علناً پیش‌تاز کمپین ضدپوپولیستی خواند. کومه‌له در سال ۱۹۶۹ بعنوان یک شبکه زیر زمینی فعالین با آرمانهای مانوئیستی با تعهد محکمی به کار سیاسی در میان مردم تشکیل شد. در ۱۹۷۴، ساواک تعداد زیادی از اعضای رهبری آن را دستگیر کرد اما سازمان نابود نشد. با وقوع انقلاب و آزادی رهبران، کومه‌له به سرعت خود در رأس جنبش توده‌ای در کردستان قرار داد. در اوت ۱۹۷۹ فقط شش ماه بعد از سقوط سلطنت، رژیم اسلامی تعرض نظامی خود به مردم کردستان را آغاز کرد. کومه‌له مردم را به مقاومت مسلحانه توده‌ای فراخواند و دست بکار سازماندهی واحدهای پیشمرگ شد. کومه‌له تا زمان دومین کنگره‌اش به حزب طبیعی مردم زحمتکش کردستان تبدیل شد و از حمایت مردم مناطق روستایی و شهری برخوردار بود. کومه‌له نه فقط علیه رژیم اسلامی مقاومت کرد بلکه هژمونی بورژوا-ناسیونالیسم کردستان، حزب دمکرات ایران و ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه آن بر جنبش کردستان را هم به مصاف طلبید. قبل از کنگره دوم، کومه‌له از جدلهای ایدئولوژیک درون چپ ایران خود را کنار کشیده بود و مشغول سازماندهی و رهبری جنبش کردستان بود. دومین کنگره کومه‌له موازنه را به نفع جریان ضد پوپولیستی تغییر داد و کومه‌له را به قویترین قطب در جذب فعالین مارکسیست تبدیل کرد. کومه‌له و اتحاد مبارزان شروع به همکاری نزدیک برای ایجاد حزب کمونیست کردند. آنها پیش نویس یک برنامه مشترک را نوشتند و آن را برنامه حزب کمونیست نامیدند و به کلیه سازمانها و گروههایی را که به آن سمپاتی داشتند فراخوان پیوستن به مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست ایران را دادند. در سپتامبر ۱۹۸۳، کنگره موسس حزب کمونیست ایران متشکل از کارهای کمونیست با سوابق سازمانی گوناگون در کردستان برگزار شد و حزب کمونیست ایران تشکیل شد. تشکیل حزب کمونیست ایران گسست ایدئولوژیک و سازمانی نهایی سوسیالیسم ایران از سنتهای ناسیونالیستی و پوپولیستی بود. حزب کمونیست ایران بر طبقات و مبارزه طبقاتی به عنوان مفاهیم محوری کار ایدئولوژیک و سازمانی خود تأکید کرد. این به معنی بازگشت به ارتدکسی مارکسیسم قبل از استالین بود. برای حزب کمونیست، مانند مارکس، سوسیالیسم مقدمتاً مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید و لغو کارمزدی است، نه توسعه نیروهای تولیدی یا برنامه ریزی اقتصاد دولتی. اقتصاد اتحاد شوروی با خصلت سرمایه‌داری دولتی مشخص میشود. حزب کمونیست ایران هیچ نوع "اردوگاه سوسیالیستی" را به رسمیت نمیشناسد و خود را با هیچیک از قطبها یا جریانهای باصلاح کمونیسم بین‌المللی تداعی نمیکند. حزب

کمونیست در تاکتیک بر عمل مستقیم طبقاتی و مبارزه طبقاتی تأکید میکند. حزب کمونیست ایران جنبش توده‌ای طبقه کارگر را رکن اصلی هر نوع مبارزه برای تغییر انقلابی میبندد. حزب کمونیست ایران طرفدار ساختار شورایی برای سازمانهای توده‌ای طبقه کارگر است و خط مشی تقویت جنبش مجمع عمومی کارگران بعنوان مؤثرترین ابزار ایجاد فوری سازمانهای کارگران را در پیش میگیرد. برعکس سنت پوپولیستی، حزب کمونیست ایران اهمیت فراوانی برای مبارزه روزمره کارگران برای بهبود وضعیت کار و زندگی‌شان قائل است. طی پنج سال گذشته حزب کمونیست ایران توانسته خود را به عنوان سازمان اصلی در چپ سوسیالیست ایران تثبیت کند، گرچه ارزش سیاسی واقعی آن در نقشی است که میتواند بالقوه در پیشروی به سوی یک سنت اصیل و قوی کمونیستی کارگری در ایران داشته باشد. هیچ اندازه رادیکالیزه شدن تئوریک و سیاسی در خود قادر به تغییر خصلت کمونیسم امروز و پُر کردن شکافی که آن را از طبقه کارگر جدا میکند، نیست. آنچه که برای تحقق کمونیسم پرولتری مانیفست کمونیست لازم است، یک انتقال اجتماعی واقعی است. کمونیسم باید از همه کسانی که آن را طی قرن بیستم برای رفم در کاپیتالیزم بکار گرفتند، پس گرفته شود و به طبقه کارگر داده شود تا علیه سرمایه و برای رهایی بشریت بکار گرفته شود. باید جنبش کمونیسم کارگری شکل بگیرد؛ جنبشی که در آن کمونیسم دوباره بیان اعتراض طبقاتی و فعالیت طبقاتی است. انقلاب ایران ماتریال لازم برای این انتقال طبقاتی را فراهم ساخت. ظهور قشر وسیعی از رهبران کارگری سوسیالیست و رادیکال، ورشکستگی ایدئولوژیک و سیاسی ناسیونال-رفرمیسم و سوسیالیسم خرده بورژوازی، و ظهور یک حزب مارکسیستی رادیکال که بالقوه میتواند توسط طبقه کارگر در دست گرفته شود و به عنوان ابزار مؤثری در مبارزه طبقاتی بکار گرفته شود، همگی پیشرویهایی تعیین کننده‌ای در این جهت هستند. اما اینها همه به پراتیک نسل حاضر مارکسیستهای انقلابی ایران و توانایی آنها در پاسخگویی در چرخشهای سیاسی مهم در آینده بستگی دارد. این آزمایشی است که حزب کمونیست ایران باید از سر بگذراند.

یادداشتها

- ۱۱ برای نمونه، به وال مقدم، "سوسیالیسم یا ضد امپریالیسم؟"، چپ و انقلاب در ایران، و مصاحبه با فرد هالیدی، "انقلاب ایران و نتایج آن" در نیو لغت ریویو، شماره ۱۶۶، نوامبر - دسامبر ۱۹۸۷، رجوع کنید.
- ۱۲ فردریک انگلس، "نامه به مارکس در پاریس"، اکتبر ۱۸۴۴، منتخب مکاتبات، انتشارات پروگرس، ۱۹۷۵، صفحه ۱۹.
- ۱۳ "سیاسی - تشکیلاتی"، متمایز از نظامی، ترمی بود که توسط طرفداران این خط برای دلالت کردن بر مخالفت شان با تاکتیک های جریان چریک شهری بکار میرفت.
- ۱۴ فدایی (سازمان فدائی خلق) سازمان عمده چریک شهری بود که از سال ۱۹۷۱ فعال بود.
- ۱۵ این نکته از طرف اغلب سازمانهای چپ رادیکال بعنوان مهمترین دلیل جدانشان از سنت حزب توده تاکید میشد. در واقع، تفاوت‌های سازمانی درون چپ رادیکال مقدماتاً حول مسائل تاکتیکی درباره سرنگونی استبداد بود.
- ۱۶ پیکار (سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر) از انشعابی در ۱۹۷۵ در مجاهدین یک سازمان چریکی اسلامی بود. یک بخش خود را بعنوان مارکسیست - لنینیست اعلام کرد، عملاً کل سازمان را گرفت و کسانی را که در مقابل این تغییر ایدئولوژیک مقاومت کردند را اخراج کرد. در ۱۹۷۷ این سازمان کار چریک شهری را کنار گذاشت. در آستانه انقلاب بدنبال بحران رهبری، دچار انشعابات دیگری شد. رهبری برکنار شد و سازمان به پیکار و دو گروه بسیار کوچک منشعب شد، نبرد و آرمان. پیکار تبدیل به اصلی ترین سازمان خط سه تبدیل شد.
- ۱۷ رزمندگان (سازمان رزمندگان طبقه کارگر) بعنوان یک محفل مارکسیست - لنینیست در اوایل ۱۹۷۰ شکل گرفت. یک سازمان تیپیک پوپولیست رادیکال بود طی ۱۹۷۹ - ۱۹۸۰ و جزئی از جناح چپ خط سه بود.
- ۱۸ چریک سابق، بخاطر مقاومت قهرمانانه اش در زیر شکنجه و فرارش از زندانهای شاه در اوایل ۱۹۷۰ مشهور بود.
- ۱۹ اگر هر چه نبود، لاقلاً چپ رادیکال "دمکرات" بود. کل پراتیک سازمانهایی مانند پیکار و رزمندگان چیزی بیش از تقابلهای مداوم با جمهوری اسلامی بر سر خواستهای دمکراتیک نبود. ناتوانی چپ رادیکال در تحقق هیچیک از دستاوردهای دمکراتیک به این دلیل بود که اندازه کافی سوسیالیست نبود. این جریان فاقد قدرت واقعی در درون طبقه کارگر بود که بتواند اعمال فشاری واقعی بر جمهوری اسلامی بکند.
- ۱۱۰ این ترند آنقدر اهمیت سیاسی ندارد که بعنوان قطب بمعنی اخص کلمه دسته بندی شود. اینجا من به دو دلیل آنها را مطرح کردم. اول، آنها موج پاسیفیسم سیاسی را نمایندگی میکنند که تعداد قابل ملاحظه ای از فعالین سابق را در خود غرق کرده است. دوم، روایت آنها از تجربه انقلاب ایران که در ژورنالهای سوسیالیست در غرب رواج یافته است.

یارانه ها، جمهوری اسلامی، بورژوازی ایران، طبقه کارگر و کمونیسم بورژوائی

کوروش مدرسی

توضیح: آنچه میخوانید مصاحبه با رادیو شبکه زنان است که رفیق اعظم کم گویان زحمت پیاده و ادیت کردن آن را کشیده است. تنها برخی اصلاحات برای روشن تر کردن بحث از جانب من اضافه شده است.

گفتگو با رادیو شبکه زنان

۱۴ نوامبر ۲۰۱۰

لیلا قرانی: در این بخش برنامه، کوروش مدرسی رهبر حزب کمونیست کارگری - حکمتیست را با خود داریم. کوروش با سلام به شما و سپاس که دعوت ما را پذیرفتید. **کوروش مدرسی:** متشکرم خانم قرانی، لطف کردید و مرا بعنوان رهبر حزب حکمتیست معرفی کردید. می خواستم اصلاح کنم که حزب حکمتیست رهبری خودش را دارد. رهبری حزب حکمتیست انتخابی است و من از کنگره چهارم هیچ پست تشکیلاتی در حزب ندارم.

لیلا قرانی: پس شما را بعنوان عضو حزب حکمتیست معرفی کنم؟
کوروش مدرسی: این را هم نگوئید من را میشناسند.

لیلا قرانی: بحث زیادی در ایران در مورد حذف یارانه ها و هدفمند کردن یارانه ها در جریان است. این بحث بر چه زمینه های اقتصادی و سیاسی مطرح می شود و آیا طرح تازه ای است؟

کوروش مدرسی: این بحث لایه های مختلفی دارد. فلسفه وجودی این سیاست هرچه که هست، مثل همیشه، مجادله کنونی میان

سیاسیون ایرانی آن را ضرب در منفعت های اقتصادی و سیاسی جنبش های مختلف کرده است. را به سطح معیشت طبقه کارگر و مزدم

در مورد خود سیاست باید تأکید کنم که این سیاست اصلاً ایرانی نیست. در آلمان و فرانسه و انگلیس، آمریکا و سایر کشور های دنیا هم جریان دارد. می شود نشان داد که بورژوازی این سیاست را بعنوان چه پدیده ای به خورد جامعه میدهد، میشود در ایران حقه بازی جنبش سبز را نشان داد. می شود راجع به برخورد کمونیسم واقعاً موجود در ایران به این سیاست صحبت کرد و بالاخره میشود نشان داد که اکثریت قریب به اتفاق آنچه که به خود چپ میگوید در چهارچوب افق، مفاهیم و سیاست های بورژوازی این مساله را تبیین می کنند.

و البته میشود راجع به موضع طبقه کارگر و اینکه چه باید کرد صحبت هم کرد. این یک بحث بهم پیوسته است. شما میخواهید من به کدام یک از این جنبهها به پردازم یا از آن شروع کنم؟

لیلا قرانی: شما به یک زمینه جهانی پرداختید. این در ایران بر چه زمینه هایی شروع شده و ارتباط آن با بانک جهانی چگونه است...؟

کوروش مدرسی: ببینید، نه سوبسیدها پدیده ایرانی هستند و نه زدن آنها. هر دو بر همان مکانیسم عمومی سرمایه داری استوار است. آنچه در ایران اتفاق می افتد همان است که در دوران بحران سرمایه داری، در هر جای دیگری، اتفاق می افتد. سرمایه داری برای جبران نزول نرخ سود خود به سطح معیشت طبقه کارگر حمله میکند. می خواهد آن را پائین بیاورد تا سودآوری سرمایه را بالا ببرد. بورژوازی برای افزایش نرخ سود سرمایه باید برداشتی طبقه کارگر را از کل ثروت جامعه تقلیل دهد. باید توجه کنید که یارانه ها فقط سوبسید بنزین و مواد خوراکی نیست. سرمایه داری از کانال سوبسید سیاری از کالاهای صنعتی مثل سیمان و بطور کلی بخشی از سرمایه ثابت، طبقه خود را هم از کیسه جامعه سوبسید میکند.

امروز بحث بر سر زدن یا هدفمند کردن همه سوبسید ها نیست. آنچه که قرار است حذف شود سوبسید به مواد مصرفی و کالاهائی است که مستقیماً به قیمت این مواد مربوط

میشود که معیشت طبقه کارگر را تشکیل میدهند. سوبسید به بورژوازی و مثلاً کشاورزان بجای خود باقی میماند.

لیلا قرانی: اینکه سرمایه داری زمان شاه سوبسید می پرداخت، آیا پرداخت سوبسیدها نشانه خوب و انقلابی بودن این رژیم بود؟ که دولت بخشی از هزینه ها را می پرداخت؟

کوروش مدرسی: این سوبسید ها محصول یک دوره شکوفایی سرمایه داری در ایران بود. با سوبسید کردن بخش هایی از کالاهای مصرفی در واقع قیمت نیروی کار در بازار برای سرمایه دار پائین نگاه داشته می شد. یعنی بخشی از پول نفت و درآمد دولت تغییر مسیر داده می شد تا سطح دستمزدها را پائین نگه دارند در نتیجه سرمایه (از هر نقطه از جهان) با کارگر ارزانتر در ایران روبرو شود. این سیاست در نهایت سوبسید سود سرمایه از قبل بودجه عمومی جامعه بود. اگر این کالاهای سوبسید نمیشدند، یا باید سرمایه دار دستمزد بالاتری را میپرداخت و یا معیشت طبقه کارگر از آنچه که بود پائین تر آورده میشد. در دوره شکوفایی سرمایه داری با "در بورس بودن" نیروی کار و گاه کمبود آن، سوبسید ها در واقع سوبسید به سود سرمایه بود. سود سرمایه را بالا میبرد.

اتفاقاً در زمان شاه، با اولین نشانه های بحران در سالهای ۱۳۵۵ - ۱۳۵۴، با بالارفتن بیکاری و تضمین وجود کارگر بیکار و

گرسنه در بازار نیازی به این سوبسیدها نماند و سرمایه داری ایران میتوانست از قبل زدن سوبسیدها پروژه های دیگری را دنبال کند، بودجه اش را بالانس تر کند و غیره. آنهایی که سشنان قد می دهد بیاد دارند که بحث زدن سوبسیدها و یا یارانه ها در آن زمان به تصویب رسید و برای اجرا به دولت ابلاغ شد. این سیاست مصوب دوره آخر حکومت سلطنتی بود. اما این سیاست به اعتراضات سالهای ۵۶ و ۵۷ برخوردند و دولت جرات نکرد آن را اجرا کند.

بعد از اتمام جنگ ایران و عراق و پایان اقتصاد جنگی در زمان رفسنجانی، مجدداً زدن سوبسیدها بعنوان سیاست رسمی جمهوری اسلامی به تصویب رسید. اما رفسنجانی هم، به دلایل دیگر، نتوانست آنرا اجرا کند. در زمان ریاست جمهوری خاتمی هم این سیاست مورد توجه بود اما باز به دلایل سیاسی اجرا نشد.

کاری که امروز دولت احمدی نژاد می خواهد بکند در واقع سیاست مصوب همه دولت های قبلی از سال ۱۳۵۴، زمان شاه، تاکنون است. فلسفه و هدف این سیاست هم همان است که از سال ۱۳۵۴ بوده است و همان است که همه جای دنیا در حال اجرا است. سیاست رسمی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است. باید دستمزد واقعی، برداشتی طبقه کارگر از ثروت جامعه، یعنی سطح معیشت طبقه کارگر، را پائین آورد تا سرمایه سود آور تر شود. به عکس تبلیغات کل اپوزیسیون بورژوازی ایران، این سیاست، سیاست ویژه احمدی نژاد نیست. سیاست کل بورژوازی ایران و جهان است. کسانی که این را به غلط

سیاست این یا آن بخش بورژوازی ایران قلمداد میکنند دارند بهتر بودن، مترقی تر بودن، کم آزار تر بودن بخشی از بورژوازی را به خورد طبقه کارگر میدهند. دارند تبلیغ میکنند که مبنای سیاست های اقتصادی دولت احمدی نژاد نه منفعت سرمایه بلکه، منفعت این یا آن بخش سرمایه و یا ناشی از اسلامی یا عقبمانده بودن آن است. اینها مداحان این یا آن بخش بورژوازی ایران هستند. برگردم به سوال شما، وجود سوبسیدها ناشی از ترقی خواهی رژیم شاه نبود. همانطور که زدن آنها ناشی از جنبه جدیدی در ارتجاعی بودن سرمایه داری نیست. سرمایه داری همه جا ارتجاعی است و دادن یا زدن سوبسیدها ربطی به مترقی و غیر مترقی بودن دولت یا سرمایه داری ندارد. منفعت سرمایه داری آن

پرداخت کنید دوباره از کانال تورم یا بالارفتن واقعی قیمت اجناس دیوار بر سر سبد مصرفی خانوار کارگری خراب میشود. بورژوازی هزینه های خود را از طریق بالا بردن قیمتها بر سر دستمزد کارگر سرشکن می کند. این مکانیسم واقعی سرمایه داری است. به عکس تبلیغات پوپولیستی احمدی نژاد، بورژوائی که در خانه اش پنج ماشین لامبورگینی دارد متضرر نمی شود. چون او هم هزینه های جدید خود را بر کل دریافتی طبقه کارگر سرشکن می کند. قدرت خرید طبقه کارگر پائین می آید، اقلامی از سفره کارگر حذف می شوند، قیمت نیروی کار پائین می آید و سود سرمایه بالا می رود.

پیش می برد. اما همین قدم به قدم هم به سرعت تبدیل به پایین آمدن دستمزد های واقعی و برداشتی طبقه کارگر از ثروت جامعه میشود. شما امروز سوبسید نفت یا بنزین را بزنید. کارگر ماشین زیادی ندارد که از کانال پول بنزین متضرر بشود. اما قیمت حمل و نقل همه مواد مورد نیاز او بالا میرود. سوبسید آرد و برنج و گندم را بزنید و بعد مثلاً نقدی به کارگر

بازند و نه سایر بخش های بورژوازی و از جمله رهبران جنبش سبز. این یک دروغ آشکار است. نه تنها زدن سوبسیدها سیاست رسمی تمام جناح های بورژوازی ایران و جهان است، بلکه بطور اخص رهبران سبز خواستار قطع فوری و آبی آن، و نه حذف تدریجی یا هدفمند کردن آن است. می گویند سوبسیدها یکباره باید قطع شود. اگر به یاد داشته باشید موسوی و کروبی این سیاست احمدی نژاد را اقتصاد صدقه و رضائی آن را اقتصاد گدائی مینامند. اتفاقاً این احمدی نژاد است که با رتورتک پوپولیستی می گوید باید این سیاست را قدم به قدم عملی کرد و گرچه جامعه دچار تلاطم و آشوب می شود.

لیلا قرانی: بله ... بحثی هست که خود احمدی نژاد مدعی هست که با هدفمند کردن یارانه ها و بازگرداندن سوبسیدها به زحمتکشان حتی یک فقیر هم در ایران باقی نخواهد ماند. کورش مدرسی: احمدی نژاد حرفهای کشکی کم نمی زند. او پوپولیست شارلاتانی است که ادعا می کند فقر را از بین می برد. اما در واقع سیاست احمدی نژاد سیاست کل بورژوازی ایران است. اختلافش با جناح های دیگر این است که او میخواهد آنرا قدم به قدم پیش ببرد.

لیلا قرانی: بله ... بحث یارانه ها از طرف بخشی از نیروهای چپ مطرح است مثلاً فریبرز رئیس دانا معتقد است که وعده پرداخت یارانه نقدی به لایه های پائین یک حقه احمدی نژاد است مثل قولی است مانند سهام عدالت که آنرا نخواهد داد. محمد مالجو اقتصاد دان چپ می گوید این تلاش برای ارتقای بخشی از طبقه سیاسی حاکم است. شالگونی هم با از همین زاویه کل دعوا را آورده اند روی اینکه یارانه ها باشد یا نباشد و نبودش چه ضرری به طبقه کارگر وارد می شود. مثل اینکه وضعیت بد را بگیریم که به بدتر دچار نشویم. کورش مدرسی: من تعجب می کنم که شما کسانی را که اسم بردید چپ می نامید. ببینید اینها روی چند واقعیت خاک می پاشند. گفتم زدن یارانه ها سیاست کل بورژوازی ایران است که موسوی آن را سیاست صدقه می نامد و رضایی آن را سیاست گدایی. کل بورژوازی ایران در این سیاست ذینفع است و از این بابت فرقی میان احمدی نژاد و بقیه بورژوازی ایران نیست. فقط احمدی نژاد می گوید جامعه به تلاطم کشیده می شود و باید بتدریج این کار را کرد. در مجلس مخالفین می گویند باید فوری این کار را کرد و هدفمند کردن غلط است.

کسانی که شما نام بردید از جمله می گویند احمدی نژاد میخواهد الیت نظامی یا سرمایه داری دولتی را تقویت کند. ولی مگر مخالفین الیت نظامی یا مناجیان سرمایه داری خصوصی مخالف این سیاست هستند؟ مگر موسوی الیت نظامی درست نمی کند؟ اگر منظور اینها از الیت نظامی دارو دسته های بسیج و انصارالله هستند اینها لمپن پرولتاریای ایران هستند مثل شعبان بی مخ ها

و چماقدار های پیشین بورژوازی به آنها پول می دهد و آنها را می خرد. حتما از این طریق هم، بعنوان یک محصول جانبی و نه چندان مهم، مقرری ای به این لمپن پرولتاریا که اجیر کرده می پردازد. اما این گله در خدمت کل بورژوازی است و نه فقط احمدی نژاد.

یک شعار رایج در مقابل این سیاست بورژوازی خواست باقی ماندن سوبسید ها است. به اعتقاد من این خواست اصلاً سنگر درستی برای دفاع از معیشت طبقه کارگر نیست. چرا باید شعار طبقه کارگر الان این باشد که یارانه ها را بدهید یا ندهید؟ سرمایه داری در دوره های مختلف سیاست های مختلفی را پیش می کشد. سیاست طبقه کارگر نمیتواند انتخاب میان این یا آن سیاست بورژوازی باشد. کسی که چنین راهی را تبلیغ میکند در واقع انتخابی میان راه حال های بورژوازی را توصیه میکند.

بگذارید چند مثال بزنم. بورژوازی ایران در یک دوره جهاد سازندگی راه می اندازند که این سیاست پشت اش هم به منفعت بورژوازی در آن دوره است و هم به پوپولیسم عقب مانده بخشی از خرده بورژوازی که کار خیریه می کند. اما محصل وجود جهاد سازندگی تمیز کردن کوچه و خیابان و فاضلاب کشی، آسفالت جاده های روستائی و غیره و غیره است. که همه در مجموع برداشتی طبقه کارگر و مردم زحمتکش از ثروت جامعه را بالامیبرد. این در مورد سپاه دانش، سپاه بهداشت، طرح سهیم کردن کارگران در سود کارخانه ها و غیره را هم شامل می شود که در دوره های متفاوت سیاست بورژوازی ایران بوده است.

حالا اگر امروز جمهوری اسلامی جهاد سازندگی را جمع کند یا بودجه آن را بزند، یا رژیم شاه سپاه دانش را جمع میکرد مطالبه طبقه کارگر چه میتوانست باشد؟ "برقرار باد جهاد سازندگی؟" جهاد سازندگی را دست نزنید؟ سپاه دانش را بگذارید یا کارگران را در سود کارخانجات سهیم کنید؟

یا مثال دیگر بحث واردات کالاهای ارزان خارجی است که باعث بسته شدن بعضی از صنایع در ایران و بیکاری های وسیع شده است. مطالبه طبقه کارگر چیست؟ ورود کالاهای ارزان را ممنوع کنید؟ برگردیم به سیاست حمایتی دولت "ملی"؟

میخواهم بگویم مطالبه طبقه کارگر نمیتواند حول این یا آن سیاست بورژوازی فرموله شود. این کار طبقه کارگر را به زیر سیاست بخش دیگر بورژوازی میراند. اگر این جهت باشد طبقه کارگر باید منتظر باشد که بورژوازی کاری بکند تا طبقه کارگر وضعیت قبلی را خواستار شود.

بورژوازی راه های خود را در مقابل جامعه و طبقه کارگر می گذارد و دعوا های خودش را

دارد. آنچه اینجا و در اینگونه موارد محور است، دفاع از معیشت طبقه کارگر است. در نتیجه باید مستقیم و روی پای خودش از این معیشت دفاع کرد و نه در قالب سیاست های این یا آن جناح بورژوازی.

طبقه کارگر اینجا دارد از معیشت اش دفاع میکند و پرچمی که که بر میدارد باید همین باشد. خواست اینکه مستقل از یارانه ها یا واردت کالا های ارزان خارجی یا سود دادن یا ندانن این یا آن کارخانه و صنعت باید طبقه کارگر سطح معیشتش قابل قبولی داشته باشد.

مطالباتی نظیر آنچه که در سند مطالبات حداقل کارگران که از طرف ده تشکل کارگری اعلام کرده اند وجود دارد. به نظر من این سند بهتر از هر خواست یارانه آری یا نه، واردات آری یا نه، و غیره میتواند پرچم طبقه کارگر دفاع از معیشت اش باشد. میتواند محمل اتحاد درونی طبقه کارگر و کار مایه فعالین کارگری باشد.

راه طبقه کارگر این نیست که در چهارچوب داده و صورت مساله بورژوازی قرار بگیرد. باید بگوید شما می خواهی کالا وارد کنی یا نکن یا یارانه ها را بگذاری و یا حذف کنی، ما خواهان بالا بردن دستمزدها به تناسب تورم، بیمه بیکاری، حق تشکل، حق اعتصاب هستیم که اینها در مطالبات حداقلی تشکلهای کارگری آمده است.

اگر اینها پرچم طبقه کارگر باشد دیگر اهمیتی ندارد که یارانه ها را می زنند یا نه. مثل این است که در انگلیس یا سوئد بورژوازی صحنه ای می چیند که باید یا از لیبر دفاع کنید یا از کنسرواتیوها یا در سوئد از سیاست سوسیال دمکرات دفاع کنید یا از سیاست مدراتها.

گنجاندن مطالبه طبقه کارگر در قالب سیاست های این یا آن بخش بورژوازی بازی کردن در میدانی است که خود بورژوازی چیده است. این وضعیت اسفناکی است که بورژوازی در ایران بوجود آورده و به کل جامعه و چپ ایران تحمیل کرده که در میدان او بازی کنند: یارانه خوب است یا بد است؟ واردات خارجی خوب است یا بد است؟ جهاد سازندگی خوب است یا بد است؟

طبقه کارگر باید این میدان را دور بزند، از معیشت خود دفاع کند، پرچم مطالبات حداقل را بردارد، نیرو و حمایت برایش جلب کند. باید به هر کارگر بدون سابقه نشان داد که اگر به راه رئیس دانا، یا راه احمدی نژاد و یا بورژوازی سبز برویم برویم به چاله می افتیم.

جهالت سیاسی چپ پوپولیست ایران، یا باید بگویم کوری ماهوی آنها نسبت سرمایه داری در ایران و دخیل بستن به جناح لیبرال تر (به معنی اقتصادی آن) بورژوازی ایران، یعنی سبز، به پوپولیسم احمدی نژاد امکان داده است که در بین اقشار کم

درآمد جامعه گوش شنوتری پیدا کند. از همین سر به تاکتیک چپ نگاه کنید هیچ افقی برای متحد کردن قدم به قدم طبقه کارگر ندارد چون مکانیسم های دورنی این طبقه را نمیشناسد. راه حلی که چپ در مقابل طبقه کارگر در این مورد قرار میدهد همان است که در هر مورد دیگری میگذارد. جز قیام راهی در مقابل طبقه کارگر نمی گذارد.

کل تاکتیک چپ بورژوازی ایران آکسیون علیه احمدی نژاد است. راه حل عملی هم که جلوی طبقه می گذارد این است که اعتراض کن، آکسیون کن! شلوغ کن! بیا توی خیابان یا در خیابان کشته شو یا از گرسنگی بمیر. آکسیونیم پوچ کمونیسم بورژوازی، طبقه کارگر را مستأصل تر میکند و در نهایت به تسلیم میکشاند. گفتم پیام اینها این است که یا در خیابان کشته بشو یا در خانه ات از گرسنگی بمیر. این تبیین ها و راه حلها راه به جایی نمیبرد.

لیلا قرانی: می خواستم بپرسم وقتی شما ایران را در ردیف کشورهایی مانند پرتغال، اسپانیا و فرانسه قرار می دهید برای من قبول ایران بعنوان یک سرمایه داری متعارف مشکل است. دیگر اینکه می گوئید سوبسیدها محصول دوره شکوفایی سرمایه است. آیا منظورتان اینست که سی یا چهل سال گذشته دوره شکوفایی سرمایه داری بوده است؟

کوروش مدرسی: اول پاسخ سوال دوم شما را میدهم. گفتم شکل گرفتن سوبسیدها محصول دوره شکوفایی سرمایه داری و برای تضمین نیروی کار ارزان برای جذب سرمایه بود. میدانید که دنیای ما دنیای صدور سرمایه است. سرمایه جایی می رود که سود آوری بالا باشد، در کشوری نظیر ایران این با نیروی کار ارزان متحقق میشود.

اما دلیل اینکه سوبسیدها را بعداً نزدند شکوفا ماندن سرمایه نبود. دلیل این دست نبردن به سوبسیدها در حالی که قانون آن تصویب شده بود، چه در دوره شاه و چه در دوره جمهوری اسلامی سیاسی بوده است.

در زمان شاه، دلیل آن انقلاب در حال شکل گیری ۵۷ و بعداً در زمان جمهوری اسلامی بی ثباتی سیاسی، ترس از جنبش سرنگونی و شکل گیری عصیان در جامعه است. بورژوازی ایران امروز این ثبات را در خود میبیند که دست به چنین سیاستی ببرد.

اما در مورد متعارف و غیر متعارف، من دقیقاً منظور شما از غیر متعارف را نمیدانم. آنچه که باید روی آن تاکید بگذارم این است که شما هر پسوند یا پیشوندی به سرمایه داری در ایران ببینید، در این حقیقت تغییری نمیدهد که ایران یک جامعه سرمایه داری است و منطق تولید در آن مثل هر جامعه سرمایه داری دیگر است. فرق

ایران با پرتقال این است که پرتقال یک کشور های متروپل است و بیشتر سرمایه صادر میکند تا کالا. در پرتقال کالاها ساخت پرتقال را بسیار کم می بینید و بیشتر کالاها اساسا از چین و هند و سایر کشورها ست. در ایران سرمایه داری بر اساس نیروی کار ارزان است. کارگر در جامعه ثروت تولید می کند.

مساله متعارف و غیر متعارف، برای چپ بورژوازی ایران عبائی شده است تا ماهیت سرمایه دارانه جامعه، رابطه تولید در ایران و مکانیسم تناقضات طبقاتی و صف بندیهای طبقاتی را زیر آن مخفی کند.

از نظر کل چپ، ایران سرمایه داری نیست. اگر معتقد باشند که ایران مثل افغانستان جامعه ای بدوی است یا نظام برده داری و یا فئودالی در آن حاکم است، چه تغییری در تاکتیک، سیاست، و افشاکاری و تبیین مکانیسم های زندگی روزمره در ادبیات این چپ بوجود می آید؟ هیچ! مطلقا هیچ!

لغت سرمایه داری را برای "بستن دهان آقا" بکار می برند نه برای توضیح اینکه جامعه چگونه عمل می کند و چه باید کرد.

میگویند پارانه ها را برای نظامی کردن می زنند این یک آژیتاسیون ضد احمدی نژاد است نه توضیح رابطه زدن پارانه ها با منفعت کل بورژوازی ایران و جهان. اینجاست که متوجه می شوید که چرا کل بورژوازی ایران و جهان پشت این سیاست قرار گرفته است.

سرمایه داری در ایران هم مثل هر جای دیگری ویژه گی ها و عدم تعارف های خود را دارد. اما اگر شما ویژگیها و عدم تعارف ها را آنقدر بزرگ کنید که ماهیت مکانیسم آن جامعه را تحت تاثیر قرار بدهد، آنوقت دیگر درواقع قائل به سرمایه داری بودن ایران نیستید.

به اعتقاد من ایران جامعه "سرمایه داری اسلامی" نیست، "سرمایه داری کشکی" یا "سرمایه داری هردمبیل" نیست، "سرمایه داری غیر متعارف"، بمعنی اینکه دیگر سرمایه داری نیست، نیست این مفاهیم انعکاس توهم چپ پوپولیست ایران به سرمایه داری است که زمانی زیر پرچم "اثباتی" "بورژوازی ملی و مترقی" رواج داشت امروز زیر پرچم "سلبی" ایران سرمایه داری، به معنی معقول آن نیست، بیان میشود. تا ماهیت سرمایه دارانه جامعه را پنهان کنند یا نابینائی طبقاتی خود را توجیه کنند. همانطور که در زمان شاه، چپ شاه را سگ زنجیری می نامید و ماهیت جامعه را با تضاد خلق و امپریالیسم تبیین می کرد. امروز هم لابد احمدی نژاد میمون زنجیری و تضاد اصلی، تضاد اسلام و مردم و یا رژیم و مردم است. در جامعه ما کارگر شب می خوابد و صبح

سرکار می رود تا ثروت آن جامعه را تولید کند. با یک حساب دو دو تا چهار تا می شود نشان دادن که ثروتی که در جامعه تولید می شود اصلا با پول نفت قابل تامین نیست. حتی بودجه دولتی ایران با پول نفت قابل تامین نیست. اینکه پول نفت را میگیرند و تقسیم میکنند توهمی است که بورژوازی دامن میزند تا منشاء ثروت در جامعه را مخفی نگاه دارد. این توهم بورژوازی است که گویا ثروت جامعه براساس پول نفت است که دولت بین مردم تقسیم می کند. "پول نفت" توهم دوره مصدقی است که چپ آن را به ارث برده و واقعیت علمی ندارد. اگر امروز دولت درآمد نفت را بین مردم تقسیم کند بزحمت می تواند هزینه تامین کتابهای درسی برای کودکان را تامین کند. تولید ثروت در جامعه ایران از کانال رابطه کار و سرمایه و استثمار طبقه کارگر انجام میشود. بخش اعظم درآمد های دولت از کانال مالیات غیرمستقیم بر ثروت و سودی است که در جامعه تولید میشود.

سوالی که باید از خودتان بکنید این است که سرمایه داران در ایران چگونه ثروتمند و ثروتمندتر می شوند؟ این ثروت از کجا می آید؟ امروز حجم ثروت بورژوازی در ایران بمراتب بیشتر از اواخر دوران شاه است. طبق آمارهای بانک جهانی گسترش ثروت در میان طبقه سرمایه دار بمراتب توزیع شده تر از زمان شاه است. سوال این است که این ثروت که پنجاه تا شصت برابر درآمد نفت است از کجا تامین و چگونه توزیع می شود؟

لیلا قرانی: شما گفتید که بورژوازی در ۴۰ سال گذشته بدلائل گوناگون نتوانسته پارانه ها را بزند. چه شرایطی امروز به بورژوازی اجازه می دهد که پارانه ها را بزند؟

کوروش مدرسی: ثبات سیاسی. شکست جنبش سرنگونی زیر پرچم ناسیونالیسم پرو غرب، پذیرش جمهوری اسلامی به عنوان ظرف دولتی حکومت سرمایه داری از جانب غرب و بورژوازی پرو غرب ایران.

به نسبت دوره گذشته، امروز، پس از شکست جرج بوش و نئو کنسواتیو ها در عراق و شکست افقی که به نسیونالیسم پرو غرب ایران داده بود، جمهوری اسلامی به نسبت گذشته، ثبات بیشتری پیدا کرده و امروز دیگر صحبت سرنگونی آن در میان نیست. آن زمان بحث ضربه پیشگیرانه و تغییر رژیم بود. امروز دوره اوباما دوره قبول جمهوری اسلامی به عنوان ظرف حکومتی بورژوازی در ایران، دوره کنار آمدن با جمهوری اسلامی و سازش با آن است. امروز صحبت از چگونگی سازش با جمهوری اسلامی است که محصول شکست آمریکا در عراق و محصول کل سیاستهای جریانات ارتجاعی و راست و

ماجرای جوانان بوش و بلر و دخیل بستن ناسیونالیسم پرو غرب ایران به آن است. ما این وضعیت را پیش بینی کردیم. اگر شما برگردید و ادبیات ما را در شش سال گذشته مرور کنید این را می بینید. ما گفتیم این پروژه شکست می خورد و محصول آن ثبات بیشتر جمهوری اسلامی و کنار رفتن و از دستور خارج شدن سرنگونی آن است. واقعیت این است که این، محصول عروج و شکست سیاستهای نئوکنسرواتیسم، شکست سیاست ضربه پیشگیرانه، شکست ایدئولوژیک و نظامی و رو شدن گوانتانامو و شکنجه ها و خانه خرابی مردم عراق و کشتار یک میلیون نفر از مردم عراق است. ثبات این رژیم، محصول آنچه است که در افغانستان می بینید.

همه اینها جمهوری اسلامی را در موقعیتی قرار داده که همه قدرتهای بورژوازی به آن بعنوان شریک خود نگاه کرده و می خواهند با آن کنار بیایند. این، به جمهوری اسلامی اعتماد به نفس داده است. جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی زیر پرچم بورژوازی پرو غرب ایران شکست خورد در نتیجه کل بورژوازی ایران و جهان جمهوری اسلامی را به عنوان ظرف حکومتی خو فعلا قبول کرده اند و بورژوازی حاکم احساس قدرت کرده و فکر می کند میتواند به مکانیسم های پایه ای تر دم و بازدم سرمایه داری فارغ از دغدغه های سیاسی به پردازد و از جمله حذف پارانه ها را تحمیل کند.

اوباما سخنرانی ریاست جمهوری خود را با این آغاز کرد که "جمهوری اسلامی ایران" فلان و فلان است. او اولین رئیس جمهور آمریکا بود که رسماً این گونه از دولت ایران اسم برد. اوباما گفت: "جمهوری اسلامی جایگاه ویژه اش را در جامعه جهانی دارد و به نسبت قدرت خود باید سهم متناسبی داشته باشد" اینها می خواهند به یک تعادل قوای مناسبی با رژیم ایران برسند.

دیروز دستگاههای تبلیغاتی غرب الم و کتل راه انداخته بودند که اینترپل در آرژانتین دفتر خود را باز کرده. اینها مخفی میکنند که درست قبل از اعلام لیست کادرهای حکمتیست بعنوان تروریست از جانب اینترپل، اینترپل دفتر خود را در تهران باز کرد. می خواهم بگویم دنیا عوض شده است. این وضعیت به جمهوری اسلامی اطمینان داده که خطر چندان نیست، کنترل می کنیم، بتدریج و نیم کلاج سطح معیشت طبقه کارگر را پائین می آوریم و سود سرمایه را بالا می ببریم و آب از آب تکان نمی خورد.

صدای زنان - کوروش عزیز از اینکه دعوت ما را پذیرفتید بسیار سپاسگزارم و امیدوارم باز هم شما را در این برنامه داشته باشیم.

بیانیه حزب کمونیست کارگری ایران حکمتیست

هدفمند کردن یارانه ها و طبقه کارگر

که بابت آن کلی منت سر آنها میگذارند، مستقل از موقت بودن، حتی کفاف میزان پولی که خانواده کارگری در ازای افزایش قیمت نان باید بپردازد، را نمیکند. تازه همین امروز اعلام کرده اند که این پرداختها شامل یک میلیون کارگر افغانستانی نخواهد شد. از میلیونها خانواده کارگری و محرومین جامعه میخواهند که کمربند ها را سف کنند، به امید شکوفایی و سودآوری تولید یک دوره دیگر گرسنگی، فقر عنان گسیخته، و تباهی خود و فرزندان را تحمل کنند، اجازه بدهند که "جامعه" به اهداف اقتصادی بلندپروازانه تاریخی بورژوازی نائل آید. سناریویی که علیرغم خوش بینی و هلهله تمام طیف های مختلف بورژوازی در مورد محسنات طرح، با سکوت و خاموشی اکثریت عظیمی که قرار است قربانی این طرح شوند، مواجه نخواهد شد.

امروز بیش از هر زمان لازم است با عواقب این سیاست ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی مقابله فعال طبقه کارگر را سازمان داد. در مقابل این وضع و در دفاع از تامین زندگی شایسته انسان، طبقه کارگر ایران راهی جز صف بندی و سنگربندی مستقل طبقاتی خود علیه این تعرض آشکار به سطح معیشت و زندگی خود ندارد. اعتراض مردم به گرانی، شورش گرسنگان در این جامعه که خطرش را "دلسوزان نظام" به هم گوشزد میکردند، و آتش خشم مردم بجاست. مردم حق دارند نان بخواهند، تامین فوری معیشت را بخواهند. با یارانه، بدون یارانه، دولت در قبالت تامین رفاه همه آحاد این جامعه مسئول است.

طبقه کارگر در مراکز اصلی تولیدی باید در راس تلاش برای تامین حداکثر آسایش و رفاه ممکن و مناسب ترین شرایط کار و زندگی برای کارگران و مصون نگه داشتن طبقه کارگر و بخش اعظم جامعه از عواقب مخرب حذف سوبسیدها قرار بگیرد. منشور مطالباتی کارگران یکی از دستاوردهای طبقه کارگر ایران است. امروز این منشور را به عنوان پرچم مطالباتی خود باید بلند کرد و همه بخشهای کارگری را حول آن به هم وصل کرد.

پیر این اساس حزب حکمتیست همصدا و همراه با تمامی فعالین و کمونیست ها در ایران طبقه کارگر را به مبارزه حول مطالبات زیر فرا میخواند

- افزایش فوری حداقل دستمزدها متناسب با تورم و عواقب حذف یارانه ها از طریق نمایندگان

سیاسی و حضور در دولت است. حذف سوبسیدها در عین حال تعرضی همه جانبه و وسیع کل بورژوازی به سطح معیشت طبقه کارگر ایران است. در کشوری مانند ایران که برخلاف کشورهای متروپل خبری از تامین خدمات اجتماعی مانند بیمه بیکاری، کمک هزینه های مسکن، درمان، کودک، بیمه بازنشستگی و، دستاورد مبارزات صد ساله جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی، نیست. در این کشورها سوبسیدها در عین حال ابزاری در کاستن میزان فشار بازار آزاد بر طبقه کارگر و اقشار محروم جامعه بوده است. امروز تعرض بورژوازی در جهان به معیشت طبقه کارگر و بخش اعظم جامعه که خود را در زدن خدمات اجتماعی و در ایران به شکل حذف سوبسید به مواد مصرفی و کالاهای پایه مورد نیاز طبقه کارگر خود را نشان میدهد.

طرح "هدفمند کردن یارانه ها"، اگر تماما به اجرا در آید، تغییری تاریخی در سیاست اقتصادی رژیم، است. طرحی که موقعیت بورژوازی و طبقه کارگر، رابطه دولت و بخش های محروم جامعه، و صف بندی های طبقاتی در ایران، را تماما دگرگون خواهد کرد. اجرای کامل این طرح زمینه های مادی ایجاد اتحاد در صفوف بورژوازی ایران، و متقابلا اتحاد در صفوف میلیونها نفر از طبقه کارگر و محرومین جامعه را فراهم میکند. پرده های فریب و ریاکاری در مقابل بخشی از بورژوازی که دخالت دولت در اقتصاد را با ادعاهای پوپولیسی - توده ایستی "منافع" مردم مینامید، به کنار میرود. جدالهای طبقاتی حادتر و قطبی تر، اعتراضات "ماورا طبقاتی"، "پوپولیستی" و "همه با همی" را کنار خواهد زد. همه چیز حول دو طبقه اصلی، کار و سرمایه، دو پدیده سود و استثمار، و دو اردوی ارتجاع بورژوازی و ترقیخواهی پرولتری، جا و مکان واقعی خود را باز خواهد یافت.

سپردن مکانیسم تعیین بهای کالاهای اساسی مورد نیاز مردم تماما در اختیار بازار، کمک هزینه حقیر و ناچیز دولت به بخش های محروم مردم و طبقه کارگر، "یارانه ها" یا "تامین اجتماعی" که مطابق محاسبات خود اقتصاد دانان بورژوازی قادر به تامین زندگی زیر خط فقر موجود هم نیست، طرحی برای زنده نگاه داشتن میلیونها مردم محروم در خطر مرگ از گرسنگی است. پرداختی های دولتی به حساب های بانکی مردم

طرح "هدفمند کردن یارانه ها"، بر داشتن سوبسیدهای دولتی بعنوان عامل کنترل کننده در تعیین بهای کالاهای اساسی مورد نیاز مردم و رها کردن مهار آن تماما در دست مکانیسم های بازار، اقتصاد ایران را وارد فاز جدیدی کرده است. فازی که اگر به سرانجام برسد، در آن دولت نقش بسیار محدودی در کنترل سیر حرکت و سمت و سوی سرمایه خواهد داشت. فازی که در آن دولت بخش مهمی از نقش تنظیم کنندگی خود در اقتصاد جامعه را به مکانیسم بازار واگذار میکند، و تماما در خدمت بورژوازی و تسهیل کننده حرکت آزادانه آن خواهد شد. فازی که در آن بهای کالاهای اساسی مورد نیاز مردم در اولین وهله، حداقل حدود چهار برابر افزایش خواهد یافت و این افزایش قیمت شامل تمام کالاهای اساسی، نان، آب، سوخت و ... خواهد شد. نام این تغییر سیاست اقتصادی را "رفرم" گذاشته اند. رفرمی که در راستای باز کردن راههای بیشتری بر روی سودآوری سرمایه، معیشت مردم را مستقیما مورد تعرض قرار میدهد.

وارد شدن به این فاز، از آمال تاریخی بورژوازی ایران بوده است. فازی که نه محمد رضا پهلوی فرصت وارد شدن به آن را یافت، و نه "رفرم" رفسنجانی موفق شد آن را به اجرا در آورد. فازی که امروز در شرایط تاریخی معینی، بر متن بحران اقتصادی جهانی سرمایه، تحریم اقتصادی و مقتضیات حرکت سرمایه در ایران، بر متن بهبود موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه و در سطح جهانی، اجرای آن را برای جمهوری اسلامی به رهبری جناح اصولگرای رژیم، ممکن کرده است.

اختلاف بر سر میزان دخالت دولت در مدیریت اقتصادی جامعه، محدود شدن کنترل دولت بر حرکت آزادانه سرمایه، بر شرایط سودآوری سرمایه بر تولیدات و بخصوص بر تولید ضروریات زندگی، تاریخا یک رکن همیشگی شکاف در صفوف بورژوازی ایران بوده است. اعتراض بخشی از بورژوازی، از اپوزیسیون ملی - مذهبی در زمان سلطنت پهلوی تا اپوزیسیون بورژوازی درون و بیرون حکومتی جمهوری اسلامی، اعتراض به محدودیت هایی بوده است که دخالت دولت در اقتصاد، بخصوص سیاست سوبسیدهای دولتی بر سیر رشد و تکوین سرمایه تحمیل میکرده است. امروز نیز اختلاف جناحهای دیگر بورژوازی درون یا بیرون حکومتی اساسا از سر اختلاف سیاسی یا بر سر سرعت انجام این سیاست است. مخالفت جناح سبز و تمامی داد و فغانش، برای سهم بیشتری

منتخب کارگران در مجامع عمومی کارگری

- تامین بیمه بیکاری برای همه افراد آماده به کار بالاتر از ۱۶ سال
- به رسمیت شناخته شدن بی قید و شرط ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری، اعتصاب، اعتراض، تجمع
- تامین امنیت شغلی برای کارگران و تمامی مزد بگیران، لغو قراردادهای موقت و سفید امضاء،
- متوقف کردن فوری اخراج ها و بیکار سازی کارگران به هر بهانه ای

امروز کارگر شاغل و بیکار، قراردادی و رسمی، بومی و غیر بومی، لازم است به عنوان یک طبقه در دفاع از زندگی انسانی خود، برای بهبودی در زندگی و برای ایجاد امکان دفاع از سطح معیشت خود، در یک صف و حول منشور مطالباتی این طبقه، حول مهمترین مطالبات سراسری خود به میدان کارزاری طبقاتی بیاید که شیور آن را بورژوازی مدتهاست به صدا در آورده است.

امروز طبقه کارگر ایران در مراکز مختلف کارگری، لازم است در مجامع عمومی خود جمع شود و برای جواب به این تعرض و برای ایجاد سطحی از اتحاد در صفوف خود، چاره جوئی کند. همه تشکلهای موجود و همه رهبران و فعالین کارگری، قاعدتا باید پیشقراول تلاش برای شکل دادن به این صف بندی و به اتحادی سراسری در میان طبقه کارگر در دفاع از مطالبات خود باشند. طبقه کارگر ایران به یمن مکانش در تولید میتواند هر لحظه پا به میدان بگذارد تا رشد و شکوفایی تولید را با خوشبختی خود و اکثریت محروم جامعه توام کند.

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست

۱۵ دی ۱۳۸۹ - ۵ ژانویه ۲۰۱۱

ادامه انتشار نشریه سازمانده کمونیست

کمیته سازمانده حزب حکمتیست، تصمیم به انتشار مجدد نشریه سازمانده کمونیست گرفته است. اهداف و سیاستهای این نشریه در چهارچوب همان اهدافی هستند که بر اساس آنها تاکنون 43 شماره گذشته منتشر شده اند. اینجا یکبار دیگر سیاستهای ناظر به این نشریه را تاکید میکنیم:

سازمانده کمونیست تحت مسئولیت مستقیم کمیته سازمانده منتشر میشود و بحث ها و رهنمود های این کمیته را طرح می کند. مسئولیت مواضع و رهنمودهای این نشریه بر عهده کمیته سازمانده است. از این رو از میان نشریات حزب، سازمانده کمونیست نشریه ای است که رهنمودهای رسمی تشکیلاتی را طرح میکند که باید توسط کل سازمان حزب در داخل کشور اتخاذ شوند. رهنمود یا اظهار نظر افراد یا نشریات دیگر در مورد نحوه فعالیت و سیاستهای تشکیلاتی و رهنمود های عملی برای سازمان حزب در داخل لازم الاجرا نیست و در صورت تناقض با سیاستهای سازمانده کمونیست مطلقاً نباید اتخاذ شود. مگر اینکه این اظهار نظر ها دستورالعمل ها و مصوبات رسمی رهبری حزب باشد.

انتشار هر مقاله در سازمانده کمونیست نیازمند تائید آن توسط کمیته سازمانده یا دبیر آن است.

باز تکثیر نشریه سازمانده کمونیست توسط واحد های حزبی امری داوطلبانه است. تصمیم در مورد انجام یا عدم انجام آن در صلاحیت کمیته های حزبی در محل است.

از همه فعالین کمونیست میخواهیم که با نشریه سازمانده کمونیست همکاری کنند. تجربیات و نظراتتان را برای ما بفرستید. هر شماره سازمانده کمونیست به مهمترین گره های جنبش کمونیستی و کارگری و سواتی که در کار سازماندهی حزبی با آن روبرو میشویم و یا به دست ما میرسد خواهد پرداخت. نشریه تجربیات شما را منعکس میکند و در مورد آن بحث خواهد کرد. با سازمانده کمونیست همکاری کنید. آن را به دست رهبران، فعالین و سازماندهندگان کمونیست برسانید.

آرشیو شماره های گذشته نشریه سازمانده کمونیست را میتوانید در سایت حزب، در آدرس زیر ملاحظه کنید:

<http://www.hekmatist.com/sasmandekomonistarchiv.htm>

دبیر کمیته سازمانده

اسد گلچینی

۱۲ دی ۱۳۸۹

۳ ژانویه ۲۰۱۱

از سایت کمیته سازمانده دیدن کنید:

www.sazmandeh.com

امکان عروج مجدد چپ در دانشگاه؟

حامد کیایی

عضو سابق دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در تهران به سوالات س. ک جواب میدهد؛

س.ک: دانشگاه چه خبر است؟

حامد کیایی: در حال حاضر جدالهای موجود در دانشگاه های ایران تصویری گویا از شرایط حاکم بر جامعه ایران است گرایشات مختلف در درون دانشگاهها بنا به خفقان موجود در جامعه محیط دانشگاه ها را عرصه ای مهم برای بسط و گسترش ایده ها و نظریات خود میدانند البته این پدیده از بدو تاسیس دانشگاهها به شکل مدرن در ایران وجود داشته و امر تازه ای در حافظه تاریخی سیاسی دانشگاهها نیست. جمهوری اسلامی نیز از بدو تولد خود مهار دانشگاهها را به عنوان سیاستی حیاتی در (خود آگاه و ناخودآگاه) سازو برگ ایدئولوژیک و ماشین سرکوب خود درونی کرده است. انقلاب فرهنگی تسویه اساتید و دانشجویان تفکیک جنسیتی دست بردن در متون درسی و علمی و... را میتوان در راستای این سیاست و جدال تبیین و تحلیل کرد. دانشگاهها بعد از سرکوب خونین دهه ۶۰ از ۱۸ تیر ۸۷ به بعد و بطور ملموس تر از اوایل دهه ۸۰ از رخت ناشی از ضربه های مهلک دهه پیشین درآمده و گرایشاتی مختلف و با منافعی متضاد در عرصه دانشگاه شروع به پا گرفتن کردند دفتر تحکیم سابقه سیاه خود را مانند پدران معنوی اصلاح طلبش میپوشاند و از جامعه مدنی و حقوق شهروندی و دموکراتیک حرف میزند گروهها و نشریات چپ که عمده ترین آنها دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب بود با موفقیتی چشمگیر وارد عرصه سیاسی شدند و محیط دانشگاه را حول منافع طبقاتی و با افق متمایز و روشن کمونیستی و رادیکال قطبی کرده و همچنین جریانات ناسیونالیست و قومی و لیبرال پرو غرب که با حضور نظامی امریکا در منطقه خونی تازه در رگهایشان دمیده شده بود حضوری چشمگیر داشتند. بعد از انتخابات سال ۸۸ و طوفان سیاسی که در جامعه ایران تحت هژمونی راست شکل گرفت اکثریت گروهها و فعالین دانشجویی بعد از تضعیف قطب چپ که ناشی از سرکوبهای سال 86 بود از فاز دیده بانی و نقد قدرت به خیابان و اعتراضات پسا انتخاباتی زیر چتر سبز شیفت پیدا کرده و تمام داشته های خود را در سینی زنگزده ای قرار دادند که گاهی دست موسوی و کروبی بود گاهی در دستان هاشمی و خاتمی. در خلال این اتفاقات گفتمان سکولاری که در دانشگاهها به عنوان

دستاوردی مهم حاکم شده بود(در برابر گفتمانی که گاهی دفتر تحکیم و اغلب موارد انجمن های اسلامی مانند انجمن تهران تحت لوای روشنفکری دینی و پوسیده ملی مذهبی که سعی در اشاعه آن داشتند) رنگ و رو رفته تر از دیروز خود را هماهنگ با بیانیه های موسوی و نامه های کروی میگرد و حتی به جایی رسید که شرکت در نماز جمعه زیر عبای هاشمی مایه مباحات و نشانه استمرار مبارزات رادیکال و بر حق! این گرایشات و فعالین بود!!!! در این مدت بیشتر فعالین دانشجویی از طیفهای مختلف یا دستگیر شده اند یا از محیط دانشگاه بصورت موقت یا دائم تحت حکمهای محرومیت از تحصیل و کمیته های انضباطی دور نگه داشته شده اند بطوریکه در ۱۶ آذر امسال به عنوان مثال جریان عقب مانده ای مثل انجمن اسلامی دانشگاه تهران که اوج مبارزه اش عکس گرفتن اعضایش در دفتر رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام با هاشمی یا در بنیاد باران باخاتمی در این چند مدت بوده است دست به برگزاری با مجوز! مراسم میزند که نسبت به سالهای پیشین حتی در شکل ظاهری آن هم نیز عقب نشینی های چشمگیری در این مراسم قابل مشاهده بود. این روند تا کنون در نبود یا حضور ضعیف قطب چپ و کمونیست در دانشگاهها ادامه پیدا کرده و روز به روز سپهر دانشگاهها را به سمت تاریکی و فعالیتهای مقطعی پیش می برد البته در این دوره تمامی فعالیتهای علنی گرایشات مختلف تقریباً همین وضع را داشته ولی بنا به سیطره هژمونیک و رسانه ای که قطب راست همیشه در چننه خود دارد جو سرکوب و خفقان فشار بیشتری بر نیروهای چپ و کمونیست در سطح محیط های دانشجویی وارد کرده است. خلاصه اگر جواب این سوال را بخواهم بدهم وضعیت دانشگاهها متأسفانه بعد از سال ۸۸ غالباً تحت تاثیر جنبش سبز بوده و روند رو به سکون دانشگاهها هم با روند عمومی جنبش سبز همبستگی معنا داری داشته است.

س.ک: عروج دوباره چپ ممکن است؟

حامد کیایی: همانطور که در خلال جواب به سوال اول و دوم اشاره کردم این واقعیت تلخ که در نبود پرچم و افق چپ و کمونیستی جریانات راست به راحتی مس زنگ زده اصلاح طلبی را به عنوان طلای ۲۴ عیار جنبش سبز به اکثریت فعالین و دانشجویان میفرورشد خود میتواند نیازی باشد برای عروج چپ، ولی این نیاز این همان نیست با عروج عینی چپ بلکه این خواست روشن فعالین چپ موجود در محیط های دانشجویی برای جواب روشن دادن و کانالیزه کردن مطالبات سرگردان است که میتواند منجر به این عروج با فرم و ظرف متناسب با زمان حاضر باشد به نظر شخص من به همین اعتبار چپ دانشجویی باید شروع کند به تعرض سیاسی به تمام نمایندگان افق جنبشهای همه با هم در دانشگاهها و در جنگ سیاسی خود نمایندگی واقعی خود برای مطالبات سرگردانی که قبلاً به آن اشاره کردم را ثابت کند. ثابت کند که اعدام محکوم است چه برای دوست چه دشمن ثابت کند که تعدیل اقتصادی و حذف یارانه ها هم در معیشت حال حاضر بسیاری از دانشجویان تاثیر منفی دارد و هم بعد از فارغ التحصیلی در معیشت آتی آنها ثابت کند که جنگ و تحریم اقتصادی چیزی جز ضرر برای اکثریت مردم که طبقات کارگر و فرودست هستند ندارد. ثابت کند که آزادی های واقعی سیاسی از کانال های سبز و اصلاح طلبی نمیگذرد ثابت کند مطالبات سرکوب شده زنان و جوانان به دق الباب دخمه های امثال صانعی بی ربط است. آزادی زندانیان سیاسی را برای همه جدا از هر اندیشه ای بخواهد و چشم امیبدش را به دخالتهای از بالای امثال رفسنجانی در داخل و یا اوباما در خارج توسط نامه های تظلم خواهی گاه و بیگاه برای این امر ببندد رفتاری که جریانات دیگر بارها مرتکب آن شده اند و تمامی اینها در گروی مبارزه ای ممتد و دور اندیشانه امکان پذیر است مبارزه ای که شکل گیری آن مسلماً میتواند منجر به عروج چپی که خط و افق روشن و کمونیستی خود را به عنوان آلترناتیو مادی و قابل دسترس برای مخاطبان در محیط های دانشجویی معنا دار کند.